

جلوة های غربیت



اصغر صادقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلوه‌های غربت

اصغر صادقی

ویرایش: عبدالحسین طالعی



انتشارات نَبأ

صادقی، اصغر، ۱۳۲۴ -

جلوه‌های غربت: چهل نوشتار در تبیین راه و رسم انتظار / اصغر صادقی: ویرایش عبدالحسین طالعی. -- تهران: نیا، ۱۳۸۴.

ISBN: 964 - 8323 - 32 - 1

۲۶۴ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس

۱. محمدین - سن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -- غیبت، ۲. مهدویت -- انتظار، الف، عنوان.

۲۹۷ / ۴۶۳

۸ ج ۱۷ ص / ۴ / ۲۲۱ BP

۱۹۹۷۱ - ۸۴ م

کتابخانه ملی ایران

جلوه‌های غربت

مؤلف: اصغر صادقی / ویرایش: عبدالحسین طالعی

حروفچینی: انتشارات نیا / لیتوگرافی: نیا اسکریبن

چاپ و صحافی: رامین / چاپ اول: ۱۳۸۴

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه / قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعتی، روبروی ملک، خیابان

شبستری، خیابان ادیبی شماره ۶۲

فاکس: ۷۷۵۰۴۶۸۳

تلفن: ۷۷۵۰۴۶۸۳

ISBN: 964 - 8323 - 32 - 1

شابک: ۱ - ۳۲ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴

فهرست مطالب

۵	پیش‌گفتار.....
۹	۱- غربت خانگی.....
۱۵	۲- شباهت‌ها.....
۱۹	۳- آزمون.....
۲۳	۴- محبت.....
۲۷	۵- آل یاسین (۱).....
۳۲	۶- حرف و عمل.....
۳۷	۷- غیبت.....
۴۳	۸- چشم‌انتظاری.....
۴۹	۹- پی‌آمد حذف مصلح.....
۵۶	۱۰- نهضت پیروز.....
۶۲	۱۱- امیدواری.....
۶۷	۱۲- زمینه‌سازی.....
۷۳	۱۳- نیایش.....
۸۲	۱۴- آل یاسین (۲).....
۸۹	۱۵- اختلاف.....
۹۵	۱۶- آرزو.....
۱۰۰	۱۷- پیشوایی و پنهانی.....
۱۰۶	۱۸- شهید نینوا.....
۱۱۶	۱۹- رهایی از دام ابلیس.....
۱۲۲	۲۰- حقوق پیشوایی.....

۱۲۸	۲۱- گوهر ولایت
۱۳۶	۲۲- دوروی یک سگه
۱۴۲	۲۳- آیا وقتش نرسیده؟
۱۴۸	۲۴- نعمت و منت
۱۵۵	۲۵- آن نور چیست؟
۱۶۲	۲۶- راه میانه
۱۷۰	۲۷- پیشوای عادل - پدر صالح
۱۷۶	۲۸- گزارش
۱۸۳	۲۹- حیرت چرا؟
۱۸۸	۳۰- مشتاقی و مهجوری
۱۹۳	۳۱- یاد باد آن روزگاران یاد باد
۲۰۰	۳۲- مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۰۷	۳۳- کشتی نجات
۲۱۳	۳۴- یأس و نصر
۲۲۱	۳۵- جای گزینی
۲۲۷	۳۶- معرفت و یقین
۲۳۲	۳۷- صبوری
۲۳۹	۳۸- عالمان عصر غیبت
۲۴۶	۳۹- خلوت انس
۲۵۴	۴۰- کیمیای مهر
۲۶۰	مجال جدایی

پیش‌گفتار

مرا مگوی که سعدی حدیث عشق رها کن
سخن چه فایده گفتن چو پند می‌ننوشم

چه بسیارند عالمانی که به الهام از فرموده‌ی:

«هرکس از اُمَّت من چهل حدیث را که مورد نیاز مردم در امر
دینشان است نگاه‌داری کند، خداوند روز قیامت او را فقیهی
عالیم و صاحب بصیرت برخواهد انگیخت.»^۱

اقدام به تدوین مجموعه‌های حدیثی ارزنده زیر عنوان
«اربعمین» نموده‌اند^۲ و از گلشن روایات پیامبر و
معصومین علیهم‌السلام دسته‌گل‌هایی با طراوت و خوش‌بو را برچیده مشام
جان خوانندگان خود را به شمیم روح‌بخش آن نواخته‌اند.

۱. شیخ صدوق، خصال: ۵۲۱، از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا
يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا.»

۲. در کتاب الذريعة إلى تصانيف الشيعة تأليف مرحوم شيخ آقابزرگ تهراني، جلد ۱، صفحات ۴۱۰
- ۴۳۴ بیش از ۸۰ کتاب و رساله‌ی مستقل ذیل این عنوان فهرست گردیده است.

در مجموعه‌ای که پیش رو دارید، طیّ چهل مقاله‌ی مستقلّ و با مدخل‌های گوناگون، سخن از ضرورت مهرورزی به ساحت مقدّس مولا یمان امام عصر علیه السلام در میان آمده است. این حدیثی نیست که بتوان آن را رها کرد و بدان پشت نمود و از آن چشم پوشید و روی گرداند؛ بلکه چنان است که باید هر چه بیش‌تر و بیش‌تر بدان پرداخت و از منظرهای گوناگون بدان نگریست؛ باشد که فرهنگ درونی ما، در ارتباط با آن بزرگوار سامان یابد و متحوّل گردد و این حقیقت چنان با جانمان درآمیزد که گویی «با شیر اندرون شده و با جان به در رود».

به راستی امروزه چه نیازی ارجمندتر از این در امر دین که شیعه‌ی دوران غیبت پیوندی محکم و پیمانی استوار با مولایش بریندد تا در این روزگار خطیر و پُر حادثه و خطر، از هرگونه لغزش و تزلزل مصون مانده و ضمن تمرین سخت انتظار با قلبی مطمئن و سرشار از شور و شوق، چشم‌به‌راه لحظه‌ی ظهور حضرتش باشد و بکوشد تا دوران پُررنج دیده‌به‌راهی او هم‌راه با تلاش و کوشش همه‌جانبه در راه آن حضرت باشد؟ به این امید که لباس منتظر فرج بر قامت او راست آید.

این‌که چرا مجموعه «جلوه‌های غربت» نام گرفته، در نخستین مقاله زیر عنوان «غربت خانگی» تبیین شده است. این‌که چرا عدد چهل برای مقالات در نظر گرفته شد، شاید به علت ارج و قدری باشد که برخی مقولات دینی برای این عدد قائل شده و از آن

تأثیر به‌سزا گرفته‌اند.^۱

رشته‌ای که این چهل مقاله‌ی مستقل را در کنار هم قرار داده، همان ضرورتی است که در آغاز بدان اشاره رفت. نویسنده همه‌جا حدّ توان و آگاهی خویش کوشیده تا به جای سخنانی خودباخته، سر در میان آیات و روایات و زیارات ببرد و بدین سوی و آن سوی برود و نکته‌هایی را بیرون آورده و مورد توجه و دقت و استنتاج قرار دهد. جان‌مایه‌ی این مجموعه به مصداق،

رشته‌ای برگردنم افکنده دوست می‌کشد هر جا که خاطرخواه اوست^۲

همان رشته‌ی مهری است که به نظر می‌رسد برخورداری از آن برای شیعه‌ی مشتاق ضرورت انکار ناشدنی باشد و سزا است که آن پیوند را با مولایش هر چه بیش‌تر و بیش‌تر محکم‌تر نماید و شائقانه آن مهر را نثار حضرتش کند و به پای آن محبوب دل‌ها ریزد، در درون خویش چنین انگارد و بر لب چنین آورد که:

شاهان من ار به عرش رسانم سریر فضل،

مملوک آن جناب‌ام و محتاج این دَرم

گر برگنم دل از تو و بردارم از تو مهر،

این مهر بر که افکنم؟ این دل کجا برم؟^۳

امید است این مجموعه یار راه عزیزانی باشد که نه تنها خرد

۱. مراجعه کنید به بیان ارزشمند محدث نوری در کتاب «کلمه‌ی طیبه» و مقدمه‌ی جناب آقای

حسن تاجری بر کتاب «اربعینی در نماز» تألیف آقای سید حسین حسینی، صص ۷-۹.

۲. حافظ.

۳. همان

گام در مسیر آشنایی هر چه بیش تر با آن حضرت نهاده که بر سر آن اند
تا نام و یاد آن عزیز را نزد دیگران نیز پُر آوازه نمایند و دست آموزان
خویش ادر این وادی ایمن مدد رسانند.

اصغر صادقی

بهار سال ۱۳۸۴

غربت خانگی



غربت و تنهایی اقسامی دارد و هر یک را درجاتی از رنج به دنبال است؛ گاهی انسان از شهر و دیار خود بیرون می‌رود به میان جمعی که با آنان آشنایی ندارد، این تنهایی او را آزار می‌دهد؛ اما همین حالت اگر در شهر و محل سکونت برای او پیش بیاید، رنجش دوچندان است؛ چرا که انتظار آن است انسان در شهر خود آشنایانی داشته باشد تا دل تنگ نگردد و به رنج اندر نیفتد. هر چه این دایره تنگ‌تر گردد، بار غربت سنگین‌تر و غم آن جان‌کاه‌تر می‌شود. اوج این رنج آن‌جاست که انسان در میان همسر و فرزندان خود یعنی در خانه‌ی خویش دچار تنهایی شود که این بسیار محنت‌زاست. فرد تأمین معاش اعضای خانواده‌ی خود را عهده‌دار باشد و در انجام این امر به جد بکوشد، اما آنان نه تنها از در سپاس و تشکر از او برنیایند، بلکه اساساً وی را تحویل نگرفته و محلی از اعراب برای وی قائل

نباشند. سهل است که اصلاً فراموش کنند که آب و نان ایشان را چه کسی تأمین می‌کند و با بی‌خبری بخورند و بیاشامند و برخیزند و به کنجی خزند.

من این حالت را «غربت خانگی» نام نهاده‌ام. و اوّل بار که دوستی از هم‌کارانم را در چنین بلیّه‌ای دیدم به حالش رقت آوردم و بر این امر خطیر متنبّه شدم.

نیمه‌شبى بر آستانه‌ی صبح در اندیشه‌ی این غریب بودم و خدای را بر نعمات فراوانی که ارزانی‌ام داشته بود سپاس می‌گفتم. به ناگاه به یادم آمد از بزرگ‌مردی الهی که او نیز در میان ما به غربت خانگی سختی دچار آمده است که بار سنگین آن، قامت را خم نموده و بر دوش بسی گران می‌آید. کمی بیشتر اندیشیدم. گفتم: آن تنهایی کجا و این غربت کجا! دیدم این عزیز نه در میان دشمنان که در جمع دوستان، غریب و تنها افتاده است. یادم آمد سخن آن فرد که در مدینه‌ی پیامبر ﷺ، راهی به سوی او یافته بود و از توفیق هم‌راهی‌اش در ساعاتی از روز بهره‌مند شده بود. می‌گفت: به دنبالش راه می‌رفتم. خیل مردم بی‌خبر از کنار ما می‌گذشتند و به او توجهی نداشتند. می‌خواستم فریاد بزنم که: ای مردم غافل! این عزیز، ولیّ نعمت شماست، امام زمان شماست؛ چرا با او سلام و کلام، ندارید؛ اما راه فریاد را بر گلویم بسته بودند؛ چرا که شرف این تشرف همگان را در نرسد و نیز همین غفلت در مقام تنبیه بس که کمتر در اندیشه‌ی اویند و:

به هر حال، قلم برداشتم و چند جمله‌ای فهرست‌وار نگاشتم و همان‌دم بر آن شدم تا در این زمینه مجموعه‌ای متنوع گرد آورم و درست در همان لحظه بر فکرم گذشت که نام آن را «جلوه‌های غربت» بگذارم و نخستین مقاله‌ی آن را «غربت خانگی» نام نهادم که چنین هم شد.

همیشه می‌نوشتم و آن‌گاه پی‌جوی نام برای نوشته‌ی خود می‌شدم؛ اما این بار هنوز آغاز نکرده این نام بر ذهنم گذشت و بر دلم نشست که غنیمت شمردم و در گوشه‌ای نوشتم و از آن پس جلوه‌هایی تلخ و شیرین یکی پس از دیگری بر خاطر آمد و شرح آن را بر صفحه‌ی کاغذ نگاشتم. دیدم بیهوده نیست که مشتاقانش هر صبح جمعه در ترنم صبحگاهی به یاد آن محبوب سفر کرده بر بساط نیایش نشسته و قصه‌ی دل‌های پُر غصه‌ی خویش با او می‌گویند که:

«عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ اُبْكِيكَ وَ يَحْذُلُكَ الْوَرِيءُ.»

«سخت است بر من که در غم دوری تو اشک از گونه فروریزم
و دیگر مردم تو را وارهانیده باشند.»

دیدم که رواست تا خانه‌ی دل در این دوران تنها و تنها جای او باشد و هرگز به دیگری سپرده نشود؛ اما در عین حال دیدم بسیاری را که این خانه را به دیگران و به این و آن واگذارده‌اند و به بهایی اندک - و چه بسا که بسیار بی‌بها - سودایی بسی پُریان کرده‌اند. یادم آمد از آن بزرگی که سال‌ها پیش، گوشه‌ای از این تنهایی و وارهانیدن غم‌انگیز را به نظم اندر آورده بود که:

امروز خانه‌ی دل نور و ضیا ندارد

جایی که یار نبُود، آن جا صفا ندارد

رندان به کشور دل هر سو گرفته منرا

وان مگر صدر محفل در خانه جا ندارد

یوسف که پیش خُسنش خوبان بها ندارند

از کید و مکر اخوان قدر و بها ندارد

و یادم آمد از دو لقب او که در روایات آمده و حضرتش را «طرید» و «شرید» نام نهاده‌اند. آری او از میان مردم رانده شد و راهی عرصه‌های هجر و فراق شد و به دامن غربت و تنهایی افتاد. مردم غافل، ولی نعمت خود را از یاد بردند. چه بسیار که بر کنار سفره‌ی پُر نعمت او نشستند و گفتند و خوردند و برخاستند، اما حتی یک بار هم از او نامی نبردند و یاد خیری از او نکردند. همین جا به یاد آن شیوه‌ی مرضیه‌ی استادم - که خدایش بی‌سرزاد - افتادم که در دعای سفره همیشه نخستین و اساسی‌ترین درخواست‌های خود را به او اختصاص می‌داد و هر چند که در دنباله، دعا‌هایی دیگر نیز می‌نمود، ولی یادآور می‌شد که عمده، همان چند دعاست که برای حضرت می‌نمایم، باشد که موجب توجه بیشتر مردم به ایشان گردد. یک بار در شهری دور افتاده بر کناره‌ی کویر مردمی که به هدایت او مهتدی شده و در کار گسترش نام و یاد مولایشان افتاده بودند، از او خواستند تا شعاری را برای حکم بر روی ظروف پذیرایی مورد استفاده در جلسات دینی به‌ویژه دعای ندبه پیشنهاد نماید. بلافاصله فرمود: بنویسید: «بِیْمَنِهِ رِزْقَ الْوَرَى» تا هر کسی که در کنار این سفره

می نشیند و بهره مند می شود، دریابد که نه تنها خود که هستی ریزه خوار خوان نعمت اوست؛ چه بخواهد و چه نخواهد، چه بداند و چه نداند. او خورشید آسا بر جای جانی جهان می تابد و همگان از پرتوش بهره می گیرند؛ خواه مهر وجودش را باور داشته باشند و یا غافلانه چشم از او بر بندند. آری، «بِئْمِنِهِ رُزِقَ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ» که آسمان و زمین هم وام دار اوست.

به هر حال، گفته آمد که او تنهاست و غربتش از نوع سخت ترین غربت ها؛ یعنی غربت خانگی است که در صفحات دیگر این نوشته گاه گاه جلوه هایی از این غربت در بند کلمات و عبارات افتاده و نموده خواهد شد. اما چه نیکوست که هریک از مشتاقان چشم به راهش به او بگویند که:

• ای عزیز، مرا با دیگران کاری نیست و به جان و به جدّ می گویم که:

بالله که شهر بی تو مرا حبس می شود آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست

• ای عزیز، اگر دیگران دل به دیگرانی چون خود سپردند، اما من آن چنان پذیرای مهرت شده ام که:

به دلم گر زنی آتش، بکن اندیشه از آن که گر این خانه بسوزد، تو میانش باشی

• ای عزیز، در بازار جهان به کالای مهرت سودا کرده ایم هر چند که:

سوخت سودای تو از سر تا به پا، پا تا به سر را

اما

ساخت خوش وارسته این سودا ز هر سود و زیان ام

● ای عزیز، حتی اگر دست رد بر سینه‌ام زنی - که خدا را، هرگز چنین مباد - مهرت را چنان بر دل دارم که به شوق و رغبت بگویم:
مرا به هیچ بدای و من هنوز بر آن‌ام که از وجود تو مویی به عالمی نفروشم
و خلاصه!

● ای عزیز، اگر جلوه‌هایی از غربت تو در این نوشته به چشم می‌آید، هرگز روا مباد که خود ما تو را به تنهایی وارهانیم و در صحراهای هجر رها کنیم! از تو یاد می‌کنیم، از تو دم می‌زنیم، غم مهرت را بر دل‌های خود به جان می‌خریم، نامت را پُر آوازه می‌کنیم، دست و پا و قلب و زبانمان را در راهت به کار می‌گیریم. دست را برای نوشتن، پای را برای دویدن، قلب را برای مهرورزیدن و زبان را برای دعا و دعوت به تو می‌خواهیم تا خلاصه آن کنیم که آن باید؛
والآ این ابزار، ما را به چه کار آید؟

آری، دمی از پای نخواهیم نشست و در این وادی هم‌آواز با طوطی شکرشکن شیراز، تک‌تک ما را عقیده چنان است که:

به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل

که گر مراد نیابم، به قدر وسع بکوشم

۲ شباهت‌ها

بسیار شنیده‌ایم که پیشوای دور از نظرمان را با پیامبران پیشین شباهت‌هایی است که از آن جمله‌اند: مژده به ولادت حضرتش پیش از میلاد؛ چونان اسماعیل و یحیی، مخفی بودن حمل و ولادت همانند ابراهیم و موسی، سخن گفتن در کودکی به گونه‌ی یحیی و عیسی، طول عمر هم‌چون نوح و خضر و الیاس و ده‌ها شباهت دیگر که خود بحثی طولانی و جداگانه را می‌طلبد. آنچه در این مقال دنبال می‌شود، آن است که مقصد اصلی از بیان این شباهت‌ها چه بوده است؛ ضمن این که آن عزیز را میراث‌دار پیامبران نیز می‌دانیم و ایشان را با تعبیری چون «المنتهی الیه موارث الأنبیاء و لدیه موجود آثار الأصفیاء»^۱ می‌خوانیم و با جمله‌ی «السّلام علیٰ

۱. مصباح، کفعمی، ۴۹۷؛ بحار الانوار، ۹۹: ۱۰۱.

وارث الأنبياء و خاتم الأوصياء»^۱ به آن حضرت درود می‌فرستیم. در مجموعه‌های روایی باب‌هایی با نام «ما فيه من سنن الأنبياء و الاستدلال بغيباتهم على غيبته»^۲ و «يا»^۳ «في ان فيه سنن من الأنبياء و منها الغيبة»^۴ گرد آمده که تمامی در زمینه‌ی همین مشابهت‌ها و نیز میراث‌داری امام عصر عليه السلام است. به‌راستی این مسأله بیانگر چه حقیقتی است و چه هدفی را دنبال می‌نماید؟ در این مقال پاسخ‌گویی کوتاه این دو پرسش را پی می‌گیریم.

سؤال اول را می‌توان این‌گونه پاسخ داد که در نگرش اجمالی به تاریخ انبیا شاهدیم که بسیاری از اهداف آنان - اعم از تربیت فردی و یا برپایی نظام‌های مطلوب اجتماعی - عقیم و ناتمام ماند و این حقیقتی غیرقابل انکار است که در مطالعه‌ی تاریخ نبوت به‌دست می‌آید، تا جایی که شاید بتوان از آن به‌عنوان رمز بشارت به ظهور منجی در آخر الزمان یاد کرد که فصل مشترک تمامی ادیان توحیدی است. به بیان دیگر، پیامبران خود نیز چشم به‌راه برپایی آن آینده‌ی نورانی بوده‌اند، تا جایی که خدای متعال در قرآن با نوید ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۴ پیامبرش را نسبت به آن آینده اطمینان خاطر می‌دهد و ما نیز در نیایش صبحگاهی دست به دعا برمی‌داریم که: «اللَّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِرُؤْيَتِهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ»^۵؛ چرا که

۱. همان

۲. بحار الأنوار ۵۱: ۲۱۵.

۳. منتخب الأثر: ۳۰۰.

۴. توبه (۹): ۲۴.

۵. دعای عهد.

ظهور آن عزیز، تحقق حیات دوباره‌ی سنت‌های فراموش‌شده‌ی پیامبران خداست. آن‌جا که از خدا می‌خواهیم: «أُخِي بِهِ سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ وَ دَارِسَ حُكْمِ النَّبِيِّينَ»^۱ یعنی که کهنه‌شدن احکام پیامبران و فراموش‌شدن سنت‌های آنان، ما را می‌آزارد و دردمندانه از خدا درمان این درد را طلب می‌کنیم.

اما این‌که بیان این شباهت‌ها و میراث‌داری از پیامبران چه هدفی را دنبال می‌کند، پاسخ آن باید در موضوع بسترسازی اعتقادی دنبال شود؛ بدین معنی که مردم در مواجهه با مسائل گوناگون مربوط به حضرت مهدی علیه‌السلام نظیر کهن‌سالی در منظر جوانی (چونان شعیب)، حکم به باطن (همانند داوود)، سامان‌گرفتن یک‌شبه‌ی امر (مانند یوسف و موسی)، سلطنتی فراگیر (چون داوود و سلیمان)، نابودی تامّ و تمام نیروهای اهریمنی (چون نوح، هود و شعیب)، از سه حالت و آفت شگفتی، تردید و بی‌اعتقادی مصون بمانند. روشن است که وقتی وقایعی در تاریخ سابقه‌دار شد، تکرار آن چندان سؤال‌انگیز نبوده و پذیرش آن آسان‌تر می‌گردد و این همان هدفی است که ذکر شباهت‌های آن حضرت با انبیای پیشین، آن را دنبال می‌کند. راهنمایی آن امام همام به شیخ صدوق در چگونگی نگارش کتاب که ال‌الدین و تأکید روی یکی از این مشابهت‌ها یعنی موضوع غیبت نیز دقیقاً در همین راستا صورت گرفته است.

سخن دیگر آن‌که، علاوه بر آن‌چه گفته شد، دقت در این

شباهت‌ها که میان آن حضرت و ۲۶ تن از پیامبران در روایات ما آمده، خود می‌تواند به میزان زیادی ما را با امام عصر علیه السلام و ویژگی‌های ایشان بهتر و بیش‌تر آشنا سازد و بدین‌سان دفتر فرهنگ مهدویّت را گشوده‌تر بنماید و راز و رمزهای آن را بهتر و بیش‌تر بیان کند. از این رو است که در مواجهه با آن حضرت، از راه دقت در این شباهت‌ها، نه تنها ابهام و تردید و بی‌اعتقادی به جانمان راه نیابد که این بسترسازی اعتقادی موجب شود تا از عمق جان بگوییم که:

«اللَّهُمَّ وَاعِزِّي بِهِ الدِّينَ بَعْدَ الْخُمُولِ وَاطْلَعِي بِهِ الْحَقَّ بَعْدَ الْأُفُولِ وَاجْلِي بِهِ الظُّلْمَةَ وَاكْشِفِي بِهِ الْغُمَّةَ، اللَّهُمَّ وَآمِنِي بِهِ الْبِلَادِ وَاهْدِي بِهِ الْعِبَادِ.»^۱

باشد که خدای به‌وجودش دین را حیات و سربلندی دوباره بخشد و حق را دیگر باره بر فراز دارد و تاریکی‌ها را به وجودش برطرف سازد و غم‌ها را به او بزداید و شهرها را ایمن و بندگان خویش را به ساحل روشنایی و نجات رهنمون گردد. دقیقاً این ارزش‌هاست که باید برای آن مایه بگذاریم تا لباس منتظر فرج بر قامت ما راست آید و صد افسوس که:

دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد یارب آن‌گوهر رخشان به یمن باز رسان!^۲

امید که مامشتاقانی دیده‌به‌راه و همواره در کار و تلاش در راه آن حضرت باشیم و دمی نیاساییم، تا آن‌گاه که دم فرورود و باز دم بر نیاید.

۱. مصباح، کفعمی: ۴۹۷؛ بحار الانوار ۹۹: ۱۱۸.

۲. حافظ.

آزمون

این سخن در فرهنگ دینی روشن است که خلقت با آزمون به هم گره خورده‌اند و قرآن بر این حقیقت به شدت پای می‌فشارد که: «آیا مردم گمان برده‌اند به صرف اظهار ایمان، کارشان سامان می‌گیرد و ما آنان را نمی‌آزماییم، و حال آن‌که پیشینیان ایشان را نیز به امتحان کشانیدیم؟»^۱ چرا؟ تا «سیه‌روی شود هر که در او غش باشد» به هر حال، ابتلا و امتحان سنت جاری و فراگیر خدای متعال است. این واقعیت انکارناپذیری است که آیاتی از قرآن و روایاتی بسیار گواه این امر می‌باشد و هرگز نباید میدان امتحان را نادیده گرفت. امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از آموزه‌های خود چنین می‌فرماید که:

۱. عنکبوت (۲۹): ۳-۴.

«هیچ‌یک از شما نگوید که: خدایا به تو پناه می‌برم از امتحان شدن؛ زیرا هیچ‌کس نیست مگر این‌که امتحانی دارد؛ ولی اگر کسی می‌خواهد به خدا پناه برد، از امتحانات گمراه‌کننده به ساحت خداوندی پناه جوید.»^۱

این کلام نورانی به گونه‌ای دیگر، قطعی‌بودن جریان آزمون خلق را یادآور می‌شود.

ممکن است تصوّر شود اگر موضوع امتحان روشن باشد، انسان پیشاپیش خود را آماده‌ی حضور در صحنه‌ی آزمون نموده، به یقین سربلند از آن بیرون می‌آید. ولی مطلب به این سادگی نیست. در یک نمونه‌ی عینی، قرآن سخن از قومی در میان می‌آورد که فرماندهی لشکرشان، طالوت، ایشان را هشدار داد که:

﴿خداوند شما را به نهر آبی خواهد آزمود. هر که از آن آب بیاشامد، از من نیست و هر که از آن بپرهیزد و یا این‌که حدّ اکثر کفِ دستی از آن بنوشد، از من خواهد بود. پس تمام مردم، جز اندکی، از آن آب نوشیدند.﴾^۲

بنابراین، چنین نیست که به صرف آگاهی از موضوع امتحان، انسان بتواند با سربلندی آن را پشت سر بگذارد.

در نگاه به تاریخ اسلام، وقوع چنین آزمون سختی را در آغاز آن شاهدیم. آن‌جا که بیشتر مردم در آزمون غدیر موفق نشدند و از عهده‌ی آن برنیامدند؛ با این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دل خطبه‌ی غدیر خود با استناد به آیه‌ی قرآنی به ایشان هشدار داده بود که:

«ای مردم، خداوند شما را در این حال که هستید رها نخواهد نمود، مگر آن که شما را آزموده و پاک و ناپاکتان را از هم جدا سازد.»^۱

ولی دیدیم که چنان نشد که خدا و پیامبر ﷺ خواسته بودند و به زودی پیام غدیر، یعنی امامت و ولایت علی علیه السلام و فرزندان معصومش، از یاد رفت و از خاطره‌ها رخت بر بست و این حادثه در آغاز خط امامت و ولایت شکل گرفت.

بد نیست بدانیم برای پایان این خط یعنی دوران امامت و ولایت امام عصر علیه السلام نیز این صحنه‌ی امتحان، دایره و برپهنه‌ی زندگی تمامی معاصران ایام آن حضرت سایه افکننده است. آنجا که آن حضرت خود در مکتوبی گهربار خطاب به دومین نایب خویش، محمد بن عثمان یادآور می‌شوند که:

«من از تاریکی پس از روشنایی و از گمراهی پس از هدایت و از زشتی‌های عملی و فتنه‌های تردیدبرانگیز، به خدای بزرگ پناه می‌برم؛ همان خدای بزرگ مرتبه‌ای که می‌گوید: «آیا مردم گمان برده‌اند که با اظهار ایمان زبانی رها شده و به امتحان فراخوانده نمی‌شوند؟»^۲ اینان چگونه در دامان فتنه غوطه‌ور شده و در غرقاب حیرت دست و پا می‌زنند و راه چپ و راست را پیشه کرده‌اند؟ آیا راه جدایی از دین خود را در پیش گرفته‌اند یا دچار تردید و دودلی شده‌اند یا در کار نزاع با حق افتاده‌اند یا این که دست‌آورد روایات و اخبار درست را پای مال کرده‌اند یا این که همه‌ی این‌ها را

می‌دانسته‌اند و اینک به دست فراموشی سپرده‌اند؟^۱

و اکنون ما در این صحنه‌ی امتحان حاضریم. پیش از این هم به ما یاد آور شده‌اند که از جمله حکمت‌های غیب، امام عصر علیه السلام آزمون خلق است. سزااست که چه رفتاری پیشه کنیم؟ آیا همانند آن قوم که به داستان‌شان اشاره رفت، علی‌رغم تمامی روشنایی‌ها و راه‌گشایی‌ها بلغزیم و ساقط شویم؟ یا درست در مقابل آن عمل کرد ناپسند، بر سر این عقیده به راستی بایستیم و پای بفشاریم و هرگز دست از دامن آن عزیز سفرکرده برنداریم و بر مهر و محبتش استوار بمانیم و آن‌چنان باشیم که بتوانیم خطاب به آن عزیز عرضه بداریم:

همه دعوی عاشقی دارند چون تویی یار مهربان همه

امتحان کو؟ که در میانه شود دوستی تو امتحان همه

و امید که از این آزمون سخت، با سربلندی گذر نماییم.

۴ محبت

دل سراپرده‌ی محبت اوست

دیده آینه‌دار طلعت اوست^۱

هر چه در متون اصیل دینی از به کاربرد واژه‌ی «عشق» دوری شده، در عوض، لغت حبّ و مشتقاتش از جمله محبت بیش تر و بیش تر به کار رفته است. این که رمز آن پرهیز چیست، خود، تحقیقی جداگانه را می‌طلبد؛ همین قدر بدانیم که از کاربرد کلمه‌ی عشق در روایات چندان خبری نیست^۲ و آن هنگام که از امام صادق علیه السلام در

۱. حافظ.

۲. این واژه در مجموعه‌ی ۱۱۰ جلدی کتاب شریف بحار الأنوار - که هزاران روایت را شامل می‌شود - فقط و فقط در ۳۲ مورد به کار رفته است که خود بهترین دلیل بر آن اجتنابی است که در متن بدان اشاره رفت. در این بین، کلمه‌ی «عشق» فقط در سه روایت و کلمات عاشق و عشاق هم هر کدام فقط در یک روایت آمده است.

زمینه‌ی این واژه توضیح خواسته می‌شود، حضرتش می‌فرمایند:
 «قلب‌هایی که از یاد خداوندی تهی باشد، خدا حبّ دیگری
 جز خود را در آن قلب‌ها جای می‌دهد و این است معنی
 عشق.»^۱

که همین مطلب نشان نکوهش از این امر است.
 در مقابل، واژه‌ی حبّ، از ارزش والایی در فرهنگ دینی
 برخوردار است تا آن‌جا که از پیشوای ششم نقل است که فرمود:

«هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحَبُّ؟»^۲

«آیا دین جز مهرورزی چیز دیگری است؟»

حضرتش به دنبال این بیان، به آیه‌ی قرآنی استناد نمود که:

﴿قُلْ: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ، فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۳

﴿بگو: اگر خدا را دوست دارید، مرا پیروی نمایید تا خدا

شما را دوست بدارد.﴾

محبت، گونه‌های مختلفی دارد و هر گونه از آن، ویژگی‌های
 خود را دارد. به‌عنوان نمونه محبت پدری گوهر ارزنده‌ای است که در
 عین حال با صلابت و ابهت همراه است؛ گویی میان پدر و فرزند
 حریمی محبت‌آمیز برپاست. پدر از ره‌گذر محبتی که به فرزند خود
 دارد حتی پیش از آن‌که نیازی برای وی پیدا شود، به محض آگاهی،
 آن خواسته را پیشاپیش تأمین می‌کند. در حالی که چه‌بسا همان
 حریم که بدان اشاره رفت - فرزند را از طرح صریح خواسته نزد پدر

۱. بحار الأنوار ۷۰: ۱۵۸، باب ذمّ العشق و علته.

۳. آل عمران (۳): ۳۲.

۲. بحار الأنوار ۶۶: ۲۳۷.

باز دارد. این پیش‌گامی پدر در تأمین نیازهای فرزند، چیزی جز جلوه و بروز همان محبّت باشکوه و پُرصلابت نیست.

محبّت مادری گونه‌ای دیگر از محبّت است که سرشار از عاطفه و مهرورزی همراه با فداکاری و در اصطلاح خود را به آب و آتش زدن است. مادر از هر خودگذشتگی در راه فرزند دریغ نکرده و بی‌محابا خویش را در معرض خطر قرار می‌دهد تا جان و مال و حیثیت فرزندش را حفظ کند و اگر لازم باشد، حتی بی‌هیچ حسابگری، گوهر ارزنده‌ی حیات خویش را به خطر می‌اندازد؛ باشد تا زندگی فرزند را به آرامی و خوشی محفوظ دارد که این محبّت در ارتباط با فرزند خُرد به مراتب افزون‌تر و جلوه‌های آن گونه‌گون‌تر می‌شود.

محبّت برادرانه گونه‌ای دیگر از مهرورزی است. برادر، آنچه را برای خود می‌خواهد پیشاپیش برای برادر خود می‌طلبد و چه بسا که در بسیاری موارد، وی را بر خویش ترجیح داده در جایگاه «مواسات» قرار می‌گیرد. مصداق کامل آن را تاریخ، از صحنه‌ی عاشورا در رفتار میان حضرت ابوالفضل و امام حسین علیهما السلام گزارش کرده که روایتی از اوج ایثار و از خودگذشتگی است که بر صفحه‌ی تاریخ بشریت نقش بسته است و اینک ما آن حضرت را با جمله‌ی «فَنَعْمَ الْأَخُّ الْمَوَاسِي»^۱ یاد می‌کنیم.

محبّت میان دو دوست، وادی دیگری است که به شدّت با رفیق

۱. مفاتیح‌الجنان، زیارت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام.

و مدارا به هم آمیخته است.

امام رضا علیه السلام آن هنگام که سخن در معرفی امام آغاز می‌کند، طی بیاناتی مفصل در زمینه‌ی امامت تعابیری این چنین دارد:

«امام، هم‌دم و رفیق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دل‌سوز به

کودک خردسال است.»^۱

بر اساس این کلام، امام کانون انواع گونه‌گون محبت‌هایی است که بدان اشاره رفت. امروز بر بلندای این محبت‌ورزی، امام عصر علیه السلام قرار دارد. بیایید دمی به خود بنگریم. آیا ما شایسته‌ی چنین مهرورزی گسترده هستیم؟ تردیدی در بین نیست که آن سوی این محبت که امام قرار دارد، هیچ‌گونه کاستی وجود ندارد. اگر مشکلی باشد، آن را باید در این سوی - یعنی در طرف خودمان - جست‌وجو کنیم. آیا ما حقوق این دوست فداکار، پدر مهربان، برادر تنی و مادر مهربان به فرزند خردسال را می‌شناسیم و به دقت رعایت می‌کنیم؟ آیا به جان، حریم او را پاس می‌داریم؟ آیا اساساً گاهی در سویدای دل اندیشه کرده‌ایم که در معرض تابش چه انوار محبت‌آمیزی از آن کانون مهر و عاطفه قرار گرفته‌ایم؟ و آیا هرگز در کار تلاش برای احراز شایستگی‌های لازم برای این امر افتاده‌ایم و از همه مهم‌تر، آیا شکر این نعمت به پیشگاه ولی نعمت می‌گزاریم و آیا...؟ امید که چنین شویم!

۱. اصول کافی ۱: ۲۸۶ (مجموعه‌ی ۴ جلدی مترجم): «الإمام الأنیس الرفیق و الوالد الشفیق و الأخ

الشفیق و الأم البرة بالولد الصغیر.»

۵ آل یاسین (۱)

سالیانی پیش بانویی پاک‌نهاد - که به یمن لقای مولایش امام عصر^{علیه السلام} در سفر حج نایل آمده بود و ساعتی چند، از هم‌نفسی با آن جان جهان بهره گرفته بود - در پاسخ به این پرسش که توفیق خود را مدیون کدام عمل خویش می‌دانید؟ خاضعانه می‌گفت: من کاری نکردم تا چنین پیش آید؛ امّا این را می‌دانم که از نوجوانی بر خواندن زیارت «آل یاسین» بسی پای‌بند بوده‌ام.

دقت در متن این زیارت - که در شمار زیارات به دست رسیده از ناحیه ۵، مقدّسه‌ی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است^۱ - خود بیانگر حقایق فراوانی در دو عرصه‌ی اندیشه و عمل است که جداگانه به آن پرداخته خواهد شد؛ امّا در این مجال، سخن از

مقدمه‌ی آن در میان است که آن حضرت در دنباله‌ی پاسخ‌گویی به مسائل محمد حمیری چنین نگاشته بودند که:

«نه در امر خداوندی اندیشه می‌کنید، نه پذیرای (ره‌نمودهای) اولیای او هستید. (در این کار خدا) حکمتی رسا در بین است که اگر از آن پند نگرفتند، دیگر سودی نخواهد بخشید.»^۱

آن‌چه که از دقت در این کلام نورانی به دست می‌آید، آن است که سخن با نوعی شکوه و گله همراه است و بحث از امر الاهی مهمی است که انتظار می‌رفته مردم در آن به درستی اندیشه کنند یا لااقل پذیرای راه‌گشایی‌های اولیای خدا در این موضوع باشند. نکته‌ی سوم این‌که این مسأله دارای حکمتی اساسی و ریشه‌دار است که باید به آن توجه داشت و آن را مهم شمرد که در غیر این صورت سودی عاید نخواهد گردید.

راستی، این چه موضوع اساسی‌ای است که مردم باید عقل خود را در آن به کار می‌گرفتند و به سخنان اولیای حق دل می‌دادند و با نگرشی عمیق و اساسی جایگاه آن را در می‌یافتند تا در نهایت، راه یابند و از این مهلکه جان به سلامت به در برند؟

دقت در تاریخ وقوع غیبت و حوادث پس از آن به‌ویژه در

۱. مفاتیح‌الجنان، زیارت حضرت صاحب‌الامر علیه السلام: «لا لِأمره تعقلون و لا مِنْ أولیائه تقبلون، حکمة بالغة فما تغن النذر، السلام علينا و علی عباد الله الصالحین.» قسمت پایانی توفیق آیه‌ی ۵ سوره‌ی قمر است که بدان استناد شده است. مرحوم مجلسی در کتاب بحار‌الأنوار ۵۲: ۱۷۳ - ۱۷۴ پس از پایان نقل زیارت آل یاسین به ذکر اسناد این توقیعات مبادرت ورزیده است.

دوران آغازین این روی داد، مسأله را روشن می‌کند. در خود این کلام نیز قرآینی نهفته که با توجه به آن‌ها می‌توان واقعیات مهمی را در این مقوله دریافت. غیبت امام عصر علیه السلام مسأله‌ای است که با این اعتقاد گره خورده است و از همان آغاز هر جا که سخن از امام عصر علیه السلام در میان آمده به وقوع این مسأله هم تأکید شده است به طوری که اساساً بین این دو مسأله پیوندی عمیق در متون دینی به چشم می‌خورد. همین توجه بر مسأله‌ی غیبت، سبب شده که این امر نه تنها در هاله‌ای از ابهام باقی نماند، بلکه به عکس به گونه‌ای گویا و روشن شود که جای هیچ شبهه و شگفتی و تردید و ابهامی برای مردم باقی نماند.^۱ با این زمینه‌سازی اساسی، انتظار چنین بود که قاطبه‌ی مردم در مواجهه با وقوع خارجی این قضیه نه تنها دچار تزلزل نشوند، بلکه هم‌چنان استوار و راسخ در میدان این اعتقاد و عمل‌کرده‌های شایسته‌ی برخاسته از آن باقی بمانند که متأسفانه در میان قشری از جامعه چنین نشد که بررسی تاریخ غیبت صغری^۲ به خوبی بیانگر این واقعیت غیرقابل انکار است.

۱. این امر تا بدان‌جا روشن بوده که سالیانی قبل از تولد امام زمان علیه السلام برخی از اصحاب ائمه علیهم السلام اقدام به نگارش کتاب‌های مستقلی در موضوع غیبت نموده بودند که از آن جمله‌اند: کتاب غیبت تألیف علی بن حسن بن محمد طائی از اصحاب امام کاظم علیه السلام، کتاب غیبت تألیف علی بن عمر اعرج کوفی، کتاب غیبت تألیف ابراهیم بن صالح انماطی کوفی که این هر دو از اصحاب امام هفتم بوده‌اند، کتاب غیبت تألیف حسن بن علی بن ابی حمزه، کتاب غیبت تألیف عباس بن هشام ناشری که هر دو از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده‌اند، کتاب غیبت تألیف فضل بن شاذان از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام و ...

در این جا عوامل مهمی از جمله دو موضوع نیابت خاصه (با گزینش و انتخاب و معرفی مردانی الاهی با کارنامه‌ای روشن) و نیز صدور گاه‌به‌گاه توقعیات از ناحیه‌ی مقدسه‌ی امام عصر علیه السلام نسبت به اشخاص و روی داده‌ها و پرسش‌ها و ابهام زدایی‌ها به کار افتاد که ثمره‌ی این هر دو، آرام کردن آن جوّ طوفانی و فرونشاندن گرد و غبار شدید برخاسته از آن بود. محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری در چنین شرایط فکری و اجتماعی طوفانی است که سؤالات خود را با حضرت مهدی علیه السلام مطرح می‌نماید و پاسخ‌های روشن آن را از طریق ناحیه‌ی مقدسه درمی‌یابد. این جاست که رمز لحن گله‌آمیز مقدمه‌ی زیارت آل یاسین گشوده می‌شود و خود قرینه‌ای می‌گردد تا نشان دهد چه مسأله‌ای در میان سؤالات وی بوده است؛ برای دریافت آن موضوع، اولاً باید عقل و اندیشه را به کار گرفت و ثانیاً ضروری است که حکمت‌های بالغه‌ی آن شناخته شود. ثالثاً این که باید به هشدارها و رهنمودهای اولیای خدا در این مقوله سر طاعت و قبول سپرد و نتیجه آن که: اگر این سه مرحله آگاهانه طی نشود، راه به جایی نمی‌توان برد و اندرزها سودی نخواهد بخشید.

آری، غیبت پهنه‌ای این چنین است. آیا خود را آماده‌ی حضور سربلند در این صحنه‌ی حسّاس کرده‌ایم؟ آیا عرصه‌ی اندیشه و عمل را جولانگاه تلقی و عمل کرد صحیح نسبت به این امر مهم ساخته‌ایم؟ آیا دل و روحمان را به این اعتقاد سپرده‌ایم؟ آیا مهر او را بر دل نهاده و زبان به تبلیغ نام و یادش گشاده‌ایم؟ آیا سر در پیروی او نهاده و گام در راستای تلاش برای شناخت و شناساندن هر چه بیش تر حضرتش

برداشته‌ایم؟ و در یک کلام: به گونه‌ای در این زمینه عمل کرده‌ایم که مخاطب آیه‌ی «وَلَا تَغْنِ النَّذْرَ» نباشیم؟ یا ما نیز از سرکاستی‌ها و بر اثر ناراستی‌ها خود با جمله‌ی «لَا لِأَمْرِهِ تَعْقِلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَاءِهِ تَقْبَلُونَ» روبه‌رو خواهیم شد؟ امید آن که هرگز چنین مباد!

۹ حرف و عمل

از جمله آفات دامن‌گیر ما و جامعه‌ی ما، ناهم‌آهنگی در دو عرصه‌ی قول و فعل است تا جایی که قرآن مؤمنان را خطاب می‌کند که:

﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۱

﴿چرا سخنی می‌گویید که بدان عمل نمی‌کنید؟ این گناهی بس بزرگ در پیشگاه خداوند است که چیزی را بیان کنید که در عمل بدان پای بند نیستید.﴾

نکته‌ی اوّل را می‌توان از دقّت در مخاطب آیه به دست آورد که مؤمنان می‌باشند. یعنی که این آفت دامن مؤمنان را هم می‌گیرد و باید

در اندیشه‌ی چاره بود.

با این آفت به دو گونه می‌توان برخورد داشت: انفعالی و فعال، برخورد انفعالی یأس را در پی دارد و ثمره‌ی برخورد دیگر، بروز ابتکار عمل در فرد و اندیشه کردن او در اصلاح و چاره‌جویی خواهد بود و به یقین که این حالت اخیر به مراتب بهتر و سازنده‌تر از آن حالت اول است.

این ناهم‌آهنگی که اجمالاً بدان اشاره رفت در مسائل مربوط به امام عصر^{علیه السلام} نیز دامان بسیاری از ما را فرا گرفته است؛ چرا که اظهارات زبانی ما درباره ایشان بسیار بزرگ است. اما در عمل دچار کاستی‌های فراوانی می‌باشیم. به عنوان نمونه به این چند تعبیر که در گفت‌وگو با آن عزیز بسیار به کار می‌بریم دقت کنید:

«نُصِرْتِي مُعَدَّةً لَكُمْ وَ مَوَدَّةً خَالِصَةً لَكُمْ»، «شَقِيَ مَنْ خَالَفَكُمْ وَ سَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُمْ»، «أَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِيٌّ مِنْ عَدُوِّكَ»، «فَالْحَقُّ مَا رَضِيْتُمُوهُ وَ الْبَاطِلُ مَا أَشْخَطْتُمُوهُ»، «المعروفُ ما أمرتُم بهِ وَ المُشكرُ ما نهيتُم عنه»^۱ و ده‌ها داعیه‌ی دیگر از این ردیف که یکی به مراتب از دیگری مهم‌تر، مسؤولیت‌زاتر، حسّاس‌تر و اساسی‌تر است.

در این جا سؤال آن است که:

آیا ما به راستی تمامی توان خود را در راه نصرت امام عصر^{علیه السلام} به کار گرفته و می‌گیریم و در این درجه از آمادگی هستیم؟ آیا مودت و دوستی ما به راستی خالص و خالصانه فقط برای اوست؟

۱. مفاتیح الجنان، قسمت‌هایی از زیارت آل‌یاسین.

آیا در عرصه‌ی اندیشه به جان باور داریم که معیار سعادت و شقاوت، موافقت و مخالفت با ایشان است؟

آیا به راستی و از عمق جان دوست‌دار آن حضرت و بیزار از دشمنان ایشان ایم؟

آیا به راستی ملاک حق و باطل را رضایت و سخط آن حضرت می‌دانیم؟

آیا به راستی معروف را آن می‌دانیم که ایشان فرمان بدان داده‌اند و منکر را آن می‌دانیم که حضرتش ما را از آن باز داشته‌اند؟ و این‌ها همه‌ی پرسش‌هایی است که در ارتباط با آن اظهار زبانی - که بدان اشاره رفت - مطرح می‌شود.

متأسفانه با کمی دقت در احوال خود چه‌بسا که پاسخ مثبت برای این پرسش‌ها به‌درستی و راستی نداریم. اگر این چنین نیست، پس چرا دل در گرو محبت دیگران داریم و دوستی‌ها را به پای دیگران می‌ریزیم؟ چرا لبخند به روی دشمنان آن حضرت می‌زنیم و چه‌بسا که به نوعی دست در دست آنان هم داریم؟ به هر حال، فکر نمی‌کنید که این ناهم‌آهنگی میان قول و فعل، ما را در شمار مخاطبان آیه‌ی قرآنی قرار می‌دهد که در صدر مقال بدان اشاره رفت؟

اینک بنگریم که راه‌کار چیست و چگونه می‌توان این آفت را چاره کرد. پیش از این گفته شد که انفعال، سرانجام ما را به یأس می‌کشاند و در مقابل، اتخاذ موضع فعال، ما را مبتکر ساخته و راه اصلاح و چاره‌جویی را به ما نشان خواهد داد.

در آغاز باید درمان قطعی این درد را از خدا و ولیّ او خواستار

شویم و در پی آن خود نیز به راه بیفتیم. در این راه افتادن دو ابزار نوری موجود در درون ما باید بکار گرفته شود. ابتدا فکر و مغز و عقل ما و در یک کلمه، اندیشه‌ی ما باید به درستی شکل گیرد تا مبانی معرفتی ما در این مقوله سامان یابد و سپس دل و درون ما نیز باید صافی شود.

خلاصه آن که عقل و احساس ما باید هر دو، پای در میان گذارده و به میدان بیایند تا کار به نتیجه رسد و ناهم آهنگی قول و فعل در حدّ خود چاره شود. ضمن این که - همان طور که اشاره رفت - در این میان، استمداد از خدای متعال و ولیّ او حرف اوّل را می‌زند و باید بدانیم که این مهم جز با ممارست، تلقین به خود و تلاش و کار در راه آن محبوب دل‌ها انجام نخواهد گرفت. اگر عقل و احساس، ما را در این زمینه یار راه شد، مغز و دل ما را به آن حضرت می‌سپارد و کار تا جایی بالا خواهد گرفت که بتوانیم خطاب به حضرتش عرضه بداریم که:

به دلم گر زنی آتش، بکن اندیشه از آن

که گر این خانه بسوزد، تو میانش باشی

در غیاب او هیچ چیز جای حضرتش را برای ما نخواهد گرفت و اساساً حیات برایمان مفهومی واقعی نخواهد داشت و از عمق وجود این کلام را زمزمه می‌کنیم که:

«عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ اُرَى الْخُلُقَ وَ لَا تُرَى.»^۱

«بر ما چه بسیار سخت است که مردم را ببینیم و چشم بر تو
نگشاییم.»

و سخن ما به دیگرانی که جاذبه‌های دیگر - حتی بهشت
خداوندی - آنان را به خود مشغول داشته، این است که:

تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هر کس به قدر همت اوست^۱
و در یک کلام، در عین فقر صوری، آنجا که سر بر آستان
حضرتش نهاده‌ایم، گویی بر اوج فلک گام نهاده‌ایم؛ چرا که دل به او
سپرده‌ایم و زبان حال و قال ما این است که:

- فقر ظاهر مبین که حافظ را سینه گنجینه‌ی محبت اوست^۲

۷ غیبت

در متون دینی پیرامون موضوع غیبت به فراوانی سخن رفته است. گاه اصل وقوع غیبت را یادآور شده‌اند، گاهی دیگر به طول مدت غیبت پرداخته‌اند، گاهی از حکمت و علت غیبت سخن در میان آورده‌اند. زمانی به چگونگی برخورد با غیبت رهنمود و هشدار داده‌اند، گاهی به بیان پدیده‌های زیان‌بار در دوران غیبت پرداخته و به مردم آموخته‌اند که چگونه با این پدیده‌ها مقابله نمایند، گاهی ارج و قدر باورمندان به غیبت را مطرح کرده‌اند، زمانی هم غم مهجوری از آن بار مهربان را یادآور شده‌اند که چه جان‌گناه است. خلاصه در مراجعه به روایات اسلامی می‌توان علاوه بر آن‌چه بدان اشاره رفت، ده‌ها سرفصل دیگر را نیز نشان داد که جملگی در زمینه‌ی غیبت مورد دقت و توجه پیشوایان دین بوده است.

راستی آیا هیچ‌گاه اندیشه کرده‌اید که این همه سخن متنوع در

یک موضوع واحد، چه هدفی را دنبال می‌نموده است؟

به نظر می‌رسد که در صدر این اهداف می‌توان روی موضوع «آماده‌سازی ذهنی و توان و تحمل رویارویی» با این مسأله انگشت گذاشت و به دنبال آن دو شیوه‌ی برخورد اجرایی را مطرح کرد که اولی «اتخاذ مناسب‌ترین روش تلقی و برخورد» و دومی «برخورداری از آثار سازنده‌ی آن» می‌باشد. البته چه‌بسا اهداف والای دیگری نیز در میان باشد که بتوان با دقت روی مسأله، آن‌ها را نیز به دست آورد.

در فرهنگ دینی موضوع ایمان با تلقی صحیح از جایگاه پیامبر ﷺ به شدت به یک‌دیگر گره خورده تا جایی که در قرآن مجید آمده است:

﴿قُلْ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱
 ﴿سوگند به خدا که هیچ‌گاه به تو ایمان نمی‌آورند مگر آن‌که رأی تو را در موضوعات مورد اختلاف در میان خود پذیرا باشند و از آن‌چه تو حکم می‌کنی نه تنها هیچ رنج و ناگواری در خود احساس نکنند، بلکه - از سر رغبت - تسلیم بی‌چون و چرای تو باشند.﴾

این بیان قرآن با صراحت، ناظر به ضرورت رضایت باطنی و برخاسته از سویدای دل، به رأی و نظر پیامبر ﷺ در مسائل مورد

بحث می باشد.^۱

بعد از این مقدمات در دو موضوع «غیبت» و «جایگاه پیامبر ﷺ» در آغاز به بخش‌هایی از بیان رسول خدا ﷺ در موضوع غیبت می‌پردازیم و آن‌گاه به مناسبت آیه‌ای که بدان اشاره رفت چگونگی پذیرش و تلقی از این امر را در بخشی از بیانات امام سجّاد علیه السلام پی می‌گیریم.

رسول خدا ﷺ ضمن آن‌که بر شباهت فراوان میان خُلق و خوی خویش با امام عصر علیه السلام تأکید می‌نمایند، به وقوع مسأله‌ی غیبت در آن حضرت اشاره نموده یادآور می‌شوند که:

«تكون به غيبة و حيرة تضلّ فيها الأمم.»^۲

«برای او غیبتی رخ می‌دهد و مردم را حیرتی فرا می‌گیرد که بسیاری در مواجهه با آن گم‌راه می‌شوند.»

پیامبر اکرم ﷺ در بیانی دیگر، از آن حضرت به عنوان «ذخیره الانبیاء»^۳ یاد کرده و می‌فرمایند که در هنگامه‌ی بروز جوّ طوفانی گم‌راهی و حیرت و سرگردانی، خداوند ایشان را - که ذخیره‌ی پیامبران است و برای چنین روزی نگاه‌داری شده - آشکار می‌نماید تا داد و دادگری را در گستره‌ی گیتی بگستراند. آن حضرت

۱. این آیه‌ی قرآنی از جمله آیاتی است که در موضوع اثبات ولایت و امامت کارآیی بسیار مناسبی دارد که در جای خود قابل طرح و بحث و استدلال است که چون خارج از موضوع بحث این مجموعه بود، در متن نوشته به آن پرداخته نشد.

۲. کمال‌الدین (مرحوم صدوق) ۱: ۲۸۶، ح ۱.

۳. همان: ۲۸۷، ح ۵.

در هشدار ی اکید، خطاب به صحابی نامی خویش، جابر بن عبدالله انصاری، درباره‌ی امام عصر علیه السلام می‌فرماید:

«فَايَاكَ وَ الشَّكَّ فِيهِ فَإِنَّ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُفْرٌ»^۱

«جابر! از تردید و شک پیرامون وی به شدت بر حذر باش که تردید در امر الاهی هم‌پای کفرورزی به حساب خواهد آمد.»

و پیش‌تر از این جمله، موضوع غیبت را سرّی از اسرار خداوندی و پنهان از درک مردم تعبیر می‌نمایند.

به هر حال، آنچه از این بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله به دست می‌آید، چهار مسأله‌ی اساسی «وقوع غیبت»، «بروز پدیده‌ی حیرت منجر به گم‌راهی در گروه‌هایی از مردم»، «ضرورت بر حذر ماندن از هرگونه شک و تردید در این امر الاهی» و سرانجام «توجه به امام عصر علیه السلام به عنوان ذخیره‌ی پیامبران برای سامان‌دهی نهایی جهان و جهانیان» می‌باشد.

اما در ارتباط با آیه‌ی مورد بحث، دقت در کلام امام سجّاد علیه السلام ضروری است که در سخنانی مشروح ضمن طرح بحث غیبت و دو دوره بودن آن و به طول انجامیدن زیاد دوره‌ی دوم می‌فرمایند:

«این دوران به طول خواهد انجامید، تا جایی که بسیاری از آنان که صرفاً به اظهار زبانی از اعتقاد به آن سخن می‌گفتند،

از این مطلب روی گردان می‌شوند و در نهایت در این میدان باقی نمی‌ماند مگر آن‌کس که «قوی یقینه» و «صحت معرفت» و «لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرْجاً مِمَّا قُضِينَا» و «سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱.

با اندک دقت در این روایت، الهام‌گیری امام سجاد عليه السلام از آیه‌ی قرآنی مورد بحث - به ویژه در دو قسمت اخیر کلامشان - کاملاً مشهود است. بنا به این رهنمود، آنانی در عرصه‌ی غیبت استوار و پابرجا می‌مانند که این چهار ویژگی را در خود به بار آورند:

- یقینی ریشه‌دار و محکم را تدارک بینند.
- معرفتی صحیح و مبنایی را در خود به بار آورند.
- رضایت درونی بر این امر الاهی داشته باشند.
- تسلیم بی‌قید و شرط به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشند.

این‌ها که بدان اشاره رفت، لوازم ضروری برای احراز ثبات قدم و استواری بر اعتقاد به «غیبت» امام عليه السلام است. آیا ما به‌راستی از این امور بهره‌مندیم؟ به خود بنگریم که تا چه میزان، این ارزش‌ها در دل و جان ما، پایه و مایه دارد. امام سجاد علیه السلام به روشنی راه را به ما می‌نماید که برای پایداری در این عرصه، جز به‌بار آوردن این ارزش‌ها در درون فرد راه دیگری وجود ندارد. اینک این ما و این میدان اندیشه و عمل، تا چگونه بتوانیم این هر دو را سامان دهیم، که اگر آذرخشی از مهر آن عزیز بر دل ما نشسته باشد، آرام و قرار

نخواهیم داشت و غیبت او هرگز مانع از آن نیست که از سر درد و
عمق جان او را بگوییم که:

ما بلبل شیدای آلمستان تو هستیم
ما سوخته‌ی آتش هجران تو هستیم
ای محور عشاق ستم‌دیده‌ی عالم
باز آی که آماده‌ی فرمان تو هستیم^۱

۱. مرحوم قائمی (از شعرای خطه‌ی همدان).

چشم‌انتظاری

چه بسیار زیارت جامعه را خوانده‌ایم و مضامین بلند آن جانمان را نواخته و روحمان را پرداخته است و آن‌هنگام که این کلمات نورانی را در مشاهد شریفه زمزمه کرده‌ایم، چه اوج‌ها که نگرفته‌ایم و چه سیرها که نکرده‌ایم. استحکام واژه‌ها و بلندای معانی زیارت، تا بدان‌جاست که مرحوم مجلسی آن را «اصحّ الزیارات سَنَدًا وَ أَعْمَّهَا مَوْرَدًا وَ أَفْصَحَّهَا لَفْظًا وَ أَبْلَغَهَا مَعْنَى وَ أَعْلَاهَا شَأْنًا»^۱ تعبیر نموده است و کار تا آن‌جا بالا گرفته که برخی از آنان - که هرگز واژه‌ها و عبارات این زیارت را درباره‌ی پیشوایانمان بر نمی‌تابند - نیز در نوشته‌های خود سخن از آن در میان آورده‌اند.^۲

۱. بحار الأنوار ۱۰۲: ۱۴۴. یعنی این که زیارت جامعه کبیره، صحیح‌ترین سند، گسترده‌ترین مفهوم،

فصیح‌ترین لفظ، بلیغ‌ترین معنی و بالاترین شأن را دارد.

۲. نظیر مستدرک حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵ و فرائد السمطين حموی متوفای قرن ۸.

در این زیارت، در موارد بسیاری سخن از قاطبه‌ی امامان شیعه با واژه‌ها و عباراتی همانند «أهل بیت النبوة»، «أئمة الهدی»، «أئمة الدعاة»، «أئمة الرّاشدین» و تعابیر دیگری از این دست آمده و ناظر به این سلسله‌ی زرّین یعنی تمامی ائمه‌ی دوازده‌گانه می‌باشد، که امام عصر علیه السلام را نیز در بر می‌گیرد.

علاوه بر آن، مستقلاً در سه بخش بحث از برپایی دولت آن حضرت مطرح شده که خود سندی استوار بر استحکام و تحقق این باور می‌باشد. در نگاهی گذرا به این قسمت‌ها حقایق چندی به دست می‌آید که توجه به آن‌ها، از یک سو می‌تواند وظایف ما را در پیشگاه آن عزیر و نهضت پیروزش بیان کند.

از سوی دیگر به ما می‌آموزد که در این ارتباط برای خود از خدای متعال چه موضوعاتی را مسألت نماییم و ضمن یادآوری اساسی‌ترین کار امام عصر علیه السلام در ساحت دین، نتیجه‌ی فراگیر این نهضت را نیز به روشنی بیان می‌نماید.

• «... مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِذَوْلَتِكُمْ...»

«به (جایگاه) شما اعتراف دارم، بازگشت شما را باور دارم، رجعت شما را تصدیق می‌نمایم، امر شما را انتظار می‌کشم، چشم‌انتظار - برپایی - دولت شما هستم.»

• «... وَ جَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَضُ آثَارَكُمْ وَ يَسْأَلُكَ سَبِيلَكُمْ وَ يَهْتَدِي بِهُدَاكُمْ وَ يُحْشِرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَ يَكِرُّ فِي رَجْعَتِكُمْ وَ

يُمَلِّكَ فِي دَوْلَتِكُمْ... وَ يُمَكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ...»

... امید که خداوند - «مرا از شمار کسانی قرار دهد که آثار شما را پیروی کند و به راه شما گام نهد و به هدایت شما راه یابد و در شمار شما محشور گردد و در بازگشت شما به این جهان، او نیز هم‌راه شما بازگردد و در دوران برقراری دولت شما او را نیز نصیبی عاید آید... و در روزگار شما تمکن یابد...»

• «... وَ نُصِرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَ يَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَ يُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَ يُمَكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ...»

«یاری من برای شما آماده است تا خدا دین خود را به (وجود و راهبری) شما حیاتی دوباره بخشد و شما را در دوران خویش (ایام‌الله) بازگرداند و برای نشان‌دادن عدل خود شما را ظاهر نماید و در سرزمین خود تمکن بخشد.»

گفتیم که دقت در این سه جمله از زیارت جامعه، چهار مطلب اساسی را پیرامون امام عصر علیه السلام به ما می‌آموزد:

۱- این که برخی از وظایف ما در ساحت آن عزیز چیست؟
واژه‌های «معترف»، «مؤمن» و «مصدق» دقیقاً یادآور موضوع «ایمان و اعتقاد» به آن حضرت است که در صدر وظایف ما نسبت به ایشان قرار دارد؛ یعنی باید که در ارتباط با آن حضرت، باوری سرشار داشته باشیم که جلوه‌ی بیرونی آن، اعتراف و تصدیق است؛ یعنی آن درون آباد، موجب شود تا به مصداق

تا لحظه‌ی آخر سخن از عشق تو گوئیم

تا جان به تن ماست ثناخوان تو هستیم^۱

همواره و در همه جا از آن حضرت سخن به میان آوریم.

کلمات «منتظر» و «مرتقب»، یادآور وظیفه‌ی دیگر ماست که ظهور آن حضرت را انتظار کشیده به واقع چشم به راه قدم مبارکش باشیم. روشن است که این انتظار و دیده به راهی، بدون احساس مسؤلیت و صرفاً محدود کردن آن در حوزه‌ی زبانی چندان اثربخش نخواهد بود، بلکه باید به مراتب فراتر از این‌ها رفت و عمل نمود تا شایسته‌ی اطلاق این دو واژه قرار گرفت؛ ضمن آن که اساساً بار فرهنگی واژه‌ی ترقب نیز، ضرورت همراه شدن انتظار با آمادگی را به ما یادآور می‌شود؛ یعنی بدون آمادگی قبلی نمی‌توان داعیه‌ی انتظار سر داد.

۲- این که برای خود در ارتباط با آن حضرت، از خداوند چه

بخواهیم؟

دو کلمه‌ی «یسلك» و «سبيلكم» آموزنده‌ی رهروی است؛ یعنی گام‌گذاری در راه پیشوایان دین - عموماً - و امروز سر در پیروی امام عصر^{علیه السلام} نهادن را - خصوصاً - به ما می‌آموزد. طبیعی است که پیش از این قدم نهادن باید توان شناسایی این راه را داشته باشیم؛ یعنی ضرورتاً باید مبانی معرفتی خویش را در این باب به گونه‌ای سامان دهیم تا امکان شناخت راه را پیدا کنیم و سپس در میدان عمل

۱. مرحوم قائمی از شعرای خطه‌ی همدان.

و تعهد آن چنان شویم که عزم ره‌سپاری در این مسیر را پیدا نموده در آن طیّ طریق نماییم. پس رهروی آگاهانه نخستین درخواست ما در مقام نبایش به پیشگاه خداوندی است. روشن است که این رهروی، ما را به ساحل نجات، هدایت و راهبری می‌نماید و سرانجام «مهتدی» خواهیم شد که عبارت «یهتدی بهداکم» گواه این حقیقت انکارناپذیر است که به مصداق «ان هدی الله هو الهدی»^۱ ما مهتدی خواهیم شد و این درخواست دیگر ماست که در دعا مطرح می‌شود.

گفتنی است که این هدایت، آن‌گاه به مفهوم کامل و شامل ما را در بر خواهد گرفت که ماندگاری داشته باشد و ما هم نشیب و فرازهای دوره‌ی حیات را پشت سر گذارده و از انواع آزمون‌ها سربلند بیرون بیاییم.

عبارت «يُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ» یادآور این ماندگاری است که پهنه‌ی این هدایت را صرفاً در حیات دنیوی ما خلاصه نمی‌کند، بلکه آن را تا دامنه‌ی حشر نیز می‌کشاند که در آن‌جا نیز ما در کنار این عزیزان جای گرفته با آنان حشر و نشر داشته باشیم.

۳- این نکته را که دست‌آورد نهضت امام عصر علیه السلام چیست؛ می‌توان در مفهوم گسترده‌ی عبارت «يُحْيِي اللهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ» جست‌وجو نمود. این نهضت حرکتی در راستای احیای دین خداوندی است. کنایه از این‌که فراوانی پیرایه‌ها و گذرانِ زمان، گرد کدورت و فراموشی بر چهره‌ی بسیاری از آموزه‌های دین خواهد

نشانید. اما آن امام همام با نهضت پیروز خود، دین را حیاتی دوباره بخشیده آن را بر سر جان می‌آورد. و این کاری است که خداوند به وجود امام عصر علیه السلام در پهنه‌ی گیتی به انجام می‌رساند.

۴- نتیجه‌ی این نهضت چیست؟ عبارت «يُظَهِّرْكُمْ لِعَدْلِهِ»

دست روی همان مشخصه‌ی اساسی این نهضت نهاده که وقوع آن با داد و دادگری در گستره‌ی گیتی به هم آمیخته، به طوری که تفکیک میان این دو (نهضت و عدل‌گستری) امکان‌ناپذیر است. واژه‌های «دَوْلَتِكُمْ»، «أَمْرِكُمْ»، «أَيَّامِكُمْ» دقیقاً در همین راستا به کار رفته، تا نشان دهد امر پیشوایی آن عزیز، برپایی دولت ایشان و روزگاران که آن نظام، تنها و تنها نظام جهان شمول خواهد بود، دوره‌ای است که با عدل و داد به مفهوم گسترده‌ی آن تعریف می‌شود.

سخن آخر این که آیا تا کنون در اندیشه‌ی ارزیابی خود

افتاده‌ایم که ببینیم آیا حرکت امروزین ما در همین مسیر است و در این حیات ناپایدار، هم‌آهنگ با آن گام برمی‌داریم؟ چه خوب است بدانیم که این ارزیابی جاری، ضرورتی انکارناپذیر برای تمامی دوران زندگی است تا در پناه آن، خطاهای خود و انحراف از مسیر را اصلاح و جبران نماییم. اگر به خود مراجعه کنیم، سهل است که می‌توانیم گام‌های مؤثری در راستای همان اهداف والا و بلندی برداریم که پیش از این در بالا با الهام از بخش‌هایی از زیارت جامعه بدان اشاره رفت.

«این گوی و این میدان»

۹ پی‌آمد حذف مصلح

در مجموعه‌ی فرهنگ دینی، موضوع خلقت با هدف‌داری به شدت با یک‌دیگر پیوند دارد، تا آن‌جا که دین هرگز اندیشه‌ی جدایی و عدم ارتباط این دو با یک‌دیگر را روانه‌ی شمارد و ضمن تأکید بر این باور که ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾ یادآور می‌شود که:

﴿ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾^۱.

این اندیشه‌ی کافران است که ما مجموعه‌ی خلقت را امری بی‌هدف و عبث و بیهوده بینگاریم.

قرآن با شگفتی خطاب به قاطبه‌ی انسان‌ها این‌گونه

۱. ص (۳۸): ۲۸: ﴿آسمان و زمین را و آنچه را میان این دو است، بیهوده نیافریدیم. این اندیشه‌ی (باطل) کافران است. وای بر کافران از آتش دوزخ!﴾.

سؤال می‌کند که:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؟﴾^۱

بدین زبان با نفی اندیشه‌ی بیهودگی در آفرینش انسان‌ها موضوع خلقت را با بازگشت به سوی خداوند پیوند می‌دهد. همچنین می‌پرسد: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۲ و بدین سان بر موضوع رهاشدن بی‌هدف انسان در عرصه‌ی خلقت خط بطلان می‌کشد.

به هر حال، حقیقت هدف‌داری در خلقت، امری نیست که نیاز به کنکاش علمی چندانی داشته باشد. اگر این امر تنها در حوزه‌ی بیولوژیک در مسأله‌ی حیات دنبال شود، جلوه‌های تامّ و تمام این هدف‌داری در جای‌جای مظاهر آن به روشنی به چشم می‌خورد. وجود هم‌آهنگی شگفت‌انگیز میان ارگان‌های مختلف در یک موجود زنده به خوبی شاهد این هدف‌داری می‌باشد.

با این متدّمه، روشن است که حیات اجتماعی انسان‌ها نیز نمی‌تواند بی‌هدف، عبث و رها تلقی شود. درست در همین راستاست که موضوع هدایت و راهبری مطرح می‌گردد و خالق این جهان در هر دو عرصه‌ی تکوین و تشریح، دست انسان را گرفته و هم‌آهنگ به سوی آن هدف حرکت می‌دهد. البته در حوزه‌ی تکوین وی (بشر) دخالت مستقیمی نداشته و تنها از امکانات خدادادی (و به تعبیر دیگر فرهنگ دینی: مسخرات) سود می‌برد؛ امّا در حوزه‌ی تشریح با بهره‌مندی از دو ویژگی قدرت و اختیار، این خود اوست که آزادانه

راه را انتخاب نموده و به قدرت خدادادی در آن مسیر انتخابی گام برمی دارد. آیه ی قرآنی ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱ یادآور کلیّت این «دو نوع هدایت فراگیر است که خداوند بزرگ، فراروی انسان ها- به همان نظمی که بیان گردید- قرار داده است.

در این جا این سؤال مطرح می شود که مردم با آن هدایت تشریحی چه کردند؟ مطالعه ی تاریخ نبوّت، ساده ترین و در عین حال روشن ترین راه برای پاسخ جویی این پرسش است. به راستی آیا پیامبران در تحقق عینی و خارجی اهداف الاهی خود توفیق یافتند؟ و آیا جهان امروز نشان از این موفقیت دارد یا به فرموده ی قرآن: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَتَّبِعُونَ﴾^۲؟

به نظر می رسد که مطالعه ی وضعیّت جاری جهان، صحّه بر این باور می زند که جهان امروز، دست آورد و نتیجه ی تعالیم پیامبران نیست، بلکه از راه ندانم کاری انسان ها، گیتی مظهر تمام نمای ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۳ گردیده است. البته این واقعیت، نه به معنای شکست پیامبران است، بلکه نمایانگر عدم

۱. طه (۲۰): ۵۱.

۲. بقره (۲): ۸۸: ﴿أَبَا إِبْرَاهِيمَ﴾ این چنین نبود که هرگاه پیامبرانی به سوی شما آمدند که برخلاف هوای نفستان شما را (به امور دیگری) فرامی خواندند، از آنان روی می گردانیدید؛ گروهی را تکذیب نموده و گروهی دیگر را می کشتید؟ ﴿

۳. روم (۳۰): ۴۲: ﴿تِبَاهِي، خشکی و دریاها را از ره گذر عمل کرد (ناپسند) انسان ها فرا گرفته است.﴾

توفیق و در واقع نشان شکست بشریت در عدم بهره‌وری از تعالیم ارزنده‌ی آنان است، تا جایی که از جهان پهناور با این همه جلوه‌ها و زیبایی‌ها و شادی‌ها این ماتمکده را برای خود به بار آورده است. این نابه‌سامانی در هر دو عرصه‌ی اندیشه و عمل به چشم می‌خورد. بشر اینک هم از خدا به دور افتاده و هم در میدان عمل به دین و دین‌داری پشت کرده است.

به‌راستی آیا این بود همه‌ی چشمداشتی که از آن هدایت فراگیر الاهی - که پیش از این بدان اشاره شد - انتظار می‌رفت؟ و آیا اینک جهان و جهانیان بر فراز قلّه‌ی نمایش هدف‌داری در خلقت ایستاده‌اند و عدم بیهودگی آفرینش را صلا در می‌دهند؟ یا به عکس، بشریت بر اثر ندانم‌کاری‌های خود در حوزه‌ی تشریح، جهانی به‌بار آورده که حتی تکوین را نیز علیه خود به کار انداخته است که گرم‌شدن جو زمین، پاره‌شدن لایه‌ی اُزن، به‌هم‌ریختگی در اکوسیستم، گازهای گل‌خانه‌ای، دست‌کاری‌های ژنتیک و ده‌ها واقعه‌ی دردناک دیگر، نشان از این اثرگذاری نامطلوب است.

این مقدمات، به خلاف روند تدوین این مجموعه کمی هم به تفصیل گرایید. اینک گفته می‌شود که حذف منجی از مجموعه‌ی باورهای دینی اولاً آن هدف‌داری را زیر سؤال می‌برد و ثانیاً این پرسش را در ذهن‌ها به وجود می‌آورد که آیا خلقت برای آن بود که پهنه‌ی آفرینش، صحنه‌ی تاخت و تاز انسان‌های سرکشی همانند تیمور و چنگیز و نرون و آتیلا و اسکندر و هیتلر و... گردد، میلیون‌ها انسان بی‌هیچ جرم و تقصیر به خاک و خون کشیده شوند، هر از

چندی جهان میدان سلطه‌ی جنایت‌کارانی از این دست گردد و سرانجام هم با بروز پیری در طبیعت (آنتروپی) عمر جهان به سر آید؟ آیا این باور، هم‌آهنگ با اندیشه‌ی هدف‌داری در خلقت است؟ مسلماً خیر. این جاست که رمز آینده‌نگری پیامبران و نویدهای آنان به برپایی جهانی کران تا کران داد و دادگری گشوده می‌شود؛ بدان معنی که آنان همگی - با همه‌ی اختلافات صوری در زمینه‌های زمان و مکان و حوزه‌ی تبلیغ و... - متفقاً انگشت اشاره به آینده‌ای نورانی دارند که در آن «بار دگر روزگار چون شکر آید».

باید بدانیم که:

• برپایی آینده، وعده‌ی خداست و وعده‌ی خدا تخلف‌پذیر نیست؛ چرا که خود فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۱.

• هدف نهایی رسالت، سیطره‌ی آیین الاهی بر تمامی راه و روش‌هایی است که جملگی از آزمون سرافکننده بیرون آمده است و در آیه‌ی ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۲ به ظرافت، دقت ادبی حرف لام نشان از غایت دارد و بیانگر ظهور و غلبه‌ی نهایی دین الاهی بر تمامی راه و روش‌های بشری می‌باشد.

• روایاتی از ردیف «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ...»^۳ عدم امکان حذف مصلح را از مجموعه‌ی باورهای دینی نشان می‌دهد، تا آن‌جا که گویی اساساً هستی بر این هدف و تحقق و برپایی آن استوار

۱. رعد (۱۲): ۳۱.

۲. توبه (۹): ۲۳.

۳. بحارالانوار ۳۳: ۲۵۶؛ ۳۶: ۳۳۸ و ۳۶۸ و ۴۰۸؛ ۳۸: ۳۰۴ و مدارک دیگر.

شده است.

● دین با گذر از دنیا به آخرت می‌نگرد. لذا نمی‌توان یکی را به نفع دیگری حذف نمود. جلوی آن هدف‌داری در دنیا، ظهور مصلح و در عقبی، برپایی قیامت است که هر دو با هدف تجلی قدرت خدا و برپایی نظام پاداش و مکافات در دو حوزه‌ی دنیا و آخرت شکل خواهد گرفت.

● واژه‌ی «ساعة» در متون دینی هم بر قیامت و هم بر زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام اطلاق شده است. این هم‌پایی با وجود مشترکاتی میان این دو، مطالب چهارگانه‌ی یاد شده را استواری افزون‌تر می‌بخشد.

● به تجربه یافته‌ایم که نیازهای مادی بشر در این جهان مابه‌ازای خارجی دارد. این مطلب به‌ویژه در حوزه‌ی تکوین روشن‌تر به چشم می‌آید. تشنگی با آب، گرسنگی با خوراک برطرف می‌شود و کودک شیرخواره با شیر آماده‌شده از پیش در سینه‌ی مادر تغذیه می‌گردد. به‌راستی عدالت‌خواهی بشر - که ویژگی تمامی انسان‌ها، صرف‌نظر از تنوع و تفاوت و اختلاف آنان می‌باشد - چگونه پاسخ داده می‌شود؟ آیا این خواست و ارزشی که در نهاد او به ودیعت نهاده شده فاقد مابه‌ازای خارجی است؟ مسلماً خیر.

و اینک ماییم و باوری این چنین استوار. آیا می‌توانیم نسبت به اصل و نتایج آن بی‌تفاوت باشیم و از کنار آن بی‌هیچ احساس مسؤولیت گذر کنیم؟ یا به عکس باید:

● چشم‌انتظار برپایی آن آینده‌ی پرنور باشیم و از هرگونه

تلاشی که - به رهنمایی مجموعه‌ی باورهای دینی - از طولانی شدن زمان آغاز این بهره‌وری مادی و معنوی می‌کاهد، فروگذار ننماییم.

● آیا روانیست که دعا - نیایش همراه با کار و تلاش در این

زمینه‌سازی را شیوه‌ی جاری زندگی خود قرار دهیم؟

● بیایید تا هم‌سو با هدف نهایی رسالت، با فراگیری اصول

فرهنگ دینی، سعی در اشاعه‌ی این فرهنگ در قشرهای مختلف

جامعه، به تناسب بُرد اندیشه‌ی خویش، حرکت‌های اساسی داشته

باشیم تا این نیز به گونه‌ای دیگر کار زمینه‌سازی فکری را برای تحقق

آن آینده‌ی پُر نور سامان بخشد.

● و سزااست که فراتر از همه‌ی این‌ها، محور این برپایی و قیام

و اقدام را از جان دوست بداریم تا آن‌جا که راهی جز به‌سوی او

نپویم و آرام و زندگی را جز در کنار او نجویم و همواره از عمق جان

بگوییم:

ای باد صبا، اگر توانی

از راه وفا و مهربانی

از من ببری خبر به یارم

کآن سوخته‌ی تو در نهانی

می‌مرد ز اشتیاق و می‌گفت:

کای بی‌تو حرام، زندگانی!

۱۰ نهضت پیروز

از عرصه‌هایی که به فراوانی در خدمت فرهنگ دینی قرار گرفته، زمینه‌ی شعر و شاعری و بهره‌وری از مقوله‌ی ادبیات در ارائه‌ی آراء تهی حقایق دینی است. چه بسیار شاعرانی که با استفاده از این ذوق سرشار و توانمندی خویش، توانسته‌اند بر حوادث تاریخی لباس جاودانگی پوشانده و آن‌ها را به یادگار برای مردم قرون و اعصار بعدی باقی بگذارند.

از جمله عناصر سرشناس در این پهنه و در تاریخ اسلام، حسان بن ثابت است که با سروده‌های خود در آن روزگاران، مبان غدیر و ادبیات پیوند زد؛ فرزدق است که با قصیده‌ی خود در کنار کعبه، هشام بن عبدالملک مروان را در قبال تجاهل نسبت به شخصیت والای امام سجّاد علیه السلام رسوا کرد و از همین دست شاعران دیگری همانند کمیت اسدی و سید جمیری و... می‌باشند که هر یک در

بزنگاه‌های حسّاس بر سر شوق آمده و ذوق ادبی خود را به کار گرفته و آن کرده‌اند که آن باید.

• از جمله‌ی این تبار، دعبل خزاعی، شاعر معاصر ایّام امام رضا علیه السلام است که قصیده‌ی بلند او که تقدیم پیشگاه آن حضرت شده، از شهرت فراوانی برخوردار است. آن هنگام که او - پس از گذر از حوادث تلخ تاریخ تشیّع و بیان رنج‌هایی که دامن‌گیر پیشوایان معصوم شیعه شده - به موضوع امام عصر علیه السلام می‌رسد، چنین می‌سراید که:

خروج إمام لا محالة خارج يقوم على اسم الله بالبركات
يميز فينا كل حق وباطل ويجزي على النعماء والنفقات^۱

دعبل - که خود، رشد یافته در مکتب تربیتی امامت و ولایت بود - بر اساس اعتقاد دیرین خویش، در این ابیات سخن از امام و پیشوایی را مطرح می‌کند که آن زمان هنوز پای به عرصه‌ی ظاهری وجود نتهاده است. این را به خوبی می‌دانیم که اصل اعتقاد به وجود امام عصر علیه السلام دقیقاً همان باور استواری است که در زمینه‌ی قیام منجی در فرهنگ دینی ما مطرح است. امام رضا علیه السلام با شنیدن این دو بیت، پس از گریستن شدید، سر را بالا آورده خطاب به دعبل می‌فرماید:

۱. بحار الأنوار ۴۹: ۲۳۷: قیام پیشوایی الهی امری ناگزیر است که واقع می‌شود. او با نام خدا هم‌راه با برکات فراوان برمی‌خیزد، حق و باطل را در میان ما از یک دیگر جدا می‌سازد و همگان را به نعمت و نعمت پاداش داده و مکافات می‌نماید.

«این دو بیت را روح‌القدس بر زبان تو جاری کرده است. آیا خود می‌دانی که آن امام که بدو اشاره کرده‌ای کیست و چه زمان قیام می‌کند؟»

آن‌گاه امام رضا علیه السلام در ادامه‌ی بیانات خود، به ذکر نام و مشخصات امام عصر علیه السلام با دقت و توضیح لازم پرداخته و حقایق چندی را پیرامون آن حضرت یادآور می‌شوند.^۱

در این دو بیت چهار حقیقت روشن پیرامون آن «نهضت پیروز» مطرح شده است که عبارت‌اند از:

۱- قطعیت ظهور امام عصر علیه السلام

۲- هدف الاهی در این قیام

۳- جداسازی روشن حق و باطل در آن عرصه

۴- برپایی نظام پاداش و مکافات

همان‌طور که بیان شد، این موارد از جمله اصولی است که در زمینه‌ی اعتقاد به امام عصر علیه السلام مطرح است و از دعبل - به عنوان دست‌پرورده‌ی مکتب امامان شیعه - جز این هم انتظاری نیست که بیانگر اندیشه‌های ناب شیعی در زمینه‌ی اصالت اعتقادی مهدویت باشد.

● در بخشی از یکی از ادعیه‌ی روایت شده از امام عصر علیه السلام

این چنین می‌خوانیم:

۱. همان (مشروح این فصیده که موسوم به «مدارس آیات» می‌باشد در مجلد ۴۹ بحارالأنوار، از صفحه‌ی ۲۴۲ به بعد آمده است).

«اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ
مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.»^۱

در این درخواست، ظهور روشن و آشکار دین الاهی و سنت نبوی را از خدای بزرگ خواهان ایم؛ بدان گونه که هیچ حقی از این دو مقوله، به خاطر ترس از این و آن مخفی نماند و کتمان نگردد. علاوه بر این باید توجه داشت که سنت نبوی خود موضوعیت مستقل دارد و فراتر از تعریف ساده‌ی دین است و الا نیازی به تکرار در میان نبود؛ چرا که دین خدا و سنت پیامبر ﷺ یک چیز نیستند، بلکه دومی مکمل، مبین و شارح اولی است که این موضوع به بحث جایگاه پیامبر ﷺ در کنار قرآن و موضوع «حجیت جمعیه» برمی‌گردد که طرح تفصیلی آن خارج از حیطه‌ی بحث جاری است. به هر حال، با عنایت به این دو نقل که پیش از این بدان‌ها اشاره رفت (ایات دعبل و بخشی از دعای افتتاح) و تلفیق آن دو و نتیجه‌گیری از آن‌ها، چنین به دست می‌آید که:

۱- ظهور امام عصر عجل الله فرجه قطعی است که این قطعیت موضوع، احراز آمادگی در ما را - در راستای برپایی آن نهضت - طلب می‌نماید.

۲- محور در این قیام، خداست و بس. این محوریت می‌طلبد که ما نیز در سراسر زندگی خود، خدامحوری را پیشه کنیم تا در

۱. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح: «خدایا، به وجود او دین خود و سنت پیامبرت را آشکار ساز به گونه‌ای که هیچ مسأله‌ی حقی، بر اثر ترس از فردی از آفریده‌هایت، پنهان باقی نماند.»

نهایت در آن راستا و امتداد قرار گیریم.

۳- در آن نظام، حقّ و باطل از یک‌دیگر کاملاً جدا می‌شوند و مرزهای میان این دو به دقت تعریف شده و از هم ممتاز می‌گردند. این نیز می‌طلبد که ما هم به تناسب ظرفیت وجودی و توان خویش، در این عرصه‌ی جداسازی، چه در تعریف علمی و چه پای‌بندی عملی به نتایج آن، تلاش نموده و گام برداریم.

۴- این نظام، نظام پاداش و مکافات- که دقتی بسیار بالا دارد- می‌طلبد که ما نیز در عمل کرده‌ایمان دقتی همه‌جانبه به آن داشته باشیم؛ چرا که بنا به اعتقاد ما، هیچ چیز از دید نافذ آن امام همام پوشیده نیست، چرا که حضرتش بنا به تعبیر روایات «عین‌الله الناظرة»^۱ می‌باشند.

۵- او آشکارکننده‌ی دین الاهی و سنت نبوی است. این امر نیز ما را بر آن می‌دارد که به جان، این هر دو یعنی کتاب و سنت را پاس بداریم و به جدّ در راه دست‌یابی به حقایق آن تلاشی چشم‌گیر و همه‌جانبه داشته باشیم. توجه جامع به سنت با همان مفهوم گسترده‌ی آن، که عترت را نیز در میان دارد.

۶- در آن «نهضت پیروز» امام عصر علیه السلام حق را می‌بیند و بس؛ حق را آشکار می‌کند و بس، و به هیچ وجه اثرپذیری از هیچ عامل اثرگذار دیگری نخواهد داشت تا در آن نظام، انصرافی از حق صورت پذیرد. این نیز می‌طلبد که ما نیز، از هم‌اکنون چنین شیوه و روشی را

۱. بحار الأنوار ۲۴: ۱۹۷؛ توحید صدوق: ۱۵۴ و ۱۵۵.

در حق‌گرایی تمرین نموده و پیشه‌ی خود کنیم، تا جایی که این ارزش را در خود نهادینه نماییم.

به نظر می‌رسد که تَرَجُّه به موارد شش‌گانه‌ی بالا و بیان وظایفی که به ازای هریک از این سرفصل‌ها برعهده‌ی ما قرار می‌گیرد، به روشنی می‌تواند نشانگر «شخصیت فرد منتظر در هر دو عرصه‌ی اندیشه و عمل» باشد.

در حوزه‌ی اندیشه: اعتقاد به قطعیت ظهور، پای‌بندی اعتقادی به خدامحوری، استواری در تکیه‌ی فکری به کتاب و سنت به صورت توأمان؛

و در عرصه‌ی عمل: تلاش در تفکیک حق و باطل، دقت شدید در عمل‌کردها، تمرین حق‌گرایی بی‌هیچ ترس و نگرانی.

روشن است که اگر در این دو پهنه - که جلوه‌ی کامل و جامع آن در «نهضت پیروز» امام عصر علیه السلام متجلی خواهد شد - به خوبی و آگاهانه و از سر احساس مسؤولیت حاضر شدیم، آن وقت است که لباس منتظر فرج بر قامت ما راست خواهد آمد، و الا...

۱۱ امیدواری

«به چه کس امید بندم که به جهل خود نخندم؟»^۱

در روایت است که «دولتنا آخر الدُّوَل». براساس تبیین امام باقر علیه السلام این امر بدان جهت است که پیش از ما تمامی مدعیان حکومت و راهبری، یکی پس از دیگری در جهان ظاهر شوند و حکمرانی نمایند تا آن گاه که شاهد راه و روش ما در ملک‌داری شدند، نگویند که اگر کار به دست ما بود، ما نیز چنین سیره‌ای را پیش می‌گرفتیم. آن گاه امام در پایان سخن خود می‌فرماید: «وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۲». ^۳: «این مفهوم آن سخن خدای بزرگ است که می‌فرماید: ﴿عَاقِبَتِ، از آن پروا پیشگان است﴾.»

۱. مرحوم دکتر ناظرزاده‌ی کرمانی. ۲. اعراف (۷): ۱۲۹.

۳. بحار الأنوار ۵۲: ۳۳۲، به نقل از غیبت شیخ طوسی.

جهانیان، از یک سو وعده و وعیدهای نظام‌های مارکسیستی را شنیده و نویدهای آنان را در آثارشان مطالعه کرده و گوش به تبلیغات آنها داده بودند. از دیگر سوی، پس از هفتاد سال شاهد فروپاشی کاخ آمال دل‌بستگان به اردوگاه سوسیالیزم نیز شدند. بدین سان، یکی از این مدعیان گزافه‌گوی را تجربه کرده و آمدن و رفتن آن را به چشم خود دیدند؛ همان نظامی که تبلیغاتش گوش جهانیان را آزار می‌داد و پس از فروافتادن «پرده‌ی آهنین» از اطراف آن مرز و بوم‌ها، معلوم شد که همه‌ی آن حرف‌ها صدای طبل توخالی بوده است و پس. و چه خوب آن کشورها را این چنین نام نهاده بودند: «کشورهای پشت پرده‌ی آهنین». سخن در این جا طرح و بررسی آن نظام نیست، بلکه تنها به عنوان نمونه‌ای برای آمد و رفت دولت‌ها، مکتب‌ها، نظام‌ها و نمایش ناتوانی آنها در اداره‌ی انسان‌ها بدان اشاره رفت. اینک بشر خیره‌سر را باید نظاره کرد که هم‌چنان در کار تجربه‌ی طرح‌های خودساخته‌ی بشر برای بشر است و از این همه فروپاشی‌ها و رسوایی‌ها و ناکامی‌ها و ناتوانی‌ها درس نگرفته و هنوز هم همین راه و روش را ادامه می‌دهد و به آنها دل بسته است.

اما شیعه در مکتب تربیتی امامان، ضمن برخورداری از تعالیم اسلام و قرآن برای سامان‌دهی اوضاع جاری خود و تلاش پُرگیر در راه زمینه‌سازی برپایی نظام حقّ و عدل اسلامی - و در عین حال برای سامان‌بخشی جهان به مفهوم گسترده‌ی آن - همواره چشم بر دوردست افق دوخته، دل به آن آینده‌ی پُر نور بسته و از عمق جان «امیدواری» دارد که سرانجام «دستی از غیب برون آید و کاری بکند» و امور

گیتی را آن‌سان که باید و شاید به سامان آورد و پیشاپیش خود را برای حضور فعال در آن پهنه آماده می‌نماید و آن را به مصداق «امنیة شائق یتَمَنّی»^۱ آرزوی جان‌بخش هر دایسته‌ی شائقی برمی‌شمارد. آن‌چه که پایه‌های این «امیدواری» را برپا می‌دارد و به آن مایه می‌دهد، اولاً اراده‌ی خداوندی است که پشتوانه و ضمانت تحقق آن شده است. به بیان روشن‌تر، آن آینده‌ی روشن از یک طرف «تجلی اراده‌ی قطعی پروردگار»^۲ است و از طرف دیگر «تحقق وعده‌ی الاهی» است. به خوبی روشن است که اراده‌ی خداوندی محقق است و معارضی ندارد و در وعده‌ی حق نیز خلافتی صورت نخواهد گرفت. جهت دیگر این‌که در مدارک دینی ما از این حقیقت انکارناپذیر به عنوان «میثاق الله الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّاهُ»^۳ تعبیر شده و رهبر برپایی آن آینده‌ی پُر نور، مصداق پیمانی الاهی دانسته شده است که به صورت مؤکدی منعقد گردیده است.

حال این سه واژه یعنی «اراده، وعده و میثاق» را در هم بیامیزید و به یاد داشته باشید که پسوند هر سه واژه، نام خدای متعال قرار دارد، آن وقت است که درمی‌یابید پایه و مایه‌ی آن «امیدواری» که از آن سخن به میان آمد، چیست و از چه استحکام و استواری خاصی برخوردار است.

۱. مفاتیح‌الجنان، بخشی از دعای ندبه.

۲. به استناد آیه‌ی ۵ سوره‌ی قصص که می‌فرماید: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾.

۳. مفاتیح‌الجنان، قسمتی از زیارت آل‌یاسین.

شیعه، ظهور امام عصر ارواحنقده، را تجلی اراده‌ی خدا، تحقق وعده‌ی خدا و مصداق میثاق الاهی می‌داند. از این جهت با قاطعیّت از آن سخن به میان می‌آورد و امیدبستن به غیر او را نماد روشن ناآگاهی می‌داند. درست به همین دلیل است که آرام ندارد و مشتاقانه لحظه‌شماری می‌کند تا با آن آینده‌ی پُر نور هم‌آغوش گردد و درست از سرِ همین «امیدواری» و «دیده‌به‌راهی» است که هر صبح‌گاه در دعای عهد خویش با خدای خود زمزمه می‌کند که:

«بارالها! اگر مرگ میان من و او جدایی انداخت؛ همان مرگی که انجام قطعی زندگی - دنیوی - تمامی بندگان خود قرار داده‌ای، مرا از مدفنم بیرون بیاور در حالی که کفن بر تن گرفته، شمشیر از نیام برکشیده، نیزه برافراشته‌ام تا دعوت آن عزیز را در تمامی سرزمین‌ها لبیک گویم.»^۱

به‌راستی ما به آن مظهر امید تا چه میزان دل‌بسته‌ایم و بر این سخنان تا کجا پایداریم و آیا شود که از بوته‌ی آزمون سربلند بیرون بیاییم؟ اگر این را بخواهیم، باید شیوه‌ی پای‌مردی و استواری در هر دو پهنه‌ی اندیشه و عمل نسبت به آن حضرت پیشه کنیم تا نهال امید در نهادمان رشد یابد و بار و بر دهد و چه خوش سرود آن که گفت:

نسبُود به مُلک هستی به‌جز از تو پادشاهی

چه شود اگر ز رحمت، فکنی به من نگاهی؟

تو امام انس و جانی، تو امید عارفانی

تو مدبّر جهانی، همه عالمات سپاهی

۱. مفاتیح‌الجنان، بخشی از دعای عهد.

به خطا اگر دل من به دری دگر نهد رو

برود به کوره‌راهی نرود ز شاه‌راهی

«به چه کس امید بندم که به جهل خود نخندم؟»

نسب بود جز آستانت به جهان، دگر پناهی

به امید آن‌که شاید نظری کنی به عالم

بنهیم رو به‌سویت من و شوق و اشک و آهی

مگر استعانت تو دهم توان و تابی

که تو ابر رحمت‌افزا و من ام کمین‌گیاهی

شب تار زندگانی تو در آسمان هستی

پسی روشنی دل‌ها به صفای مهر و ماهی^۱

زمینه‌سازی ۱۲

استادی فرزانه و صاحب‌دلی آشنا و دل‌سوخته و شیفته‌ی امام عصر علیه السلام از سرِ آگاهی و اطلاع می‌گفت که در متون دینی ما صرف‌نظر از موضوع ولایت حضرت امیر علیه السلام و مسائل مربوط به امام حسین علیه السلام و حوادث تلخ کربلا، پیرامون هیچ‌یک از امامان شیعه حجمی این چنین از احادیث و روایات و نقل‌های مستند تاریخی - همانند آنچه که اینک درباره‌ی امام عصر ارواحنفا در دسترس ما قرار گرفته - به چشم نمی‌خورد. این اعتقاد و اطلاع تا بدان جا بود که وقتی یکی از بزرگان معاصر با او در جمعی آشنا با مبانی دینی سخن از امام عصر علیه السلام به سستی در میان آورد، او این ناآگاهی را برنتافت و آن‌چنان وی را زیر باران نقل‌های مستند خود در این زمینه گرفت که طرف مقابل جز پذیرش و تسلیم و سکوت راهی برای خلاصی خود از آن بند سخت نیافت. به هر حال، این سخن بیانی عالمانه است و

خود تحقیق و پی‌جویی عمیقی را طلب می‌نماید. اما غرض از طرح آن در این مقدمه هدف دیگری است که دقت در عنوان این مقال راه را به سوی مقصد می‌گشاید.

حجم زیادی از این مطالب را که اجمالاً بدان اشاره رفت ادعیه و زیارات ماثور تشکیل می‌دهد که به‌عنوان نمونه مواردی از آن ارائه می‌شود.

• امام سجّاد علیه السلام در گرماگرم دعای عرفه^۱ خود با جمله‌ی «اللَّهُمَّ أَنْتَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ» سخن از امامت و ولایت در میان آورده و در ادامه طی عبارت «أَقِمْ بِكِتَابِكَ وَحُدُودِكَ» نقش‌آفرینی امام عصر علیه السلام را در احیای معالم و معارف دینی یادآور شده و سرانجام زبان به ستایش دیده‌به‌راهان آن دوران و هم‌راهان ایشان گشوده، آنان را با جمله‌ی «الْمُنْتَظَرِينَ أَيَّامَهُمُ الْمَادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنُهُمْ» ستوده و این بخش از دعا را ضمن درخواست توفیق از خداوند برای تمامی آنان با جمله‌ی «وَاجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي دَارِ السَّلَامِ» به پایان می‌برند. این بخش از دعا در صحیفه بیش از دو صفحه را به خود اختصاص داده است.

• تنی چند از یاران امام صادق علیه السلام^۲ بر آن حضرت وارد می‌شوند. صحنه‌ی عجیبی را می‌بینند؛ بدین‌صورت که حضرت عبایی مویین بر دوش انداخته، فرش خانه را کناری زده، بر خاک

۱. صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۴۷.

۲. سدید صیرفی، مفضل بن عمر، ابابصیر، ابان بن تغلب.

نشسته و همانند مادرِ فرزندمردده به شدت در حال گریستن است، به طوری که گونه‌ها رنگ باخته و قطرات اشک بر دامن ایشان می‌ریزد و ناله سر داده و از سرِ درد با کسی سخن می‌گزید:

«آقای من، غیبت تو خواب راحت را از من ربوده و بستم را

بر من تنگ نموده و آرام قلبم را ستانده است...»^۱

شنیدن تعابیری از این ردیف و حالاتی آن‌چنان برای آن

یاران هم راه بسی گران آمد، تا جایی که سدیر می‌گوید: عقل ما با

مشاهده‌ی این حالت از سر پرید و گمان بردیم که حادثه‌ی شدیدی

برای آن حضرت پیش آمده است. حضرتش را دل‌داری داده و

درخواست نمودیم که آرام گیرند و رخسار دامن خویش از اشک

پاک نمایند و سپس علّت را جو یا شدیم. حضرتش پس از لختی آرام

گرفت و نفس بلندی کشید و فرمود:

«صبحگاهان بر کتاب جفر - که مشحون از وقایع گذشته و

آینده‌ی جهان است - می‌نگریستم. در بخشی از آن به مسائل

مربوط به دوران غیبت برخوردم. از بسیاری مسائل و

مشکلاتی که در آن ایام، دامن‌گیر مردم آن زمانه می‌شود

دچار رقت قلب شدم و غمی جان‌کاه درونم را فرا گرفت که

شما شاهد - قسمتی از آن حالت - بودید.»

آن‌گاه امام صادق علیه السلام به مناسبت بیاناتی که ابتدا به اجمال

۱. مرحوم صدوق در کتاب کمال‌الدین مشروح این واقعه را در جلد دوم صفحه‌ی ۲۵۲ طی روایت

شماره‌ی ۵ در بخش اخبار امام صادق علیه السلام به وقوع غیبت امام عصر علیه السلام آورده است. جا دارد

شیفتگان مولایمان امام عصر ارواحنا فداه این روایت را به دقت مطالعه نموده، از مضامین بلند و

هشداردهنده‌ی آن و به‌خصوص از حال امام صادق علیه السلام بهره گیرند.

مطرح فرموده بودند، بنا به درخواست آن یاران هم‌دل، توضیحات افزون‌تری - به‌ویژه در بیان مشابَهت‌های امام عصر علیه‌السلام با حضرت موسی و حضرت نوح و حضرت خضر علیهم‌السلام - به تفصیل بیان داشتند.

● دعای معروف «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ...»^۱ - که اینک به برکت تلاش‌های صورت‌گرفته در نیم‌قرن اخیر، از سوی برخی دل‌سوختگان و شیفتگان امام عصر علیه‌السلام، بر سر زبان‌ها افتاده و مردم ما نوعاً با آن آشنا هستند - از جمله دستوراتی است که امام صادق علیه‌السلام در زمینه‌ی اذکار شب بیست و سوم ماه مبارک - که یکی از شب‌های قدر است - به شیعیان خود سفارش فرموده‌اند و بدین ترتیب نام و یاد آن حضرت را بلند داشته، در دل و روح متولیان ولای ائمه علیهم‌السلام جای داده‌اند.

● راوی (مقاتل بن مقاتل) نزد امام رضا علیه‌السلام می‌رسد. حضرت از وی سؤال می‌کنند که: «شما در قنوت نماز جمعه چه می‌گویید؟» وی در جواب می‌گوید: همان‌چه که مردم می‌گویند. حضرت به وی یادآور می‌شوند که شما همانند دیگران نگویند، بلکه بگویید: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ عَبْدَكَ وَ خَلِيفَتَكَ...»^۲

مواردی که ذکر شد، صرفاً به‌عنوان نمونه بیان گردید، تا آن‌چه که در صدر مقال گفته آمد، صورت استناد روشن نیز داشته باشد.

۱. بحار الأنوار ۹۷: ۳۴۹ و مدارک فراوان دیگر.

۲. متن کامل این دعا را در کتاب جمال الأسبوع، سیدابن طاووس: ۲۵۶ بنگرید.

در این جا این سؤال مطرح است که اساساً این حجم انبوه و شگفتی‌زا از مطالب، چه هدفی را در مورد مسائل مربوط به حضرت مهدی علیه السلام دنبال می‌کرده است؟ در پاسخ، به چند نکته به اجمال اشاره می‌کنیم:

۱- عمده‌ترین عامل را باید در زمینه‌ی «اعتقاداتی و معرفت» جست‌وجو نمود که پی‌آمد طبیعی پرداختن از ابعاد مختلف به این مسأله می‌باشد. پیشوایان ما به گونه‌های مختلف با بیانات خود در صورت‌های گوناگون - از روایات، ادعیه، زیارات و... - کوشیده‌اند تا بار سنگین این اعتقاد و جایگاه بلند و والای آن را به نسل‌های بعدی بیاموزند؛ همان‌ها که دستشان از دامان امامان پُر مهرشان کوتاه مانده و یادگار این تبار زرّین نیز در غیبت قرار می‌گیرد. و این مهمّ جز با بنیان‌ریزی این اعتقاد الاهی و محبّت‌ورزی به محور آن اعتقاد، راست نخواهد آمد.

۲- «چهره‌نمایی» هدف دیگری است که در این مطالب انبوه دنبال می‌شود. ابعاد مختلف فردی و جمعی، دوروی سگّه‌ی قبل و بعد از ظهور، دست‌آوردهای آن نهضت پیروز، شرح حال و قال یاران و هم‌راهان، چهره‌ی ستیزه‌جویان با آن حضرت و ده‌ها سرفصل دیگر، اموری است که در خلال این مدارک توضیح داده شده، به طوری که چهره‌ی این امر را در نهایت درجه‌ی روشنی قرار داده و جای هیچ‌گونه تردید و ایراد و ابهامی را باقی نمی‌گذارد.

۳- «ترسیم سیمای منتظر» از جمله اهداف مهمّ و اساسی این مجموعه‌ی پُربار روایی است که این به‌خصوص کار و برنامه‌ی امروز

دیده به راهان آن حضرت را سامان می‌دهد؛ انتظاری که از آن به عنوان «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ»^۱ یاد می‌شود و منتظری که چهره‌اش با قلم «كَالْمَشْحُطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ رقم می‌خورد. دیده به راهانی که امام صادق علیه السلام پیشاپیش لب به دعایشان می‌گشاید و از خدا می‌خواهد که: بر مشکلات ناشی از غیبت امام عصر ارواحنا فداه، فائق آیند و با دعای «اللَّهُمَّ أَعْنِهِمْ عَلَيَّ ذَلِكَ»^۳ ایشان را بدرقه می‌نمایند.

آن چه گفته شد، نه تمامی این هدف‌گذاری‌هاست، که اهمیّت و حسّاسیّت مسأله می‌طلبد تا شما هم به میدان بیاید و با مطالعه و دقّت و مایه‌گذاری، خود سرفصل‌های دیگری بیاید و دیگران را بر این مهم بیا گاهانید.

«این گوی و این میدان»

۱. امام صادق علیه السلام: افضل الاعمال، انتظار الفرج من الله. (بحار الانوار ۷۵: ۲۰۸).

۲. بحار الانوار ۵۲: ۱۲۳. ۳. كفاية الاثر: ۲۴۶؛ بحار الانوار ۳۶: ۴۰۸.

نیایش ۱۳

عالم نامی سیدابن طاووس رضی الله عنه از جمله شیفتگانِ سر از پای
ناشناخته در وادی مهرورزی مولایمان امام عصر علیه السلام است. او در این
زمینه تا بدان جا پیش رفته بود که حضرتش را حتی از آهنگ صدا
می شناخت. داستان تشرّف او در سرداب سامرّا به حضور آن عزیز و
گزارش مناجاتِ گیرای امام عصر علیه السلام با خدای متعال در کتاب‌ها آمده
است.^۱ او کسی است که همواره خویش را در محضر امام علیه السلام احساس
می کرد و غیبت جسمانی حضرت هرگز سبب نشده بود که ذهنیتی
ناروا برای وی به بار آورد.

۱. محدث نوری، نجم ثاقب.

تمثّل او به این بیت که:

نَزِيلُكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهْتَ رِكَابِي وَ ضَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ^۱

نشان از این احساس حضور دائمی است. و خدا را! که روزی ما نیز چنین شویم و همواره خویش را در مقدّس محضر او ببینیم. این بزرگ‌مرد برای آخرین ساعات روز جمعه اعمال و نیایش‌هایی را بیان می‌کند. از آن میان روی یکی از این دعاها تأکید بسیار دارد و با عباراتی ویژه انجام آن را توصیه می‌نماید و یادآور می‌شود که:

اگر در مورد تمام اعمال و آداب و دعا‌هایی که آوردیم، عذری داشته باشی، مبادا خواندن این دعا را واگذاری. به راستی که ما، این دعا را از فضل خداوند جلّ جلاله شناختیم، که ما را به آن اختصاص داده است. پس به آن اعتماد کن.^۲

به هر حال، وی اسناد خود را در نقل این دعا بیان می‌کند و یادآور می‌شود که بر اساس این اسناد، دعا از ناحیه یکی از نوّاب خاصّ امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری صادر گردیده است. لحن ویژه‌ی آن بزرگوار در مقدّمه‌ی این دعا، به قدری محکم است که گویی دیده‌ب‌راهان آن عزیز سفر کرده که دوران پُررنج و محن غیبت حضرتش را پشت سر می‌گذارند، نباید جمعه‌ی خود را به شام

۱. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام در روز جمعه: بر تو فرود می‌آیم هر جا که راحله‌ام روی آورد. در هر سرزمینی که باشم هم‌چنان میهمان تو هستم.

۲. همان، دعا در غیبت امام زمان علیه السلام؛ جمال الأسبوع، سیدابن طاووس: ۳۱۵.

برسانند، مگر آن که به متن این دعا با ایشان به نجوانشسته و خدای را بخوانند و به مضامین آن قصه‌ی دل‌های پُرغصه سر دهند.

چنین است که دعا از بلندای معرفتی و بی‌تره‌ای در موضوع امامت و ولایت آن حضرت برخوردار است و به یقین که در این مختصر نمی‌توان همه‌ی مطالب مطرح در آن را فهرست نمود؛ چه رسد که قصد شرح و توضیح هم در میان باشد؛ اما به مصداق:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

با نگاهی گذرا به پاره‌ای سرفصل‌ها، می‌کوشیم تا توشه‌ای درخور از آن برگیریم.

دعا با همان نیایش معروف «اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسِكَ...»^۱ شروع می‌شود و با دو درخواست «لَا تُمِتْنِي مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» و «لَا تُزِعْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي» دنبال می‌گردد. در همین گام اول، سخن از معرفت امام عليه السلام مطرح می‌شود؛ همان معرفتی که پیش از این هم به مناسبت در پاره‌ای مقالات به اجمال بدان پرداخته شد؛ شناخت امام در جایگاهی که خدا او را قرار داده است.

این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بسیار شنیده‌ایم که فرمودند:

«آن کس که بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی و به مرگ کفر و نفاق رخ در نقاب خاک

۱. سیدابن طاووس در کتاب جمال الأسبوع، این قسمت از دعا را از مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل کرده است و ضمن آن یادآور می‌شود که بنا به نقل کلینی این دعا از جمله مواردی است که امام صادق عليه السلام به زرارة بن أعین آموخته‌اند.

کشیده است.^۱

و این آیه‌ی قرآن را نیز چه بسیار خوانده‌ایم که:

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾^۲

دو درخواست مطرح شده در آغاز این دعا - که دقیقاً یادآور همین دو بخش از حدیث نبوی و آیه‌ی قرآنی است - به ما می‌آموزد که اولاً در فضای غیبت به یاد داشته باشید که دست‌یابی به معرفت امام ضرورتی انکارناپذیر است و اصلاً نمی‌توان از آن چشم‌پوشید و آن را به هیچ‌انگاشت. ثانیاً این باور را در این ایام باید مصداق روشنی بر هدایت و دست‌گیری خدای متعال تلقی نمود و از موجباتی که سبب شود تا این گوهر ارزنده از دست ما باز ستانده شود، به شدت باید برحذر بود.

بلندای آن معرفت از یک‌سوی، ضرورت و حساسیت حفظ آن از سوی دیگر و تلتی به نعمت از این گوهر خدادادی، سه حقیقت مسلم و روشن است که در گام نخست این نیایش تعلیم داده می‌شود. چه زیباست که انسان در حین پرواز در فضای ملکوتی نیایش، پیام‌ها را نیز یکی پس از دیگری دریابد و با دریافت آن‌ها اوج گیرد، چرا که دعا به‌بارآورنده‌ی روح و آموزنده‌ی راه است^۳ و نیایشگر را با این دو بال به پرواز در می‌آورد.

۱. بحارالانوار ۳۲: ۳۲۱ و ۳۲۱. رجوع شود به بیان بسیار مهم امام عسکری علیه السلام در تأیید این

حدیث: بحارالانوار ۵۱: ۱۶۰. ۲. آل عمران (۳): ۹.

۳. مشروح بحث روح و راه را در صفحات ۲۸ - ۳۳ کتاب بر بساط نیایش، تألیف نویسنده بنگرید.

به دنبال این مقدمه، سخن از رشته‌ی زرّین امامت و ولایت مطرح می‌شود و از گوهرهای درخشانی یکی پس از دیگری به اسم یاد می‌شود؛ تو گویی صدق وجود، از این که آنان را در میان گرفته، بر خویش می‌بالد. بدین سان نام دوازده گوهر پاک در میان می‌آید و نیایشگر بار دیگر خویش را در برابر این اعتقاد والا، بسی حقیر و ناتوان می‌یابد. از این رو، بلافاصله دست نیاز به بارگاه بی‌نیاز می‌گشاید و چندین درخواست پی‌درپی را در پیشگاهش مطرح می‌کند:

- تَبَّتْني عَلَيَّ دِينِكَ: پایداری و استواری بر دین خدا
- وَ اسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ: تلاش در طاعت و اطاعت خداوندی
- وَ لَيْنٌ قَلْبِي لِوَلِيِّ أَمْرِكَ: رقت قلب در پیشگاه امام عصر عليه السلام
- وَ عَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ: سلامت و سربلندی در

آزمون‌ها

- وَ تَبَّتْني عَلَيَّ طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ: استقامت و پای‌مردی در

پیروی امام زمان عليه السلام

بدنیست بار دیگر به این پنج سرفصل درخواستی خود از خدای متعال بنگرید و بیندیشید و عناصر مطرح در این بخش را به دقت در نظر آورید. ثبات در دین‌داری، تلاش در طاعت و بندگی، محبت سرشار و بی‌دریغ به پیشوای الهی، سرفرازی در امتحانات جاری الهی و سرانجام سر در پی اطاعت بی‌چون و چرای ولی خدا نهادن؛ همه و همه ارزش‌هایی است که اگر بدان مفتخر آییم، رواست که سر بر بلندای آسمان بساییم. حصول این ارزش‌ها در انسان و فتح

درون و بیرون او با این ارزش‌ها، دولتی است پایدار، که اگر انسان را دست دهد، ارج و قدر او وصف‌ناشدنی است. آنچه گفته آمد، نه بازی با لفظ و پرداختن بافتی زیبا و گیرا در کلام، بلکه واقعیت‌های اعتقادی - عملی است که اگر بدان دل بندیم و در میدان عمل به کار گیریم، فرازهای بی‌فروودی را در خواهیم نورد که یافتنی است و گفتنی نیست.

قرب جوار خدا و ولیّ او که پی‌آمدِ نگرشی ژرف بر دعاست، دست‌آوردِ کسانی است که این چنین گام‌گذار وادی نیایش شده‌اند. آنان بسیاری رنج دوران غیبت پیشوایشان را با ترنمی این چنین چاره می‌کنند که می‌توان در غیبت نیز احساس حضور داشت و نهان را به عیان شاهد بود. و رواست که هم‌این چنین باشیم و از غیبت چنین تلقّی‌ای در خود به‌بار آوریم.

این سخن و روش خام و ناپسند را، چه بسا از کسانی شنیده و دیده باشیم که با اندک ناملایمی - آن‌هم معمولاً در حوزه‌های شخصی - زبان به ناله و نوعی اعتراض می‌کشایند که: پس چرا امام زمان نمی‌آید و کارها اصلاح نمی‌شود؟

دریغا! که گاهی این حالت‌ها مقدمه برای بروز پدیده‌ی کم‌رنگ شدن اعتقاد و سرانجام بی‌اعتقادی می‌گردد. این تزلزل‌ها و تردیدها و نگرش بر اساس دودلی و پیدایی علامت سؤال‌های فراوان در ذهن یکی پس از دیگری، از آثار شوم دوران غیبت برای عامّه‌ی مردم است به‌ویژه آنانی که نهال اعتقاداتشان چندان در زمین دل‌ریشه ندوانیده و مستقر نشده، تنه‌ی آن استوار نگردیده و شاخ و

برگی آن چنان که باید و شاید نداده و به بار و بر تنشسته است. درست در همین هنگامه است که دعا به مدد می آید و در آن بحبوحه نکته‌ها می آموزد.

● خدایا، تو او را از دیده‌ها پوشانیده‌ای.

● خدایا، او به امر تو رخ از مردم برگرفته و فرمانت را انتظار می کشد.

● خدایا، تو آن آموزگار دانای غیر آموخته از این و آن هستی که زمان برپایی نهضت وی را می دانی.

● خدایا، تنها تو آگاهی که چه زمان با اظهار امرش پرده‌ی غیبت از میان برداشته می شود.

و با این زمینه‌سازی است که نیایش‌گر سر از بیان یک مطلب اساسی بیرون می آورد که خدایا، مرا در قبال این مطالب که بیان کردم صبوری عطا فرما، تا آن جا که:

● لَا أُحِبُّ تَعْجِيلَ مَا أُخِّرْتُ: شتابی نابه‌هنگام در آن زمینه که تو به دنبال انداخته‌ای نداشته باشم.

● وَلَا تَأْخِرَ مَا عَجَّلْتُ: اگر در امری تو با حکمت خود شتابان عمل می کنی، تمایل به تأخیر آن در میان نباشد.

● وَلَا كَشْفَ مَا سَتَرْتُ: آن جا که تو امری را پوشانیده‌ای، من رسم ناروای پرده‌داری در پیش نگیرم.

● وَلَا الْبَحْثَ عَمَّا كَتَمْتُ: از آن مقوله که تو پنهان نگاه داشته‌ای - بیهوده - بحث و سخن در میان نیاورم.

● وَلَا أَنْزِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ: و - از سرِ ناآگاهی - در

برنامه‌ریزی‌های تو برای اداره‌ی جهان هستی، به بحث و گفت‌وگو با تو نپردازم.

● **وَ لَا أَقُولَ لِمَ وَ كَيْفَ وَ مَا بَالُ وَبِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَ قَدْ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ:** چون و چرا نکنم که چرا با پُرشدن زمین از این همه ستم، «ولیی امر» ظاهر نمی‌شود؟

● **وَ أَفْوَضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ:** من جملگی کارهای خود را به تو می‌سپارم و بس.

که جان کلام در همین آخری است و این مهم است که موارد پیشین را نیز پوشش می‌دهد و همه و همه در واژه‌ی «تسلیم» خلاصه می‌شود و بس.

روشن است که این واگذاری امر به خدا، هرگز در کار آن نیست که ما از پیشگاه خداوندی فرج مولایمان را درخواست نکنیم؛ چرا که در بسیاری از دعاها به این امر فرمان داده شده‌ایم که «أَكْثَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ»!

این تفویض نمی‌خواهد رنج جان‌گناه غیبت امام را در درون ما بکاهد؛ چرا که شیعه از پیشوایش امام صادق عليه السلام آموخته که همواره این غم را اساسی و مهم بداند و از آزار آن در درون و بیرون به شدت متأثر باشد که خود حضرتش حتی پیش از وقوع این غیبت آن‌جا که فقط موضوع را به یاد می‌آورد، آن‌چنان می‌نالید و چونان مارگزیده بر خود می‌پیچید که تفصیلش در مقاله‌ی «زمینه‌سازی» بازگو شد.^۲

بدین سان دعا بر سرِ آن است که به مصداق:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

در پاره‌ای مقولات مهمّ دینی پردازی پیش‌نگیریم و از آنچه که بنا به حکمت‌های بالغه‌ی حق، بحثی روشن و فراگیر مطرح نشده گفت‌وگو در میان نیاوریم و خلاصه، از سرِ تسلیم سر بسپاریم و چون و چرا نکنیم. این نیز خود آزمونی بسیار دشوار است؛ همان که پیش از این و در همین دعا از خدا خواسته بودیم که: «وَ عَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهٖ خَلْقَكَ».

دعا هم‌چنان پیش می‌رود و طرح‌های دیگر در می‌اندازد و تابلوهایی دیگر در میان می‌آورد که پرداختن به تمامی آنچه در این نیایش مطرح شده، آن‌هم در یک مقاله، امکان‌پذیر نیست. به‌ویژه که این مجموعه با دو ویژگی «تعدد» و «اختصار» عناوین به هم آمده است. شاید بعدها بار دیگر برگشتی به ادامه‌ی دعا داشته باشیم؛ ولی مهم آن است که آموزه‌های برگرفته از آن را مهم بشماریم و با سامان‌دهی فرهنگ درونی خود بکوشیم تا بروز و ظهوری شایسته در خود به‌بار آوریم؛ جلوه‌ای که سزاوار است برای منتظری که چشم بر افق دوخته و همواره، به‌ویژه جمعه‌ها، صبح‌گاهان را با سلام و درود به پیشوای در سفر خویش آغاز می‌کند و در غم هجرانش ندبه سر می‌دهد، آن‌گاه تمام روز را چشم به راه و گوش به زنگ آمدن او است و غروب این روز را نیز به توصیه‌ی بزرگ‌مردی بلندآوازه چونان سیدابن طاووس علیه السلام مهمل نمی‌گذارد و با این دعای پُرمغز، روز خود را به پایان می‌برد. گوارایتان باد!

۱۴ آل یاسین (۲)

پیش از این کمی درباره ی این زیارت سخن به میان آمد و به گوشه ای از حال و هوای روحانی آن اشاره رفت، ضمن آن که مقدمه ی زیارت عم تا حدی گشوده شد. بیان گردید که مطلب حول و حوش بروز پاره ای مشکلات در زمینه ی غیبت بوده که از ناحیه ی مقدسه خطابی همراه با نوعی عتاب آمده که نه اندیشه و عقل را به کار می اندازید و نه از اولیای خدا آن طور که باید و شاید شنوایی دارید؛ هر چند که این امر برخاسته از حکمت خداوندی است؛ اما گویی هشدارها شما را چندان سودی نبخشد.

در همان مقال گفته آمد که بار فرهنگی - اعتقادی این زیارت چنان است که پرداختن بیش تر به مضامین آن را طلب می کند که امید است توفیق دست دهد و در این باره باز هم مطالبی نوشته آید؛ اما این مقاله عهده دار بررسی قسمتی از بخش دوم این زیارت است.

در مجموعه‌های مربوط به ادعیه و زیارات، به دنبال زیارت آل یاسین توصیه شده که این دعا خوانده شود که به لحاظ مضامین نیز نوعی پیوند و هم‌آهنگی با بخش اول زیارت در آن به چشم می‌خورد.

سال‌ها پیش آن‌گاه که از استاد فرزانه، درد آشنا و دل‌سوخته و شیفته‌ی مولایمان امام عصر علیه السلام مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمود حلبی (ره) سؤال شد که: آیا این قسمت دعا هم دارای همان استحکام سند قسمت پیشین است؟ از سرِ شگفتی سخن این چنین سر داد که: مگر این بخش را سیدابن طاووس نقل نکرده؟ وقتی پاسخ مثبت شنید، فرمود: دأب ما این نیست که از وی سند طلب نمایم. شخص او خود برای ما سند است. به راستی هم که هر کس جایگاه سید ابن طاووس را به دقت بشناسد و از میزان آشنایی و ارادت او نسبت به امام عصر علیه السلام آگاهی داشته باشد، با کم‌ترین کندوکاو همین نظر را خواهد داد.

به هر حال، در آغاز بخش دوم پس از درخواست از خداوند برای درود و سلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نعت آن حضرت با عبارت «نَبِيَّ رَحْمَتِكَ وَ كَلِمَةَ نورك» از خداوند برای خود درخواست‌هایی را مطرح می‌نماییم که جا دارد با درایت به این مسائل مورد درخواست توجه کنیم؛ چه بسا که دریچه‌هایی از معرفت به رویمان گشوده آید و بر دانایی‌های ما در این مقوله بیفزاید.

اساساً این ثمره‌ی به‌کارگیری هوش و ذکاوت و دقت در کلام پیشوایان است که خودشان نیز همواره به ما توصیه کرده‌اند که:

«علیکم بالدرایات لا بالروایات»^۱ و صریحاً دستور داده شده که: «کونوا دراتاً و لا تکونوا رواتاً.» بدین معنی که صرفاً در کار بیان صورت گفته‌های ما نباشید، بلکه سزااست که دانش و بینش و درایت خویش را نیز در این میان به کار گیرید. این سخن تا بدان‌جا بالا گرفته که در حدیث است:

«بالدرایات للروایات یعلوا المؤمن إلى أقصى درجات
الإیمان.»^۲

یعنی ثمره‌ی به‌کارگیری این راه و روش، صعود مؤمن به درجات بالای ایمان است. البته توجه داریم که این کار اساسی نباید مجوّزی به دست دهد تا هر کس سخنان نابخردانه و برداشت‌های سطحی و دریافت‌های بی‌ریشه‌ی خود را به حساب برآمده از درایت در روایت گذاشته و مشکل‌آفرین شود، بلکه این مهم، شیوه و آدابی علمی دارد که باید آن‌ها را لحاظ نمود و این مقاله فعلاً عهده‌دار شرح آن قواعد علمی نیست.

به هر حال، اگر با چنین دقتی به این قسمت از دعا بنگریم، حقایقی چند را در خواهیم یافت.

«أَنْ تَمَلَأَ قَلْبِي نَوْرَ الْيَقِينِ وَ صَدْرِي نَوْرَ الْإِيمَانِ وَ فِكْرِي
نَوْرَ النَّيَّاتِ وَ عَزْمِي نَوْرَ الْعِلْمِ وَ قُوَّتِي نَوْرَ الْعَمَلِ وَ لِسَانِي
نَوْرَ الصِّدْقِ وَ دِينِي نَوْرَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ وَ بَصَرِي نَوْرَ
الضِّيَاءِ وَ سَمْعِي نَوْرَ الْحِكْمَةِ وَ مَوَدَّتِي نَوْرَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ

۱. بحار الأنوار ۲: ۱۶۰.

۲. بحار الأنوار ۱: ۱۰۶، از امام باقر علیّه السلام.

وَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، حَتَّىٰ أَلْقَاكَ وَ قَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَ
مِيثَاقِكَ فَتُغَشِّنِي رَحْمَتُكَ يَا وَلِيَّيَا حَمِيدٌ»^۱

در این بخش، از خدا طلب روشنی می‌کنیم؛ تا به کلی گویی
بسنده نمی‌کنیم، بلکه این روشنی را در پرتو یک ارزش والای کاملاً
مرتبط با یک عضو یا یک حقیقت و یا یک فعل خود جویا می‌شویم؛
بدین معنی که برای قلب، یقین

برای سینه، ایمان

برای فکر، نیت

برای تصمیم، آگاهی

برای توانایی، عمل

برای زبان، راستی

برای دین، بصیرت و بینشی خداداده

برای چشم، روشنی

برای گوش، حکمت

درخواست می‌کنیم و سرانجام از خدا می‌خواهیم که تمامی
مودت و دوستی خویش را نثار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خاندان والایش
نماییم. زمان برخورداری از آن ارزش‌های والا را تا دم مرگ بیان
می‌کنیم و برای خود در آن لحظه‌ی حسّاس، وفاداری بر عهد و
پایداری بر میثاق الاهی آرزو می‌کنیم؛ باشد که این ارزش‌های والا
چنان ما را دربر گیرد که شمول رحمت بی‌کران خداوندی را برایمان
در پی داشته باشد.

۱. مفاتیح‌الجنان، دعای پس از زیارت آل یاسین.

بار دیگر دقیق شویم که در این بخش از خدا چه خواستیم.

● مگر یقین جایگاهی جز قلب دارد؟

● مگر ایمان خانه و کاتناهای جز سینه می‌شناسد؟

● به راستی، اگر اعمال بیرونی ما تجلی فرهنگ درونی است،

پس برای سامان‌دهی درون و فکر، چه ارزشی والاتر از نیت‌های بلند و اثرگذار می‌توان سراغ داد؟

● در زندگی چه بسیار لحظه‌ها که پیش می‌آید و باید تصمیم

بگیریم و عزم خود را جزم نموده کاری بکنیم. آیا رواست که در این لحظات حسّاس و سرنوشت‌ساز، ناشیانه به میدان عمل گام گذاریم و از سرِ جهالت کاری صورت دهیم یا سزاست تا در پرتو آگاهی عمل کنیم؟

● راستی قدرت به چه کارمان می‌آید اگر نخواهیم آن را در

عرصه‌ی عمل به کار بگیریم؟

● زبان اگر نخواهد جز به راستی در کام بچرخد، بریده به باید.

● دین‌باوری و دین‌داری ما اگر از سر بصیرت و بینش نباشد،

ما را به چه کار آید که قرآن فرموده: ﴿قُلْ: هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ

بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي﴾؟ آری، این راه پیامبر و پیروانش است که بر

اساس بصیرت و بینش مردم را به سوی خدا فرا خوانند.

● چشم اگر چشم باشد، باید روشنی و روشنگری به بار آورده

و یار راه شود و صاحب خود را به مقصد رساند و الا چه بسیار

چشم‌دارها که ﴿لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا﴾^۱ و چه بسا گوش‌دارها که ﴿لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾^۲. چه بسیار کسان که دارای چشم و گوش‌اند، ولی این ابزار شناخت و راه‌یابی چندان به کارشان نمی‌آید؛ چرا که خود، آن‌ها را در آن راستا که شایسته بوده به کار نگرفته‌اند.

● آری، سزاوار چنان است که گوش جویای حکمت باشد و

چشم بصیرت جوید که اگر چشم و گوشی این چنین بود و پنجره‌هایی روی به درون ما گشود، آن‌جاست که قلب و سینه از این مجاری خدادادی بهره‌مند می‌شوند و با نگرش به آفاق و انفس و شنیدن پندها و حکمت‌ها، یکی یقین را و دیگری ایمان را به همراه می‌آورد. فکر را سامان می‌دهد تا نیت به نیکویی در خود جای دهد و تصمیم را با آگاهی پیوند می‌دهد و توانایی را به میدان عمل می‌کشاند و ثمره‌ی این همه، رسیدن به بیرون و درونی به سامان است که به واقع خواسته‌ای همگانی است.

به راستی آن‌چه گفته آمد، جز این است که دست‌آورد کمی دقت و درایت و به کارگیری اندیشه در حوزه‌ی معالم و معارف دینی؛ آن‌هم به هدایت مبانی و مصادر فرهنگ دینی بود؟ و حال با چنین ره‌توشه‌ای بنگرید که کشتی زندگی انسان در کدام ساحل لنگر می‌اندازد و آرام می‌گیرد؛ همان: ساحل امنی که فرد تمامی دوستی‌ها خود را تنها و تنها به پای پیامبر و خاندانش بریزد و در مقابل نشان از خدای خویش دائر به پایداری و استواری و وفای بر عهد بر سینه

گیرد و در دریای رحمت حق غوطه زند.

این همه که گفته شد، به یمن همین دعا بود که اگر به راستی به آن دل دهیم و بسیار فراتر از زبان، شیرینی مضامین بلند آن را در کام جان بنشانیم، با نوعی ایمنی تامّ و تمام- آن هم از ره گذر لطف و رحمت حق تعالی و اولیای او- گذران عمر را به سر خواهیم آورد و مصداقی بر این کریمه‌ی قرآنی خواهیم شد که: ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱.

آیا چنان کرده‌ایم که اینک چنین شویم؟ بیا بید پیش از آن که حسرت این ایّام بر دل نشیند از لحظه‌لحظه‌های زندگی در این راستا سود بریم و در پرتو دو نام «ولّی» و «حمید» که در پایان این بخش از دعا آمده، ولّی زمان خود را از دل دوست بداریم و دوستی‌هایمان را خالصانه نثارش کنیم و بر آن عهد و میثاق که با وی داشته‌ایم پایدار و پابرجا^۱ بمانیم و از دل نوا سر دهیم که:

تا در گوشم قصّه‌ی تو

در چشمم چهره‌ی تو

در سینه‌ی من آتش تو پنهان شد

در لب‌هایم سوز بیان

در قلبم شور نهران

در دیده‌ی من اشک روان جاری شد

والسّلام

۱۵ اختلاف

چه بسیار شنیده‌ایم که نعمت‌های خداوندی شماره ندارد و در قرآن نیز خوانده‌ایم که:

﴿نعمت‌های آشکار و نهان الاهی شما را در میان گرفته است﴾^۱

و آن حقیقت مورد اشاره در آغاز مقال هم در آیه‌ی قرآنی:

﴿چنان‌چه بخواهید نعمت‌های خدا را شماره کنید، توان

چنین کاری را نخواهید داشت﴾^۲

به چشم می‌آید. دیباچه‌ی گلستان سعدی را به یاد بیاورید که

چگونه نانوانی ما را در سپاس و شکر خداوند در قبال این همه نعمت

به نثر درآورده و زیبایی آفریده بود. سخن در این زمینه فراوان است؛

۱. ﴿وَاسْبِغْ عَلَیْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ - لقمان (۳۱): ۲۱.

۲. ﴿وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْنَ﴾ - ابراهیم (۱۴): ۳۵.

اما چون نوشته هدف دیگری را دنبال می‌کند به همین مقدار بسنده می‌نماییم.

از شمار این نعمت‌های خداوندی، فرونشاندن آتش اختلاف و دشمنی مردم با یک‌دیگر و به‌بار آوردن محیطی مالا مال از امن و آرامش است که به فرموده‌ی قرآن:

﴿به یاد آرید این نعمت الاهی را بر خودتان، شما که پیش از این در کار دشمنی یک‌دیگر بودید؛ اینک خداوند قلب‌های شما را به هم الفت داد و به‌زودی از ره‌گذر این نعمت، چونان برادران در کنار هم قرار گرفتید.﴾^۱

و در تفسیری دیگر به یاد می‌آورد که:

﴿شما بر کنار انبوهی از آتش - اختلاف و تفرقه - بودید که خدا شما را نجات داد.﴾^۲

بعد از خواندن این چند جمله در زمینه‌ی بهره‌مندی از نعمت وحدت و یک‌پارچگی، شاید این سؤال برای شما هم مطرح شده باشد که پس چرا عنوان مقاله «اختلاف» قرار داده شده، در حالی که سخن از اتحاد و وحدت و الفت و مودت و واژه‌هایی از این ردیف است؟ اتفاقاً مطلب درست در همین جاست؛ زیرا در منطق قرآن، از نقطه‌ی مقابل این هم‌آهنگی و همراهی به نقيمت یاد شده و آن را پدیده‌ای همانند عذاب‌های آسمانی و زمینی و در ردیف آن‌ها و از

۱. ﴿وَإِذْ كَرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾
آل عمران (۳): ۱۰۴.

۲. ﴿وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾ همان.

همان جنس تعبیر نموده است، آن جا که می فرماید:

﴿پیامبر، به اینان بگو: خداوند قادر است که شما را به عذابی آسمانی و یا زمینی گرفتار نماید و یا آن که شما را در تنگنای تفرقه و تشّت بیندازد تا به جان یک دیگر افتاده و جمعی از شما جمعی دیگر را دچار عذاب نماید.﴾^۱

فرهنگ دینی مردم را از اختلاف و تفرقه باز می دارد و این امر به ارائه ی سند و مدرک نیازمند نیست. کافی است آیاتی از قرآن را در این زمینه بنگرید و حقیقت مطلب را دریابید؛ تا آن جا که به صریح قرآن، نظام فرعونى برای تثبیت سلطه ی خویش جامعه را میدان بروز چنین عذابی کرده بود. او خود سرکشی و عصیان در زمین پیشه کرده و زمینیان تحت امر خود را گروه گروه کرده بود.^۲ چنین است که دین، مردم را به شدّت از گرفتار شدن در بندهای دست و پاگیر این بلیّه برحذر داشته و به آنان هشدار می دهد که:

﴿چونان کسانی مباشید که تفرقه پیشه کرده و بساط - اختلاف در میان انداختند.﴾^۳

قرآن، پی آمد این پدیده ی رنج آور را این چنین بیان می کند:

﴿هرگز راه اختلاف مپیماید که بر اثر آن دچار سستی شده و قدرت و عظمت شما از دست خواهد رفت.﴾^۴

۱. انعام (۶): ۶۶: ﴿قُلْ: هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ

أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَ يُدِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ...﴾

۲. نَصْر (۲۸): ۵: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا...﴾

۳. آل عمران (۳): ۱۰۶: ﴿وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اٰخْتَلَفُوا﴾

۴. انفال (۸): ۴۷: ﴿وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيْحُكُمْ...﴾

به هر حال، در این مختصر، دو روی سگّه‌ی جامعه‌ای نمایانده شد که اگر از آن نعمت بزرگ الاهی بهره‌مند شود، مردم این جامعه سر تا به ثریا خواهند برد و پای بر فرقدان خواهند نهاد. اما اگر از این سوی، در ورطه‌ی اختلاف و دشمنی بیفتند، به عمق فاجعه و دردمندی گرفتار خواهند آمد.

برای آن که خوب بیاید که روی روشن این سگّه یعنی جامعه‌ای به دور از اختلاف و تفرقه، جلوه‌ی تامّ و تمام نعمت خداوندی است، خوب است بدانید که اگر خدا چنین نمی‌کرد، هیچ کس - حتی پیامبر ﷺ، به طور مستقل، با هیچ بها، هر چند به قیمت مصرف تمامی آن چه در زمین است - نمی‌توانست چنین الفت و محبتی را به بار آورد که این صریح کلام قرآن است.^۱

حال می‌گوییم: جان کلام این جاست که از جمله دست‌آوردهای مهمّ و ثراگیر نهضت مهدوی، تدارک جامعه‌ای برخوردار از وحدت و یک‌پارچگی است. آن حضرت در پناه حرکت جهان‌گیرش، جهانیان را بر ساحل امن و آرامش جای داده تمامی موجبات تفرقه و دشمنی را در هم می‌کوبد و از میان برمی‌دارد. این مهم در دست‌آوردهای آن نهضت بدان جاست که به یقین می‌توان آن را از عمده‌ترین مشخصه‌های این قیام و انقلاب یاد کرد.

بخش پایانی دعای افتتاح را با دقّت بخوانید و بار فرهنگی

۱. انفال (۸): ۶۴: ﴿وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ...﴾

واژه‌های «شعث»، «صدع»، «فتق» و «خلت» را به دقت جویا شوید و در مقابل کلماتی را که در همین بخش به عنوان جای‌گزین مثبت برای این پدیده‌های منفی قرار گرفته نیز بررسی کنید. آن‌گاه خواهید دید که امام عصر علیه السلام چه نعمتی را به مردم زمان خویش عرضه می‌کند و چگونه طرحی نو درمی‌اندازد. آن وقت به جان خواهید یافت که هر چه دست به نیایش و درخواست در پیشگاه خداوندی بردارید و بگویید که: خدایا،

دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد

یارب آن گوهر رخشان به یمن باز رسان^۱

باز هم کاری انجام نداده‌اید. وقتی جلوه‌ی روشن این نعمت را ملاحظه می‌کنید که سایه بر سر جامعه‌ی انسانی انداخته، آن وقت است که خود نیز از سر جان می‌کوشید تا بنا به توان خویش در این مهم سهمی را عهده‌دار شوید و تا آن جا که می‌توانید گام‌گذار راه اختلاف و تفرقه نباشید و همواره خویش را هشدار می‌دهید که:

الاهی، دشمنان دادند دست دوستی با هم

چرا ما دوستان پیوسته در پیکار هم باشیم؟

به راستی چه محوری شایسته‌تر و ارزنده‌تر از وجود مقدس امام عصر علیه السلام که خود بر گرد او حلقه زنیم و مردم را نیز به این سوی فراخوانیم و زیر لب زمزمه کنیم که:

«أَتَرَانَا نَحْفُ بِكَ وَ أَنْتَ تَأْمُ الْمَلَأُ؟»

آیا شود آن روزگاری که ما پروانه‌وار گرد شمع وجودت در چرخش باشیم، در حالی که شما کار پیشوایی آشکار مردم را بر عهده گرفته باشید؟

عزیزان، دل خوش دارید که خدای جهان، از برپایی این نهضت با واژه‌ی «وَعْدَهُ» یاد کرده و مأموریت آن حضرت را «أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلْمَّ بِهِ الشَّعْثُ»^۱ قرار داده تا در میان امت، وحدت به بار آورد و پیام‌آور پایان پراکندگی‌ها و تفرقه‌ها باشد. چنین است که جمعه‌ها آن‌گاه که به ترنم دل‌نشین دعا، جویای او هستیم، دردمندانه سراغ حضرتش را این چنین می‌گیریم که:

«أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى؟»^۲

«کجاست آن‌کس که خُلق‌های پراکنده را بر محوریت پروای خداوندی گرد هم آورد؟»

این نیز خود، آموزنده‌ی ماست که سزاست دست‌مایدی وحدت و یک‌پارچگی را در تقوای پیشگی جویا شویم. به‌راستی، آیا ما عزم، این چنین جزم کرده‌ایم؟

۱. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام.

۲. مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۱۶ آرزو

در یکی از نیایش‌های مأثور چنین می‌خوانیم:
«بارخدایا، تحقق آن‌چه را که خاندان پیامبر ﷺ آرزو
داشتند بر من بنمایان.»^۱

آیا هیچ‌گاه فرصت اندیشیدن در این مقوله یافته‌اید که اینان
چه آرزویی در دل داشتند؟ آیا همانند ما، زمام دل به دست آرزوهای
دور و دراز سپرده بودند و پهنه‌ی دنیا را جولانگاه تحقق این آرزوها،
آن‌هم برای خود، می‌پنداشتند؟ مسلماً که چنین نبوده است و ساحت
بلند آنان از نسبت‌هایی این چنین، مبرّاست. چگونه می‌توان چنین
اندیشه‌ی ناروایی را درباره‌ی آن عزیزان روا داشت که نیای
والایشان علی علیه السلام هشدار می‌دهد که:

۱. مفاتیح الجنان، زیارت آل‌یس: «اللَّهُمَّ... أَرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام مَا يَأْمَلُونَ.»

«هان ای مردم! من از هواپرستی و درازی آرزوها بر شما بسیار بیمناک‌ام.»^۱

پس به یقین آن آرزو را باید در زمینه‌ی دیگری جست‌وجو نمود.

به نظر می‌رسد که حوزه‌ی زندگی دنیوی و برخورداری از نعمت‌های معمول حیات هم چیزی نیست که بتوان این عزیزان را به داشتن آن آرزوها نسبت داد؛ چرا که ساده‌زیستی آنان در زندگی، نماد کامل زهد واقعی ایشان نسبت به این مظاهر حیات است. حضرت علی علیه السلام، عثمان بن حنیف فرماندار خویش در بصره را مورد عتاب قرار می‌دهد، به نکوهش شیوه‌ی مردم‌داری او می‌پردازد و به وی یادآور می‌شود که:

«گوش هوش بدار که هر پیروی سر در گرو پیشوایی می‌نهد و به نور هدایت او راه می‌یابد. باید بدانی که پیشوای شما، از خوردنی‌های دنیا تنها به دو دانه خرما و دو قرص نان اکتفا کرده است.»^۲

به هر حال، عباراتی این‌چنین در بیان راه و رسم پیشوایان دین، نشان می‌دهد که موضوع آن آرزو را باید خارج از حوزه‌هایی این‌چنین - نظیر کام‌جویی و بهره‌گیری بی‌حساب از دنیا - جست‌وجو نمود؛ زیرا این‌ها که چشم بسیاری از ما را پر کرده بسیار حقیرتر از آن است که بتواند آن عزیزان را بفریبد. می‌دانیم که خطاب

۱. کافی ۸ (روضه): ۵۸ ح ۲۱: «إِنَّ أَخُوفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلْتَانِ: اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طَوْلَ

۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۵.

الامل...».

«هیئات غزّی غَیْرِی»^۱ تنها به نام امام امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به دنیا در دل تاریخ به ثبت رسیده است و بس. این تبار از همگان سزاوارترند که مفهوم این آیهی ترآنی را در خود- و به تمام وجود- بنمایانند که:

﴿أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ
بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ...﴾^۲

﴿آگاه باشید که دنیا جز بازیچه و بیهودگی، زیورگرفتن و فخرفروشی و زیاده‌طلبی در اموال و اولاد، چیز دیگری نیست.﴾

پس حقیقت چیست و آن‌ها چه چیز را آرزو می‌بردند که اینک ما نیز در زبان دعا از خدا می‌طلبیم که تحقق آن آرزو را به ما بنمایاند؟ حضرت علی علیه السلام در یکی از بیانات شیوای خود این مشکل را بر ما گشوده است، آن‌جا که می‌فرماید:

«دنیا دیگر بار روی‌کردی دوباره بر ما خواهد داشت؛ آن‌سان که شتر بدخو - که فرزند خویش را از خود رانده - سرانجام به او روی‌آور می‌شود.»^۳

آن حضرت این سخن را بر زبان راند و در ادامه، با تلاوت آیه‌ای از قرآن، مسأله را باز فرمود که:

﴿وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار شماره‌ی ۷۷. ۲. حدید (۵۷): ۲۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۹.

نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

بدین سان روشن می‌نمایند که آن روی کرد دنیا به ایشان را باید در برپایی نظام مهدوی جست‌وجو کرد. پیش از این نیز در مقالات دیگر تأکید شد که آن نظام، تحقق اراده‌ی خدا و تجلی وعده‌ی اوست که عهده‌دار «برپایی نظام بندگی خدا» در گستره‌ی گیتی خواهد بود.

در نیایشی دیگر می‌خوانیم که:

«بارخدا یا، پیامبرت را به دیدار او (حضرت مهدی علیه السلام) و یارانش شادمان فرما؛ آن‌هنگام که کار دعوت خود را آغاز نموده‌اند.»^۲

به همین مختصر درمی‌یابیم که آن آرزو که نمایاندنش را از خدا می‌خواهیم، برپایی نهضت امام عصر علیه السلام است و آن روی داد که لبخند شادمانی بر چهره‌ی پیامبرمان می‌نشانند، همان حرکت جهان‌گیر امام عصر علیه السلام و یاران گرامی‌شان در راستای سامان‌دهی جهان و به‌بارآوردن نظام عبودیت خداوندی در پهنه‌ی گیتی است. چنین است که گویی شیعه مأموریت یافته تا تمامی آرزوهایش را تنها و تنها در یک آرزو جلوه‌گر بیند و با تمام وجود، بگوید:

۱. قصص (۲۸): ۵: ﴿وَمَا ارَادَهُ كَرِهْنَا لَكُمْ فِيهِ بِضْعَةَ إِثْمَانٍ﴾ و ما اراده کرده‌ایم که بر ضعیف‌نگاه داشته‌شدگان در زمین منت گذارده ایشان

را پیشوایی دهیم و وارثان- شایسته در زمین- قرار دهیم. ﴿

۲. مفاتیح‌الجنان، دعای عهد: «اللَّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرُؤْيَيْتِهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ عَلَيَّ

دَعْوَتِهِ.»

«بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّةٌ شَائِقٌ يَتَمَنَّى مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.»^۱
«جانم فدایت ای عزیز! که تو عصاره‌ی آرزوهای هر
شیفته‌ای از زنان و مردان مؤمن هستی.»

که جملگی تو را می‌طلبند و تا لحظه‌ی ظهور از پای نشینند،
دست از تلاش برندارند و زبان جز به درخواست ظهور او از خدا در
کام خویش نجانبانند، با ایمان به این حقیقت که: «این دعا، هر حاجتی
را شامل است.»

راستی هم که اگر این آرزو برآورده گردد، تمامی گیتی آبادان
شود، پیامبر شادمان و ما نیز خندان خواهیم بود و بدین سان جهان
سامانی نو یافته، در آن میان ما نیز سروسامانی دیگر خواهیم گرفت.
آیا اینک من و شما بر آن هستیم که دیگر آرزوها را یک‌جا
وانهیم و از سویدای دل فقط او را، - آری، فقط او را! - از خدا طلب
کنیم؟ «همت‌ی یاران که عهد خود بر او ایفا کنیم.» این شاء الله

۱۷ پیشوایی و پنهانی

از جمله باورهای اساسی ما در مورد امام عصر علیه السلام، اعتقاد به غیبت ایشان است. ببینیم آیا این موضوع با امامت و پیشوایی حضرتش قابل جمع می‌باشد؟ یا این‌که ما نیز همانند کسانی که به غلط این دو را برنتافته و نغمه‌هایی دیگر - از جمله ضرورت تجدید نظر در تئوری امامت - ساز کرده‌اند، باید راهی آن راه - و چه می‌گویم که کوره‌راه - شویم و خودسرانه و از سر ناآگاهی، عدم قابلیت جمع بین این دو اعتقاد را صلا در دهیم.

بررسی شأن و جایگاه الهی امام - که سرفصلی بسیار مهم در اعتقاد ماست - موضوعی نیست که بتوان آن را در یک مقاله‌ی کوتاه به خوبی و با توجه به جوانب مختلف آن تحلیل کرد. از این رو، طی این مقاله به گونه‌ای دیگر بحث را در میان می‌آوریم. ضمن این‌که یادآور می‌شویم که اگر در بحث شأن امام، آن را در دو شاخه‌ی

تکوینی و تشریحی دنبال کنیم، به خوبی راه یافته و درمی یابیم که شؤون مربوط به نقش امام در هستی، اساساً ربطی به غیبت و ظهور ایشان ندارد و به مصداق «لَوْ لَا الْحُكْمَانَةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^۱ همواره به تمام معنی برقرار است؛ خواه امام ظاهر و یا غایب باشد. در شؤون تشریحی نیز، آنچه جنبه‌ی فردی دارد - نظیر برخورداری مردم از دعای امام، بهره‌مندی آنان از هدایت و دست‌گیری، عنایت حضرت به عالمانی که زمام دین مردم را در دست دارند و مسائلی از این ردیف - الزاماً وابسته به ظهور آشکار امام نیست و آن حضرت می‌تواند با حفظ غیبت تمامی این شؤون را به احسن وجه به انجام برساند. در مورد شؤون اجتماعی امام هم می‌دانیم این امر با موضوع اقامه‌ی امام از سوی مردم مرتبط است. آن جا که قاطبه‌ی مردم به امام روی آورده امور خویش را به آن حضرت واگذار نمایند، بر امام است که پذیرا شده و کار را به دست بگیرد می‌بینیم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس از یک دوره‌ی ۲۵ ساله‌ی برکناری از شأن مهمّ اجتماعی خود، - علی‌رغم آن همه صراحت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در اعلام جانشینی منصوص ایشان - وقتی مردم روی به ایشان آورده و به اصطلاح آن حضرت را اقامه کردند، زمام امور را - علی‌رغم علم الاهی، شمّ سیاسی، مردم‌شناسی و بینش شخصی - به ناچار به دست گرفتند. حضرتش، این حقیقت را هم طیّ بیانی شیوا متذکّر شدند تا

۱. این مضمون در روایات آمده است، از جمله: دلائل الامامة: ۲۳۱؛ احتجاج ۲: ۴۱۷.

آیندگان در برخورد با این مسأله، حکمت آن را دریابند.^۱ این مختصر بدان رو بیان شد که امکان تحقیق مفصل‌تر برای کسانی که موضوع را پی‌گیری می‌کنند فراهم آمده باشد، تا این سرفصل‌ها را دنبال نمایند و خود با تفصیل افزون‌تری حقیقت مطلب را دریابند، و الاً مطلب همان است که گفته آمد و طرح تحلیلی و همه‌جانبه‌ی مسأله در حدّ یک مقاله‌ی کوتاه نیست.

برای رفع استبعاد جمع بین دو سرفصل «پیشوایی» و «پنهانی» - که هر دو بخش‌های عظیمی از مدارک دینی ما را تشکیل می‌دهد - به سه نکته‌ی اساسی توجه می‌نماییم:

● اول آن چه پیش از این بدان اشاره رفت و بیانگر نقش امام در برقراری و تداوم هستی بود که مدارک فراوانی در مجموعه‌ی فرهنگ دینی بدان اختصاص یافته است.

● دوم این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیشوایان پس از خویشان را پیشاپیش شماره کرده و بنا به روایات فراوان، آنان را به مردم معرفی نموده‌اند^۲ و به عنوان نکته‌ی بارز تعداد آن‌ها را ۱۲ نفر دانسته‌اند.

● سوم این‌که حضرتش دو انگشت خود در را کنار هم قرارداد و فرمود: «أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ: من و قیامت همانند این دو - در جوار

۱. حضرت علی علیه السلام در بخشی از خطبه‌ی سوم نهج البلاغه معروف به شفشقیه، این روی آوردی مردم را حکمت اصلی پذیرش رهبری دانستند و بی‌اعتنایی خود به آن را در صورت فقدان اقبال عمومی، با جمله‌ی «ولسقیة اخرها بكأس أولها» یادآور شدند.

۲. به کتاب موعود روزگاران نوشته‌ی همین نویسنده مراجعه فرمایید.

هم- می باشیم»^۱. بدین سان به همگان تفهیم نمودند که دوران پیشوایی این دوازده تن به عنوان اوصیای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در فاصله‌ی رحلت ایشان تا برپایی قیامت است.

حال، این سه نکته را در هم بیامیزید و این سؤال را در نظر آورید که کیست امروز آن حجّتی که هستی بر مدار او می‌چرخد و زمین هرگز از وجودش خالی نیست؟ می‌دانیم که یازده تن از پیشوایان مورد نظر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی پس از دیگری دوران خود را طی نموده و صفحات تاریخ به نام و یاد آنها مزین است و تا سال ۲۶۰ هجری تاریخ اسلام را پوشش داده‌اند. در نتیجه تکلیف پیشوای دوازدهم نیز روشن می‌شود که هم پیشوایی دارد و هم در پنهانی- با تعریف دقیقی که بر آن شده- زندگی می‌نماید.

جالب است که بدانید همین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ به این سؤال

مقدّر می‌فرمایند:

● «خوشا بر احوال آن

«طوبى لمن أدرك قائم

کس که (زمان) قائم خاندان مرا

أهل بيتي و هو

درک کند، در حالی که:

● پیش از قیامش و در

۱- یأتم به في غيبته قبل

دوران پنهانی او به پیشوایی‌اش

قیامه

گردن نهاده باشد.

۱. بحارالانوار ۲: ۲۶۳ و ۳۰۹؛ ۱۶: ۲۵۶؛ امالی، مفید: ۱۸۷ و ۲۱۱، مجس ۲۳ و ۲۴.

● دوستانش را دوست ۲- ویتولی اولیاءه

بدارد.

● دشمنانش را دشمن ۳- و یعادى أعدائه

بدارد.

● آنان: أولئک:

● از شمار دوستان ۱- مِنْ رُفَقَائِي

نزدیک من هستند.

● دارندگان مودّت من ۲- وَ ذَوِي مَوَدَّتِي

می‌باشند.

● و برترین امت من در ۳- وَ أَكْرَمِ أُمَّتِي عَلَيَّ يَوْمَ

القیامة. ^۱ روز واپسین هستند، آن‌هنگام

که بر من وارد می‌شوند.»

ملاحظه می‌کنید که «پیشوایی و پنهانی» در منطق پیامبر ﷺ

نه تنها دقیقاً قابل جمع‌اند، بلکه حضرتش در آغاز این کلام نورانی

آنان را که بتوانند این دو امر به ظاهر ناسازگار را با یک‌دیگر جمع

نمایند و سازگاری دهند، مورد تقدیس و تکریم هم قرار داده است.

حضرتش طیّ شش بخش در دو قسمت، پیشاپیش وضعیّت آنان را

روشن فرموده‌اند. در بخش اوّل، اعتقاد و راه و روش آنان را در

۱. بحار الأنوار ۵۱: ۷۲، ح ۱۴. مرحوم مجلسی این حدیث را از کتاب کمال الدین مرحوم صدوق نقل

کرده است.

دوران پنهانی امام برشمرده‌اند که امام را در دوره‌ی غیبت و پیش از قیام و نهضت به جان و به جدّ باور دارند، در همین راستا و بر همین اساس دوستان ایشان را دوست دار می‌باشند و دشمنان آن حضرت را دشمن می‌دارند. در بخش دوم نیز، جایگاه و منزلت آنان را نسبت به خود بیان می‌دارند که از چه قرب جواری برخوردارند. «طوبیٰ لَهُمْ» سزا است که لختی به خود بنگریم و به ارزیابی خود بنشینیم. آیا ما سه ویژگی مطرح در بخش اوّل این کلام را در خود به‌بار آورده‌ایم که شمول سه کرامت مطرح در بخش دوم را چشم داشته باشیم؟ اگر چنین نکرده‌ایم، بیایید تا فرصت باقی است، چنین کنیم تا چنان شویم. *إن شاء الله.*

شہید نینوا

چندی پیش سر در میان نوشته‌ای داشتم و نگاهی گذرا بر مندرجات آن می‌نمودم. از آن میان، مطلبی نظرم را جلب کرد که اینک برای شما هم می‌نویسم؛ امید که با دقت و حوصله به آن توجه کنید، تا آنچه که در مقابل این مطلب در دنباله خواهد آمد، برایتان جلوه کند و به نوعی پرتو حقیقت را در زمینه‌ی مورد بحث به طرف شما بتاباند. آن قسمت که اشاره کردم این بود:

این روحیه‌ی انتقام‌گیری و خون‌خواهی در ادبیات دینی گذشته‌ی ما، حتی در زیارت‌نامه‌ها و دعا‌هایی که در کتاب‌های دعا آمده است وجود دارد و حقیقتاً یکی از وظایف متفکران دوران ما این است که این مطالب را از نو مورد تأمل قرار دهند. حتی کسانی یکی از رسالت‌های امام عصر علیه السلام را پس از ظهور، انتقام‌گرفتن از قاتلان اباعبدالله علیه السلام می‌دانند. در روزگاری که دولت امویان بر سر کار بود؛ یعنی

کشندگان حسین علیه السلام هنوز به حکومت و ریاست خود ادامه می دادند، خیلی طبیعی بود که طرف داران فرزندان پیامبر و شیوه و مکتب او، آرزو کنند که روزی بر دشمنان خود که هنوز بر سر کار بودند دست یابند و انتقام آن خون‌های به ناحق ریخته را از آن‌ها بگیرند... ولی آن‌کجا و ۱۳ قرن بعد کجا که نه از دولت امویان و عباسیان خبری است و نه آن کشندگان بالفعل و نه اعقاب و نسل‌های بعد از آن‌ها هیچ‌کدام در صحنه‌ی وجود نیستند. هنوز هم از داستان حسین علیه السلام برای شعله‌ور کردن و زنده نگه داشتن عنصر انتقام و کینه‌توزی و خشونت و خون‌ریزی بهره‌جستن و از طریق تحریک عواطف، دشمنان عینی و غیرعینی، موهوم و غیرموهوم تراشیدن و این حادثه را خرج آن امور کردن شایسته نیست...^۱

به نظر نمی‌رسد که برای تبیین نظرات نویسنده‌ی این سطور نیازی به توضیح اضافی باشد؛ زیرا که وی با صراحت در نوشته‌ی خود این نکات را بیان کرده است:

- ۱- روحیه‌ی خون‌خواهی و انتقام‌گیری با ادبیات دینی و متون ادعیه و زیارات به شدت به هم آمیخته است.
- ۲- متفکران باید این مسأله را چاره‌جویی کنند.
- ۳- این که یکی از رسالت‌های امام عصر علیه السلام انتقام‌گیری از قاتلان امام حسین علیه السلام است، اندیشه‌ای است که ساخته‌ی عده‌ای خاص می‌باشد.

۴- این انتقام‌جویی برای آن دوران قابل توجیه بوده؛ اما اینک که سالیانی متمادی از آن ایام گذشته و اعقاب آن قاتلان نیز در حیات نیستند، هیچ توجیه منطقی ندارد.

۵- آنان که به این قبیل مطالب دامن زده‌اند، قصدشان صرفاً شعله‌ور کردن عنصر انتقام، کینه‌توزی، خشونت، خون‌ریزی، تحریک عواطف، ساختن دشمنان موهوم بوده است.

۶- صحیح نیست که ما حادثه‌ی عاشورا را خرج این امور ناروا بنماییم.

مطلب را همراه با خلاصه‌ی آن در شش بند خواندید. حال بینیم واقعیت چیست؟

آیا به‌راستی حکمت این موضوع را باید در آمیختگی ادبیات دینی با عنصر انتقام‌جویی و کینه‌توزی جست‌وجو نمود؟ یا این متون اصیل دینی - و به‌عنوان نمونه امام باقر علیه السلام - است که به ما می‌آموزد در روز عاشورا، یک دیگر را این چنین تسلیت گویند که:

«أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمَصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ عليه السلام وَ جَعَلْنَا وَ إِيَّاكُمْ

مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَارِهِ مَعَ وَ لِيَّهِ الْإِمَامُ الْمَهْدِي مِنْ آلِ

مُحَمَّدٍ عليه السلام»^۱

۱. امام باقر علیه السلام: «خداوند پاداش و اجر ما را به خاطر مصیبت پیش‌آمده در مورد امام

حسین علیه السلام بزرگ بدارد. و ما و شما را از شمار خون‌خواهان او، همراه با خون‌خواهش امام

مهدی علیه السلام از خاندان پیامبر قرار دهد.» (مصباح‌المتهجد، شیخ طوسی: ۷۷۲؛ مفاتیح‌الجنان، اعمال

آیا اگر متفکران مورد نظر نویسنده، مأموریت بازمینی و چاره‌جویی و تأمل در این مطالب را داشته باشند، راهی جز خطّ بطلان‌کشیدن بر بسیاری از باورهای اصیل و ریشه‌دار ما خواهند داشت؟ آیا نباید به جان زیارت عاشورا بیفتند و عباراتی نظیر «أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكٍ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ...»^۱ و یا «أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِيٍّ مَعَ إِمَامٍ هُدًى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ...»^۲ را حذف نمایند و این واقعیت اعتقادی را قلع و قمع کنند؟ آیا نباید جمله‌ی «أَيُّنَ الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أُنْبَاءِ الْأَنْبِيَاءِ»^۳ را به خاطر پاک‌سازی عرصه‌ی ادبیات دینی از عنصر خشونت و انتقام‌جویی مورد ادعای نویسنده بردارند؟ آیا نباید عبارت «أَيُّنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا؟»^۴ را به همین منظور نابود کنند و به نوعی یاد «شهید نینوا» را از خاطره‌ها بزدایند؟ و آیا مأموریت آنان به همین جا تمام می‌شود یا این‌که باید از بسیاری از حقایق دینی دیگر هم در این مقوله چشم‌پوشند تا شائبه‌ی خشونت را از دامن دین مورد نظر نویسنده برطرف نمایند؟ آیا فکر نمی‌کنید نویسنده، خود در این باره دچار توهم شده که موضوع انتقام‌گیری از قتله‌ی امام حسین علیه السلام را این‌گونه زیر سؤال

۱. مفاتیح الجنان، زیارت، عاشورا: «این‌که خداوند، خون‌خواهی تو را در رکاب امام یاری‌شده از خاندان پیامبر نصیب من نماید.»

۲. مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا: «این‌که خداوند، خون‌خواهی تو را - که در حقیقت من نیز خویش را صاحب آن می‌دانم - هم‌پای پیشوای هدایتگر آشکار حق‌گو از خاندان شما روزی من نماید.»

۳. دعای ندبه: کجاست خونخواه پیامبران و فرزندان‌شان

۴. دعای ندبه: کجاست متقم خون شهید کربلا؟

برده است؟

در این جا باید به هوش بود که هرگز واقعه‌ی عاشورا به صورت
 ابتر و بریده از تاریخ و حادثه‌ای مقطعی و بدون توجه به زمینه‌های
 قبلی و پی‌آمدهای بعدی آن مورد نظر قرار نگیرد. اتفاقاً همین
 نویسنده به فاصله‌ی یکی دو صفحه بعد در همین نوشته‌ی خود
 یادآور می‌شود که:

آیا قیام امام حسین علیه السلام در مقابل ظلم سیستماتیک بود یا در
 مقابل ظلم مقطعی و موردی؟

و بعد هم یادآور می‌شود که:

یک متفکر مجاهد باید نسبت به بی‌عدالتی سیستماتیک
 یعنی بی‌عدالتی ساختاری به هوش باشد و در تشخیص آن
 جد و جهد بورزد.

در این صورت به جاست که بگوییم: «جانا، سخن از زبان ما
 می‌گویی»، آنگاه از خود ایشان همین سؤال پرسیده شود: آیا حادثه‌ی
 عاشورا و علل و موجبات آن باید فقط در یک محدوده‌ی تاریخی
 بدون ارتباط به زمینه‌های قبلی و پی‌آمدهای بعدی مورد مطالعه قرار
 گیرد؟ یا از این جهت که بی‌عدالتی ساختاری در آن شکل گرفته و به
 صورت برخوردی نابرابر و ناجوانمردانه متجلی گردیده باید مهم
 شمرده شود، و به مجموعه‌ی حوادث منجر به آن - به عنوان ستمی
 جاری در تاریخ و یا به قول شما ظلم سیستماتیک - نگریسته شود؟
 باید بدانیم که رویارویی با امام حسین علیه السلام برخاسته از تفکری
 بود که در سقیفه ریشه داشت و از عداوت با امیر مؤمنان علیه السلام و

بهرتر بگویم طرح الاهی پیامبر ﷺ برای تداوم رسالت در قالب امامت و ولایت مایه می‌گرفت. دقیقاً همان بی‌عدالتی ساختاری و سیستماتیک که آن روزها شکل گرفت، هنوز هم با الهام از آن شرایط در بسترهای دیگری - اما با همان محتوا - ادامه دارد. این پدیده‌ی شوم، آن‌طور که شاهدیم نه تنها از بین نرفته، بلکه آثار منفی آن، هم‌چنان به قوت خود باقی است و به نظر می‌رسد که آینده‌ای نیز خواهد داشت. در نتیجه وقتی اصل قضیه ماندگار شد، در این صورت رویارویی با آن - که نویسنده به ناروا نام خشونت و کینه‌توزی و انتقام‌جویی بر آن نهاده - نیز به عنوان حقیقتی ارزشی، جاری و ساری خواهد بود. به‌طور خلاصه در این زمینه می‌گوییم:

«الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخل فِيهِ مَعَهُمْ.»^۱

دشمنی و عداوت با امام حسین عليه السلام در نیم‌روز عاشورا خلاصه نمی‌شود؛ سابقه و دنباله‌ای دارد که اگر با این دید به موضوع بنگریم، آن‌وقت جایی برای این شبهه‌اندازی باقی نمی‌ماند. به عنوان نمونه، قرآن مجید، یهود و نصارای معاصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد که:

﴿فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲

﴿اگر شما مؤمن‌اید، چرا پیش از این پیامبران خدا را

کشتید؟﴾

۱. نهج البلاغه، قصار ۱۵۴. امام امیرالمؤمنین عليه السلام در ادامه‌ی این بیان می‌فرمایند: «گروندگان به باطل،

مرتکب دو گناه شده‌اند: ارتکاب گناه و رضایت بر آن.»

۲. بقره (۲): ۹۲.

نویسنده باید پاسخ دهد که کدام یهودی و نصرانیِ معاصر پیامبر ﷺ دستش در ظاهر به خون پیامبری از فرستادگان خدا آلوده بود؟ روشن است که در زمان نزول قرآن و سالیانی بس دراز پیش از آن نیز، چنین اتفاقی صورت نگرفته بود. پس چرا قرآن چنین خطابی را مطرح می‌کند؟ زیرا یهود و نصاریِ معاصر پیامبر به این امر راضی بودند. بد نیست بدانید که در همین دوره هم کتاب نوشته می‌شود و در سطح وسیعی از بلاد اسلامی منتشر می‌گردد که زیر نام «امیر المؤمنین یزید» همان اندیشه‌های یزیدی را نشر می‌دهد. من خود فهرستی را از کتب منتشره تنها در هند و پاکستان دیده‌ام که بیش از سیصد کتاب در ردّ تشیع در آن معرفی شده است. یک بخش آن هم کتاب‌هایی در موضوع امام حسین علیه السلام است و مشحون از تعابیر زننده نسبت به ایشان و تقدیر و ارج نهادن بر دشمنان آن حضرت - از جمله یزید و دیگر جنایت‌کاران عرصه‌ی عاشورا - می‌باشد. به نظر شما این واقعیت تلخ در دوران معاصر ما بیانگر چه حقیقتی است؟ آیا نشان آن نیست که:

رگ‌رگ است این آب شیرین و آب شور

تا قیامت می‌رود بر نفخ صور

آیا این همان ظلم ساختاری نیست که نویسنده در بخشی از اظهارات خود، جواز رویارویی جاری با آن را داده بود؟

به هر حال، گرایش و یا دشمنی با امام حسین علیه السلام یک جریان ریشه‌دار تاریخی است. پیشینه‌ای داشته و حال و آینده‌ای هم دارد.

در این صورت سهل است بپذیریم که از جمله رسالت‌های امام عصر علیه السلام انتقام‌گیری از این امر ناپسند است. چنین است که دوست‌داران پیامبر و خاندانش نیز امکان این همراهی را از خداوند مسألت می‌دارند. آن‌جا که صاحبان چنین تفکراتی کتاب می‌نویسند، فردگیری می‌کنند، همراه می‌شوند و به قول نویسنده‌ی مذکور «ظلم سیستماتیک» را بنیان می‌نهند و عقاید مردم را این‌چنین واژگونه می‌نمایند، هیچ اشکالی ندارد که امام عصر علیه السلام هم بیایند و یکی از نخستین رسالت‌هایشان انتقام از صاحبان این اندیشه‌ی نادرست باشد؛ کسانی که هم‌چنان حضور دارند و از عقاید سخیف خود در این روزگاران دفاع می‌نمایند و گویی سر در راه همان قتله‌ای نهاده‌اند که آن آقای نویسنده فکر می‌کند اینک نسلشان ساقط شده و روزگارشان به سر آمده است.

● از جمله اعتقادات ما موضوع رجعت است که به صریح آیه‌ی قرآنی ﴿يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾^۱ خداوند - بنا به حکمت بالغه‌ی خود - پیش از قیامت، گروهی از پاکان و جمعی از ناپاکان گذشته‌ی تاریخ را بار دیگر به این دنیا می‌آورد، تا به نوعی پاداش و مکافات عمل کرد دنیوی خویش را در همین دنیا هم شاهد باشند. این باور - که ریشه‌ای بسیار استوار در اعتقادات ما دارد تا جایی که از آن به عنوان «ضروری شیعه» نام برده می‌شود^۲ - امکان همراه شدن با

۱. نمل (۲۷): ۸۴.

۲. به‌عنوان نمونه شیخ حرّ عاملی دانشمند نامی شیعه در کتابی اختصاصی به نام "الایقاظ من

امام عصر علیه السلام را، در انتقام‌گیری از آن عناصر ناپاک که در عاشورای سال ۶۰ فاجعه آفریدند فراهم می‌آورد. البته توجه دارید که بحث رجعت، خود موضوع مستقل اعتقادی است و طرح و بحث گسترده‌ای را می‌طلبد که خارج از حوصله و فرصت این مجموعه می‌باشد.

سخن در این مقوله به مراتب پیش از آن است که بیان گردید؛
 اما باید به آن نویسنده و هم‌راهان فکری او گفت که:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله‌ی ماست

آن چه البته به جایی نرسد فریاد است

اما با این همه، ما هم چنان یاد «شهید نینوا» را گرامی می‌داریم. در سوگ حضرتش اراده‌ی طریق مثنوی را نمی‌پذیریم که به غلط در مورد اولیای حق می‌گوید که خدا

حسن ظنی بر دل ایشان گشود که نپوشند در غمی جامه کبود

از این رو، جامه‌ی سیاه به بر می‌کنیم و هر صبح و شام زبان به زیارت عاشورا باز می‌گشاییم، منتقم خون آن عزیز را به جان می‌خوانیم، از خدا هم‌راهی با حضرتش را در خون‌خواهی امام حسین علیه السلام طلب می‌کنیم و بر خود می‌بالیم تا مگر ما را راهی دهد و در انجام این مهم، ما نیز سهمی، هر چند ناچیز، داشته باشیم. چنین

الهجة" علاوه بر آیات قرآنی مربوط به این بحث، بالغ بر ۲۵۰ روایت را در این زمینه گرد آورده و مورد بحث قرار داده است، ضمن آنکه از موضوع رجعت به‌عنوان ضروری مذهب شیعه یاد شده است.

است که در دل دعا و نیایش خویش، آنجا که جست و جوگر
خون خواه این شهید والاقدر هستیم، با اشک و آه و ناله چنین
می خوانیم که «أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَا؟»^۱

۱۹ رهایی از دام ابلیس

● یاد باد آن روزگاران که نیای والای ما در مینوی الاهی جای داشت و هم پای همسرش سر در میان نعمت‌های بی‌شماری درآورده بود که آن دو را در میان گرفته و از همه سوی برایشان می‌بارید. سرانجام، این بهره‌مندی، ابلیس رانده‌شده را خوش نیامد و در اندیشه‌ی فریب افتاد تا اینک که خود با آن سابقه‌ی عبادت چند هزار ساله دچار سرنوشتی این‌چنین شد. و چون از سر عصیان، در پیشگاه آدم - آن‌هم به فرمان خدا - به سجده نیفتاد و از بهشت رانده شد، کاری کرد که آدم نیز از این همه بهره‌مندی محروم شود.

چنین بود که در کار و سوسه افتاد و موضوع احتمال ناپایداری دوران این اقامت در بهشت را پیش کشید و آن دو را برای پیش‌گیری از این خطر واهی، به خوردن میوه‌ای واداشت که پیش از این خدای متعال، آنان را از نزدیک شدن به این شجره باز داشته بود. به هر حال،

این دام‌گستری ابلیس مؤثر افتاد و آن دو به خیال حصول جاودانگی در بهشت و راه‌یابی به «شجره‌ی خلد» به مهلکه در افتادند و آن شد که همه می‌دانیم.

بدین‌سان آدم و همسرش اولین قربانیان ابلیسی شدند که هنگام رانده‌شدن از بارگاه قرب‌الاهی سوگند خورده بود که ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱ و از همان آغاز، در کار فریب انسان‌ها و دام‌گستری بر مسیر زندگی آن‌ها افتاد و قربانیان فراوانی گرفت که اینک نیز این صید هم‌چنان ادامه دارد. البته در همان ایّام، خود او اعتراف کرد که در جریان این فریب‌کاری خود، هرگز حریف گروهی کم‌شمار نخواهد شد و طرح‌های او اینان را مغلوب نتواند کرد. از این‌رو آنان را با جمله‌ی ﴿إِلَّا عِبَادِكَ مِنَ الْمُخْلِصِينَ﴾^۲ از خیل فریب‌خوردگان خود جدا نمود.

● شیطان به بیان قرآن از جنیان بود. ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾^۳ اما آن‌چنان در عبادت و بندگی خداوند، پای پیش گذاشت که در رتبه‌ی ملائک جای گرفت و با فرشتگان هم‌نشین گردید. وی، چنین بلندمرتبگی داشت تا آن زمان که به فرمان حق گردن‌نهاد و با قیاسی ابلیسی بر آدم سجده نمود و سرانجام رانده شد. آن‌گاه وی - از سرِ معامله‌گری - خواست پاداش گذشته‌اش را از خدای متعال باز ستاند و درخواست کرد که ﴿فَانظُرْني إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ﴾^۴ که تا

۲. همان: ۸۴.

۱. ص (۳۸): ۸۳.

۴. ص (۳۸): ۸۰.

۳. کهف (۱۸): ۵۱.

دامنه‌ی قیامت، بتواند در کار اغوای فرزندان آدم تلاش کند. آن روز خدای متعال درخواست او را برآورده کرد؛ اما نه تا رستاخیز، بلکه ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^۱ آن روز چه روزی است که تا آن زمان هم‌چنان شبکه‌های شیطانی گسترده است و انسان‌ها یکی پس از دیگری گرفتار و قربانی دام‌های فریب او می‌شوند؟

● امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«آن روز که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمان نبوت از خدای خویش گرفت، من صدای ناله‌ی سختی را شنیدم که آسمان‌گیر شد.^۲ وقتی چگونگی موضوع را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کردم، حضرتش فرمودند:

هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ.

این ناله از آن شیطان بود که از بندگی خویش مأیوس شد.»
یعنی گویی‌گزینش پیامبر بر بلندای نبوت، اغواگری او را بی‌اثر می‌ساخت. این ضربه‌ای بود که در آغاز تاریخ اسلام نصیب او شد، به حدی که فریادش را عالم‌گیر ساخت؛ چرا که اینک اسلام و قرآن را سدّ راه خویش می‌دید. هم‌او که پیش از این گفته بود که: ﴿تَمَامِي رَاهَا رَا بَرِ فَرَزَنْدَانِ آدَمِ مِي بِنْدَمِ بَه طُورِي كِه اَز هِيچِ طَرَفِ رَاهِ گَرِيْزِي نِدَاشْتَه بَاشِد﴾^۳، با آغاز مأموریت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نوعی دست‌های خود را به علامت تسلیم بالا برده بود.

۱. همان: ۸۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲: «وَلَقَدْ سَمِعْتُ رِنَةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيَ.»

۳. اعراف (۷): ۱۸.

● شیشه‌ی عمر ابلیس در دست کیست؟ برای یافتن پاسخ این پرسش باید روزگاری را جست‌وجو کنیم که خدای جهان تا آن زمان ابلیس را مهلت داده است یعنی: ﴿يَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾. زمینه‌ی آیه نشان می‌دهد که این روز همان روز قیامت نیست؛ چرا که شیطان تا قیامت مهلت خواست و خداوند آن را نپذیرفته، زمان دیگری را تعیین فرمود که این زمان یقیناً قبل از برپایی قیامت است؛ چون اگر بعد از آن بود که عدم پذیرش دیگر معنی نداشت؛ زیرا عملاً خواسته‌ی ابلیس را شامل می‌شد. این جاست که راه‌گشایی عالمان قرآن به مدد می‌آید و مشکل را می‌گشاید که مراد از ﴿يَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ همان آغاز قیام و نهضت الهی امام عصر علیه السلام است^۱ که آن حضرت در مسجد کوفه شیطان را گردن می‌زند و بدین ترتیب کار او را یک‌سره می‌کند و دام‌های فریب او را برمی‌چیند. پس شیشه‌ی عمر شیطان به دست امام عصر علیه السلام است که - بدین سان که گفته آمد - بر زمین می‌خورد و می‌شکند.

● شیطان در آغاز تاریخ اسلام با گزینش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فریاد ناله‌اش جهان‌گیر شد و سرانجام نیز به دست فرزند برومند همان پیامبر نابود می‌شود. از این رو، طبیعی است که وی همواره در این اندیشه باشد که با طرح‌های خود، ظهور شکننده‌ی شیشه‌ی عمر خود را پشت سر بیندازد. او حضرت مهدی علیه السلام را دشمن‌ترین دشمن خود

۱. امام صادق علیه السلام، تفسیر عیاشی، ذیل آیه‌ی ۲۸، سوره‌ی حجر (۱۵)؛ تفسیر صافی: ۹۰۶؛

می‌شناسد و با همه‌ی امکانات گسترده‌ی خویش، در کار این دشمنی گام می‌نهد و طرح‌های خود را یکی پس از دیگری در میان می‌اندازد؛ باند که به هر حال، ظهور آن حضرت را - که پایان حیات خودش می‌باشد - به دنبال بیندازد.

درست از همین جااست که می‌توان پی برد او چگونه در کار اغوای باورداران آن حضرت فعال است و می‌کوشد تا از هر امکانی، ولو مختصر و ناچیز، سود ببرد تا بر شمار روی گردانان از حضرتش بیفزاید. آری، یاران امام عصر علیه السلام در این حمله، هدف اصلی تیرهای کشنده و کاری شیطانی هستند. از این رو باید به هوش بود تا هدف قرار نگرفت و در این دام فریب گرفتار نیامد، چرا که ایجاد وسوسه در درون انسان‌ها، از جمله عملیات عمده‌ی بازدارنده‌ی شیطان در این عرصه است. لذا نباید به این غفلت‌ها میدان بروز و خودنمایی داد.

«اگر غفلت کند آهنگ ما، هشیار هم باشیم»

چنگ زدن بر دامن آن بزرگوار که چشم به راه آمدن او داریم و درخواستی از سر عجز و نیاز از او و خدای مهربانش که ما را در این راه از هر گونه تزلزل و تردید برهاند، هم‌راه با تلاش هر چه بیش‌تر در زمینه‌ی رشد و تعالی مبانی معرفتی نسبت به آن حضرت، عواملی است که می‌تواند ما را از سقوط در ورطه‌ی مهلک ناباوری برهاند. آیا بر آن هستیم که در این پهنه هم‌چنان پایدار و استوار بمانیم و صبح و شام آمدنش را از خدا طلب کنیم یا خیر؟ امید که هم‌چنان تا دم رفتن، سربلند در این عرصه باقی بمانیم و همواره زبان حال و قالمان

خطاب به حضرتش این باشد که:

بنمای رخ که باغ و گلستان ام آرزوست

بگشای لب که قند فراوان ام آرزوست

ای آفتاب حُسن، برون آدمی ز ابر

کآن چهره‌ی مشعشع تابان ام آرزوست

بالله که شهر بی تو مرا حبس می‌شود

آوارگی و کوه و بیابان ام آرزوست^۱

به امید آن روز که رخ نماید و لب گشاید! این شاء الله

حقوق پیشوایی

● امام امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه‌ی «حقوق پیشوایی» فرمود:

«وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَأَلْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةَ فِي
الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةَ حِينَ ادْعَوْكُمْ وَالطَّاعَةَ حِينَ
أَمَرُكُمْ.»^۱

بدین سان حضرتش چهار حق مشخص و مسلم را برای خویش بیان داشته و از مردم خواسته تا به ایفای این حقوق - که همان «حقوق پیشوایی» است - ملتزم و متعهد باشند. این در حالی است که پیش از این، حقوق متقابل مردم در این زمینه را نیز بیان داشته است. اما آن حقوق که حضرتش از مردم می‌طلبد، در چهار زمینه‌ی «وفاداری در بیعت»، «جانب‌داری و هواخواهی در آشکار و

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۴.

نهان»، «پذیرش در هنگام دعوت» و سرانجام «اطاعت و فرمانبری در زمان صدور فرمان» خلاصه می‌شود.

در این میان، توجه به بار واژه‌هایی به کار گرفته شده در این کلام نورانی به ویژه «بیعت» و «نصیحت» می‌تواند بسیار راه‌گشا باشد. انسانی که تن به بیعت داده، دیگر خود را فراموش می‌کند و همه‌ی خواسته‌ها را در طرف مقابل خود خلاصه می‌بیند. او خود را - همان طور که واژه‌ی بیع نشان می‌دهد - به معنی صحیح آن و از سر آگاهی فروخته است. در این صورت، طبیعی است که در این عرصه دیگر خود او مطرح نباشد؛ چرا که پیشاپیش خود به خواست خویش آن را واگذار نموده است. دقت در همین واژه‌شناسی ساده می‌طلبد که فرد از هیچ چیز، در راهی که هستی خود را بر سر آن نهاده دریغ نکند و تنها در این صورت است که او به تمام معنی واژه‌ی «بیعت» را لباس تحقق پوشانیده است. پیشوایی، در گام اول می‌طلبد که پیروان، اگر از سر آگاهی و اختیار تن به پذیرش آن داده‌اند، راهی این چنین - آن هم از سر شوق و ذوق - در پیش گیرند. این است که در لغت، بیعت را «متولی کردن و عقد تولیت»^۱ معنی کرده‌اند؛ یعنی انسانی آگاهانه و آزادانه دیگری را بر خویش متولی کند و ولایت او را از سر اختیار گردن نهد و اساساً خود را نبیند و خویشتر را فراموش کند. آن وقت از چنین فردی انتظار می‌رود که در این زمینه استواری و پایداری پیش گیرد و تحت هیچ شرایطی، از آن روی نگرداند و - همان طور که در

کلام امیرمؤمنان علیه السلام تصریح شده - وفاداری در چنین بیعتی را پیشه کند.

یکی از جلوه‌های تامّ و تمام این وفاداری را می‌توان در گام دوم از این حقوق چهارگانه دریافت. خیرخواهی، هواخواهی، جانب‌داری با قید خلوص، از جمله معانی‌ای است که در لغت برای کلمه‌ی «نصیحت» بیان کرده‌اند.^۱ وقتی شما زبان به نصیحت و پند و اندرز دیگری می‌گشایید، چون در واقع خیرخواه او هستید، در راستای جانب‌داری و هواخواهی واقعی او چنین می‌کنید. در این صورت، آن زمینه‌ها که در توضیح کلمه‌ی بیعت در میان آمد، به خوبی نشان می‌دهد که بیعت‌کننده‌ی متعهد و وفادار، کسی است که راه جانب‌داری بی‌چون و چرای طرف مقابل خود را در پیش می‌گیرد. و این معنی و برداشت را وجود دو قید «فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ» در کلام مولا علیه السلام تقویت می‌کند که این حرکت، حرکتی مستمرّ و جاری است و آشکار و نهان و ظهور و غیبت نمی‌شناسد، بلکه به‌عنوان یک شیوه‌ی ضروری و پسندیده، باید همواره بر رفتار و گفتار فرد سایه بیندازد و بیان و عمل او را پوشش دهد.

وقتی چنین شد، به‌طور طبیعی نوبت به گام‌های سوم و چهارم در راه ایفای این حقوق می‌رسد. انسانی این چنین متعهد همواره گوش به زنگ پذیرش و پاسخ مثبت به آن فردی است که به صورت خودخواسته وی را در جایگاه ولایت خود قرار داده است، تا به

۱. قاموس قرآن.

محض شنیدن ندای دعوت او، اعلام آمادگی نموده و به مصداق «بندگان ایم جان و دل بر کف» آماده‌ی حرکت و راهی راهی شود که مورد نظر پیشوای الاهی او می‌باشد.

در نهایت، سه زمینه‌ی بیعت، نصیحت و اجابت دست به دست هم داده و در گام چهارم، اطاعت و فرمانبری بی‌چون و چرا را در هنگام صدور فرمان در پی خواهد داشت. بدین‌سان فرد بنا به فرموده‌ی امام علی علیه السلام «حقوق پیشوایی» را به‌طور کامل ایفا نموده و به یاری خدای بزرگ از این میدان سربلند بیرون آمده است.

● آیا اینک دوره‌ی ایفای این حقوق سر آمده یا هم‌چنان به عنوان یک حقیقت مسلم در این زمان نیز جاری است و ما نیز باید بر آن متعهد باشیم؟ اگر چنین است - که هست - امروز این حقوق را در پیشگاه چه کسی باید ادا نماییم؟ آیا غیبت جسمانی امام عصر علیه السلام می‌تواند مجوزی به دست دهد تا از این حقوق سرباز زنیم و به بهانه‌ی غیبت، آن‌ها را معطل بگذاریم؟ یا این که در این عرصه، کار از حساسیت و در عین حال دشواری افزون‌تری برخوردار است؛ اما چه طور؟

این نکته را که ما هم‌چنان در همین روزگاران نیز متعهد به ایفای کامل آن حقوق هستیم، می‌توان از این بخش دعای ندبه دریافت که در قسمت‌های پایانی آن، پس از بیان یک سلسله درد و رنج‌های ناشی از غم پنهانی پیشوا، سرانجام از خداوند می‌خواهیم که «و اعنّا علی تأدیة حقوقه الیه و الاجتهاد فی طاعته و اجتناب معصیته و ائمنّ علینا برضا». در یک کلام، یعنی ما در دوران غیبت نیز،

هم‌چنان خود را متعهد به ایفای حقوق رهبری می‌دانیم. دقت در آنچه که در قسمت قبل در تحلیل و توضیح کلام نورانی امیر مؤمنان علیه السلام آورده شد و توجه به این بخش از دعا، هم‌آهنگی بسیار روشنی را بین این دو بیان نشان می‌دهد.

اگر آن‌جا سخن از «حقوق پیشوایی» در میان آمده، این‌جا نیز همان سخن باز آورده شده است که «و اعنّا علی تأدیة حقوقه إلیه»، اما با باری اضافه‌تر. گویی دشواری این تأدیة حقوق در این روزگاران، چنان است که حتماً باید از یاری خداوندی در انجام بهینه‌ی آن بهره جست.

اگر در آن‌جا سخن از عبارت «فی المشهد و المغیب» به معنی جانب‌داری و هواخواهی آشکار و نهان در میان آمده، در این‌جا هم عبارت «الاجتهاد فی طاعته» به معنی تلاش و کوشش و مایه‌گذاری از خود در راستای طاعت، پذیرش و پیروی آمده است که به نوعی دیگر، بیانگر همان جریان مستمرّ ضروری در ارتباط با پیشوای الهی است.

اگر در آن‌جا سخن از فرمانبری بی‌قید و شرط است، در این‌جا نیز بحث پرهیز از عصیان و سرکشی او در میان است. سرانجام اگر گام‌گذار واقعی راهی این‌چنین باشیم، امید می‌رود که رضامندی خاطر پیشوای مهربان خود در پی داشته باشیم، که «و امانٌ علینا برضاه»، اشاره به این بهره‌مندی است. اگر خدا چنین کند، ما را رهین منت خویش ساخته و نشان ایفای «حقوق پیشوایی» را به ما عطا فرموده است.

راستی را! چه زیباست این نشان پُرافتخار را بر سینه داشتن.
هشیار باشیم که این مهم، هرگز جز با کار و تلاش خالصانه و
مخلصانه - و به دور از بانگ و رنگ و روی و ریا - بر رستای
محبت‌ورزی صادقانه به آن پیشوای پنهان، راست نیاید. امید که
خداوند، ما را توفیقی این چنین دهد. والسلام

۲۱ گهر ولایت

● چه بسا شما نیز چون من این سخن خام و ناروا را از کسانی شنیده باشید که می‌گویند: ما در جامعه‌ی شیعی به دنیا آمده‌ایم، از این راه و رسم تشیع پیش گرفتیم. اگر مثلاً در میان سنیان بودیم، به آن راه می‌رفتیم و اگر در جمع مسیحیان و یهودیان پای به عرصه‌ی گیتی می‌نهادیم، اینک مسیحی یا یهودی بودیم و همین‌طور...

آیا هیچ‌گاه اندیشیده‌اید که پشت این سخن سخیف، چه مطلبی نهفته است؟ اجازه بدهید در پاسخ بگوییم: نمک‌شناسی! اما چرا؟ سرآغاز سخن را کلامی از امام حسن علیه السلام قرار می‌دهم، آن‌جا که حضرتش زاده‌شدن خود در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پای نهادن به گیتی در هنگامه‌ی برپایی نظام توحید را برای خویش، نعمتی الاهی و والا

به حساب آورده و به فراوانی شکر و سپاس آن را می‌گویند.^۱ یعنی آن حضرت، از امری که به اصطلاح در حوزه‌ی تکوین برای ایشان صورت گرفته است و خود در آن نقشی نداشته‌اند - که از کدام پدر و مادر و در کدام سرزمین و در چه شرایطی دیده به جهان می‌گشایند - تلقی به نعمت نموده و این مقوله را شایسته‌ی شکرگزاری به پیشگاه خداوند می‌دانند و آن عبارت زیبا را بیان می‌فرمایند.

حال، بنا به این آموزه‌ی مهمّ دینی، اگر فردی از ره‌گذر همین پیش‌آمد که خود به ظاهر در آن نقشی نداشته است، در میان جامعه‌ی شیعی و خانواده‌ای ولایی و پدر و مادری پای‌بند بر مهر علوی و فاطمی زاده شد، با این مسأله چگونه باید برخورد نماید؟ آیا آن را مغتنم شمرده و قدر بشناسد و شکر پیشه کند یا راهی دیگر را در مقابل بیماید؟

عقل سلیم و باور دینی، کار اوّل را توصیه می‌کند و هرگز حرکت در راه دوم را نمی‌پسندد و توصیه نمی‌کند. حال، به نظر می‌رسد که جا داشت تا از موضع‌گیری در این حالت دوم در آغاز مقال با عبارت «نمک‌شناسی» یاد شود.

آری، راه صحیح این است که فرد این زمینه‌ی مثبت را برای خود مهم بشمارد و بکوشد تا در حوزه‌ی تشریح نیز راهی منطبق بر آن پیش گیرد. اگر گوهر تشیّع را این چنین ارزان و به صورت خدادادی با زاده‌شدن و رشد و تربیت میان خانواده و جامعه‌ی شیعی

۱. امام حسین علیه السلام، دعای عرفه: «لم تخرجني لرافتك بي... و فيه انشأتني.»

به دست آورده، اینک بکوشد تا زمینه‌های تشریحی کار را نیز با حُسن اختیار خود در راستای تعالی هر چه بیش‌تر در این عرصه و کسب شایستگی‌های لازم در این راه را برای خود شکل دهد. آن وقت است که چنین فردی نه تنها نمک‌شناسی پیشه نکرده، بلکه قدر نمک را دانسته و جاهلانه و از سر ناآگاهی نمکدان را شکسته است.

● در زیارت جامعه‌ی کبیره^۱ از کارسازی، نتیجه‌بخشی، اثرگذاری و برخورداری از گوهر ولایت - که اجمالاً بدان اشاره رفت - این چنین تعبیر شده است که:

«خدای متعال، درود و سلام‌های ما بر شما و بهره‌مندی ویژه از ولایت شما را، نشان پاک‌نهادی، پاک‌دامنی و پاکیزگی و کفاره‌ی گناهان ما قرار داده است.»^۲

کمی به این چهار خصوصیت برشمرده شده در این بخش از زیارت دقیق شویم.

«طیباً لخلقنا»: اختصاص به این ولایت، نشان پاک‌سرشتی ماست؛ یعنی همان زمینه‌ی تکوینی که قبلاً بدان اشاره شد و روی آن تأکید به عمل آمد. این برخورداری را به یقین باید قدر بدانیم و مغتنم بشماریم و به مصداق «نوریان مر نوریان را طالب‌اند»، به یاد بیاوریم آن

۱. این زیارت از امام هادی علیه السلام رسیده و اسناد متقنی آن را تأیید می‌کند. مرحوم مجلسی آن را از لحاظ سند، صحیح‌ترین و از لحاظ متن، قوی‌ترین و از جهت بافت و زیبایی کلام، رساترین و از جهت شأن و منزلت، در بلندترین جایگاه ممکن تعبیر نموده است. (بحار الأنوار ۱۰۲: ۱۴۴)

۲. «وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ طَيِّباً لِحَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَرْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا.»

خاطره‌ی شیرین باریابی سیدابن طاووس به حضور امام عصر علیه السلام را که حضرتش در مناجات با خدای متعال، سرشت و نهاد خلقتی شیعه را از زیادت‌ی طینت مانندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دانسته و تصریح فرمودند که خمیرمایه‌ی وجودی شیعه با آب ولایت ایشان شکل گرفته است.^۱ در هر صورت، حال که این گوهر از ره‌گذر توفیق الاهی در دامن ما نهاده شده است می‌خواهیم با آن چه کنیم؟ آیا به مصداق «کودکی گوهر به قرص نان دهد»، می‌خواهیم این گوهر را بی‌بها دانسته و نابخردانه از دامن خود به‌سویی افکنیم؟ یا می‌خواهیم به مصداق «قدر زرزرگ‌شناسد، قدر گوهر گوهری»، چونان گوهرشناسی کارآزموده آن را به جان پاس داشته و عرصه‌ی فکر را به آن زیور، زینت داده، پهنه‌ی عمل را نیز جلوه‌گاه آثار ارزنده و نورانی آن گوهر شب‌چراغ بنماییم؟ «طهارة لانسنا»: این گوهر قیمتی در کار تدارک پاک‌دامنی

ماست و می‌خواهد به مصداق

نهادی تو در سینه‌ام مشعلی ز نور ولایت ز مهر علی

که سر تا به پا غرق نورم کند ز تاریکی کفر دورم کند

با ما آن کند که کیمیا با مس می‌کند و ما را تا آن بلند اوج دهد

که:

گویند: روی سرخ تو سعدی چه زرد کرد؟

اکسیر عشق در مسم آمیخت، زر شدم

آیا به ولایت این چنین نگریسته‌ایم و آیا نشانی از آن‌ها که دل

به تولّای ایشان داده‌ایم، در خود سراغ داریم یا خیر؟

نگاهی - حتی نه چندان دقیق و ریزبینانه - به خود، می‌تواند ما را از واقعیت امر آگاه سازد که در این میدان پاک‌دانی چه کاره‌ایم و چه کرده‌ایم.

«تَزَكِيَةٌ لَنَا»: این گوهر با توانمندی بالا، امکان تزکیه‌ی ما را در خود دارد، می‌تواند پیرایه‌ها را از دامن اندیشه و عمل ما بزداید، می‌تواند فکر ما را سامان داده و عمل ما را صالح نماید، می‌تواند ما را از این جهان به سربلندی عبور داده و موفّق به جهان واپسین برساند، می‌تواند عمر و امر ما را به خوبی و در راستای خیر و صلاح پوشش دهد و خلاصه می‌تواند از ما آن بسازد که آن باید. آیا خود، از سر شوق تن به این سازندگی داده و می‌دهیم؟ یا بی هیچ مایه‌گذاری و تلاش و کوشش و کشش، تنها بر آن‌ایم که به این امر، دل خوش داشته باشیم و بس؟

به هوش باشیم که باقی مانده‌ی زندگی، فرصتی بسیار محدود و گذراست به طوری که باید هر چه زودتر در این باره اندیشه کنیم و راهی که مصلحت واقعی است پیش گیریم.

«كَفَارَةٌ لِدُنُوْبِنَا»: این گوهر توان آن دارد که بهای گناهان ما شود. آیا این عبارت در کار آن است که به ما مجرّز ابا‌حیگری دهد؟ هرگز، چرا که اگر سرشت ما با آن عزیزان به هم آمیخته، چگونه رواست که حتی آذرخشی از برق عصمت آنان در خود به بار نیاوریم و به این اعتبار، گرد گناه نگردیم؟ اگر قرار است ولایت آنان ناخالصی‌ها را از دامن ما بزداید و پاکی و پاک‌دامنی را پیشه‌ی ما

بنماید، چگونه می‌توان در این عرصه‌ی مقدّس، حرمت محضر خداوندی را به گناه در هم شکست؟ پس هرگز این عبارت، مجوّز گناه به دست پای‌بندان واقعی به ارزش ولایت نمی‌دهد؛ امّا واقعیت را نیز نمی‌توان نادیده گرفت؛ چرا که خدایا،

بیچاره بهائی که دلش پُر ز غم توست

هر چند که عاصی است، دخیل قدم توست

امید وی از عاطفت دم به دم توست

تقصیر گناهِش به امید گرم توست

یعنی که گناه را به از این نیست بهانه^۱

● آن‌چه در دو بخش پیشین گفته شد، پیش‌درآمدی است بر دقّت نظر در این بیان نورانی که خطاب به امام عصر علیه السلام عرضه می‌داریم:

«أَشْهَدُ أَنَّ بَوْلَايَتَكَ تَقْبَلُ الْأَعْمَالَ وَ تَزْكِي الْأَفْعَالَ وَ تَمْحِي

السَّيِّئَاتِ وَ تَضَاعَفُ الْحَسَنَاتِ.»^۲

ما به هدایت پیشوایان دین، پذیرش و پای‌بندی به ولایت آن حضرت را نشان قبولی اعمال می‌دانیم و به یقین باور داریم که تنها با برخورداری از این گوهر گران‌قدر است که دیگر اعمالمان مفهوم پیدا می‌کند؛ همان که در جمله‌ی «خَصَّنَا بِهِ مِنْ بَوْلَايَتِكُمْ» آورده شد و همان که جمعه‌ها در پایان ندبه‌ای جان‌سوز، از خداوند می‌خواهیم

۱. شیخ بهائی.

۲. مفاتیح‌الجنان، زیارت حضرت صاحب‌الامر علیه السلام.

که:

«وَأَجْعَلْ صَلَاتِنَا بِهِ مَقْبُولَةً وَ ذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً وَ دُعَائِنَا
بِهِ مُسْتَجَابًا.»^۱

«خدایا، نمازمان را - که نشان اوج بندگی است - به او پذیرا
باش، گناهانمان را به او - که محبوب توست - ببخش و
خواسته‌هایمان را به اعتبار او برآورده کن.»

ما این ولایت را دارای چنان توانی می‌شناسیم که از یک سو
عمل کرده‌هایمان را به سوی پاکی راهبری می‌نماید و از دیگر سو،
لغزش‌هایمان را محو می‌کند و علاوه بر این دو، نیکی‌هایمان را نیز
افزایش می‌دهد. چه می‌شود کرد؟ این خاصیتِ خدانهاده‌ی ولایت
است. «گر تو نمی‌پسندی، تغییر ده قضا را»

خلاصه این که ما:

- از بهره‌مندی خود از ولایت خاندان پیامبر، تلقی به نعمت
می‌کنیم.

- این گوهر تابنده را پاس می‌داریم و در پرتو تلالؤ و
روشنگری آن در زندگی راه می‌پیماییم.

- به لحاظ ارزشی، آن را کارساز و اثرگذار و نتیجه‌بخش در
عرصه‌های مختلف زندگی می‌شناسیم.

- و امروز این نعمت را، این گوهر را، این ارزش کارساز و
اثرگذار را در اعتقاد راستین به مولایمان امام عصر ارواحنا فداه جلوه‌گر

۱. همان، دعای ندبه.

می‌دانیم. در یک کلام، هرگز این بهره‌مندی از نعمت ولایت را مجوّز رسمی برای سدشکنی و خلاف‌کاری و عبور از خطّ قرمزهای باور دینی نمی‌دانیم، بلکه با همه‌ی توان دی‌کوشیم که گرد گناه نچرخیم و فکر گناه در سر نپروورانیم، در عین حال، اگر لغزشی از ما سرزد، سخن ما با خدایی که «گوهر ولایت» را چنین ارج و قدری نهاده و در چنین اوجی جای داده و به ما ارزانی داشته از سر پشیمانی و حسرت، آن است که:

به ولیّ عصر یا رب که به ما ترخّم آور

که بشر، گناه‌کار است و کند گناه، گاهی^۱

۲۲ دو روی یک سکه

سکه‌ی ارزشمند ظهور مولا یمان امام عصر علیه السلام دو رو دارد. یک روی آن نماد جهان پیش از ظهور است که آکنده از تاریکی و ظلم و فساد و ددمنشی و ستمگری و بیداد و ضدّ ارزش‌هایی از این ردیف است که جملگی در عبارت «وَامْتَلَأَ الْأَرْضَ جَوْرًا»^۱ خلاصه شده است. روی دیگر آن مالا مال از روشنی و نورافشانی است که آن ضدّ ارزش‌ها - که بدان اشاره رفت - جای خود را به ارزش‌ها می‌دهد و جملگی در عبارت «يَمَلَأُ اللَّهُ بِهِيَ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا»^۲ نمایان شده و «روزگار رهایی»^۳ نام گرفته است.

۲. همان: ۱۱.

۱. بحار الانوار ۵۱: ۳۶۰.

۳. اشاره به نام کتابی است که به صورت ترجمه از اثر کامل سلیمان به نام یوم الخلاص در دو جلد توسط آقای علی اکبر مهدی پور به فارسی ترجمه شده و عمدتاً در کار ترسیم و بزرگی‌های دوران ظهور می‌باشد.

به اتکای این دو روی سکه - که جزء جزء مشخصاتش در اسناد مذهبی ما آورده شده است - امکان ترسیمی گویا و جامع از این دو برهه‌ی تاریخی فراهم می‌آید؛ آن‌سان که نقّاشی چیره‌دست، می‌تواند از ره‌گذر هنر خویش، این هر دو افق را بر تاریخ و طالع بشریت بنمایاند؛ نور را در کنار تاریکی، آبادانی را در کنار ویرانی و بهاران را در کنار خزان به رسم آورد.

در آن روی تاریک سکه، دشمنان خدا را می‌بینیم که آزادانه در صحنه‌ی گیتی جولان می‌دهند و سرمست از هم‌راه شدن روزگار با خود، در کار استحکام‌بخشی به ارکان نظام‌های خودساخته افتاده، مردم را اجیر کرده، فسق و پلیدی را رواج داده، گردن‌کشان را میدان داده و میدان‌دار کرده، پرده‌ها و حجاب‌ها و موانع فراوان میان خود و مردم درانداخته‌اند تا از دست‌رس ایشان به‌دور باشند، پرچم‌ها برافراشته و قدرت‌ها و سلطه‌ها به‌دست آورده، سپاه‌یانی تا دندان مسلّح فراهم آورده‌اند تا نگاهبان این حشمت و جاه آنان باشند.

ارگان‌های تبلیغاتی آن‌ها همواره و به‌شدّت در کار است و گوش همگان را آزار می‌دهد تا اوضاع را وارونه جلوه دهد، فرعون‌وار به‌دروغ دل بر مردم بسوزانند، ویرانی‌ها را آبادانی نشان دهند و این همه نابه‌سامانی را برخوردار و سامان بنمایانند.

شمشیرهای آخته را بر سر مردم گرفته تا توان هیچ نوع حرکت و اقدامی را در خود نیابند، بت‌ها را دیگر بار آراسته و پرداخته و زینت داده‌اند تا جلب نظر ناآگاهان کوتاه‌نظر بنمایند، خون‌ها ریخته و ستم‌ها روا داشته و دژها برافراشته و دره‌های

فتنه‌گری گشوده و قصرهای مجلل بنا نهاده‌اند و گنجینه‌های فراوانی -
 به این امید که جاودانگی بیابند - برای خود تدارک دیده‌اند.^۱

اما روی روشن و یک پارچه نور همان سکه، نشان می‌دهد که
 امام عصر علیه السلام چگونه به جان این نظام افتاده و با آغاز مأموریت الهی
 و جهانی خویش، چه‌سان طومار محنت رنج‌دیدگان را در هم
 می‌پیچد. حضرتش وحشتی از خود در دل آنانی می‌اندازد که
 سالیانی بس دراز مدهوش و سرمست از این همه برخوردار، آن
 شرایط ویژه را برای خویش جاودانه می‌انگاشتند. در مقابل بر مبنای
 «و ثَبَّتْ بِهٖ الْقَلْبَ وَ اَقِمَّ بِهٖ الْحَرْبَ وَ اَيَّدَهٗ بِجَنْدٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَسْوْمِينَ وَ
 سَلَّطَهٗ عَلٰی اَعْدَاءِ دِيْنِكَ اَجْمَعِينَ»^۲، برای ضعیفان و محرومان، نظامی نو
 به بار می‌آورد که در آن قلب‌ها را ثبات و آرامش ارزانی می‌دارد،
 کارزار را در مقابل آن کافران سامان می‌دهد و با برخورداری از یاری
 فرشتگان، بر دشمنان دین خدا چیره می‌گردد. بدین‌سان این روی
 سکه با در هم کوبیدن آن سامانه‌ها - که طغی سالیانی بس دراز، از
 سوی آن نیروهای اهریمنی، به بهای ستمگری بر مظلومان تاریخ
 فراهم و تدارک دیده شده بود - نمایان می‌گردد.

۱. این بخش با الهام از برخی عبارات «ذکر صلوات بر حضرت مهدی علیه السلام» مندرج در کتاب
 مفاتیح الجنان قلمی شده است که در آن ترسیمی از چگونگی زیست کافران پیش از برقراری دولت
 کریمه‌ی حضرت مهدی علیه السلام ارائه گردیده و طی آن مأموریت حضرت برای در هم کوبیدن این مظاهر
 ستم بیان شده است.

۲. همان. (برای آگاهی و آشنایی بیشتر با این مطلب که از آن به عنوان دو روی سکه در این مقاله
 تعبیر شده مراجعه‌ی دقیق به این صلوات بسیار مفید می‌باشد.)

این ترسیم در نوع ادعیه و زیارات مربوط به امام عصر علیه السلام به چشم می خورد و روایات دینی ما مشحون از آن می باشد و - چنان که می دانیم - اساساً این تحوّل شگرف ریشه در قرآن مجید هم دارد. به نظر می رسد که این دور نما، چهار هدف اساسی را دنبال می نماید:

۱- افزونی آگاهی، بدین معنی که ابعاد مختلف آن چه در جهان پیش می آید و سرانجام منجر به آن نهضت گیتی گستر می گردد، به گونه ای گویا بیان گردد که از ره گذر این روشنگری، دو روی آن سکه به خوبی تامّ و تمام نشان داده شود، تا اگر کسی می خواهد کاری کند و گامی بردارد، این حرکت در تاریکی و در فضای تیره و تار صورت نگیرد و آگاهانه پای پیش بگذارد و در میدان کار و تلاش، حضور چشم گیر و از سر دانایی داشته باشد.

۲- ازدیاد علاقه مندی، طبیعی است که به مصداق «جز به ضد، ضد راهمی نتوان شناخت»، ارج و قدر نور به تاریکی و عدل به ظلم و سلامت به بیماری بیش تر و بهتر شناخته می شود؛ چرا که «قدر عافیت آن کس داند که به مصیبتی گرفتار آید» و «تعرف الأشياء بأضدادها».

پرداختن به ویژگی های دو روی سکه ی قبل و بعد از ظهور، علاقه ی قلبی به برپایی آن نظام حق و عدل را افزون می سازد؛ زیرا همان طور که گفته شد آن جا که فرد سامان را در کنار نابه سامانی، حق را در کنار باطل و عدل را در کنار ظلم می بیند، بهتر و بیش تر می تواند شیرینی یکی و تلخی دیگری را در کام جان خویش احساس نماید و بدین سان آن شناخت اولیه، اینک مبنای بروز علاقه مندی بیش تر در او می گردد.

۳- افزونی چشم‌انتظاری، فردی که دو مرحله‌ی پیشین را پشت سر گذارده است - یعنی هم آگاهی لازم از هر دو عرصه را دریافته و هم علاقه‌مندی وافر به عرصه‌ی مثبت را در کنار نگاه به آن عناصر منفی برای خود فراهم دیده - طبیعی است که اینک به‌طور روزافزون، بار چشم‌انتظاری او برای حضور در چنین صحنه‌ای، کران تا کران داد و دادگری، افزونی یابد و به مصداق «گوشم به راه تا که خبر می‌دهد ز دوست»^۱، لحظه‌شماری نماید تا هر چه زودتر، آن سروش آسمانی فضای گیتی را در هم‌نوردیده به گوش جهانیان رسد که:

«أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ.»^۲

۴- شوق افزون در زمینه‌سازی، پی‌آمد دیگر نگاه به دوروی سگه‌ی قبل و بعد از ظهور، دمیده‌شدن روح و جانی تازه در کالبد کسانی است که چشم بر دوردست افق دوخته‌اند. اینان همواره بر اساس همان آگاهی و علاقه‌مندی و چشم‌انتظاری - که پیش از این بدان‌ها اشاره رفت - می‌کوشند که به سهم خود، آن‌چه که باید شخصاً در تدارک و مقدمه‌سازی وقوع این تحوّل الاهی در جهان به انجام برسانند، به خوبی ادا نمایند.

بدین‌سان منتظرِ چشم‌به‌راهِ علاقه‌مند و آگاه، هرگز دمی نمی‌آساید و کار را صرفاً به دیگری نمی‌سپارد؛ چرا که به‌خوبی دریافته که نقش یاران هم‌راه در شکل‌گیری آن نهضت الاهی، نقشی اساسی و کارساز است. در مقاله‌ی «پیشوایی و پنهانی» به موضوع

۱. سعدی (بوستان).

۲. بحارالانوار ۲۴: ۲۱۲؛ ۵۲: ۱۹۱.

نقش مردم در اقامه‌ی امام اشاره شد، به عنوان ضرورتی انکارناپذیر که ثمره‌ی طبیعی دقت نظر در حکمت تبیین «دو روی سکه» قبل و بعد از ظهور می‌باشد.

در این جاست که فرد - با آگاهی ژرفی که از قدرت و اراده‌ی خدای متعال در برپایی این نظام جهان‌گیر دارد و آن را تحقق وعده‌ی قطعی حق تعالی می‌شمارد - از یک سو دستی به دعا برمی‌دارد و عاجزانه و از سر نیاز، ظهور حضرتش را از خدا طلب می‌کند. از سوی دیگر، دستی در راه تلاش و زمینه‌سازی هر چه بهتر و بیش‌تر در تدارک این نظام به کار می‌گیرد، ثمره‌ی این تلاش‌ها را چونان «ران ملخی پیش سلیمان بردن» می‌داند، دست آوردِ کوشش‌های خود را ﴿جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ﴾^۱ می‌شمارد و دردمندان از آن کانون کرامت و بزرگواری می‌طلبند که:

﴿فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي

الْمُتَصَدِّقِينَ﴾^۲

منتظر آگاه، در این حال، از سویدای جان می‌گوید:

ای عزیز! ما و جمعمان را پریشانی و درد و رنج فرا گرفته و جز ره‌آوردی بی‌بها چیزی نداریم که در پیشگاهت عرضه کنیم. تو با بزرگواری آن را پذیرا باش، پیمان‌هایمان را پُر کن، بر ما منت گذار و ما را مرهون مهر و محبت خویش بدار، که خداوند چنین کسان را بسی دوست می‌دارد و جزای خیر عطا خواهد نمود.



آیا وقتش نرسیده؟

سخن از این آیه‌ی قرآنی است که می‌فرماید:

﴿الْمُيَانِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ؟﴾^۱

«آیا وقت آن نرسیده که مؤمنان خاضعانه دل به یاد خدا و آن‌چه از پیشگاه حق بر آن‌ها فرو فرستاده شده، بسپارند و مانند آن‌ها نباشند که پیش از این به ایشان کتاب آسمانی داده شد، پس دوره‌ای طولانی بر آن‌ها گذشت و دل‌هایشان رنگ قساوت گرفت و بسیاری از آنان فاسق و نابه‌کار شدند؟»

پیش از این همواره با تلاوت یا شنیدن این آیه، داستان «فضیل بن عیاض» در خاطر می‌آمد که پس از سالیانی دراز

راه زنی، سرانجام هنگام گذر از کنار خانه‌ای آن‌هم باز به قصد ارتکاب جرمی تازه، این آیه‌ی قرآن را شنید که کسی تلاوت می‌کرد. آنگاه به ناگاه به خود آمد، به مصداق:

ای خوش آن جلوه که ناگاه رسد ناگهان بر دل آگاه رسد

راه توبه پیش گرفت، از جمله‌ی عابدان تقوی‌پیشه‌ی روزگار خود شد و مانده‌ی عمر خویش را در جوار مکه و کنار مسجدالحرام به سر آورد.^۱

آری، حق نیز چنان است که پیام قرآن با درون‌های آگاه و فطرت‌های بیدار چنین کند و آن‌جا که انسان گوش دل فرا می‌دهد، چنین تحوّل شگرفی پدیدار شود. این مطلب برای ما باید پندآموز باشد. به فرموده‌ی خدای متعال: ﴿قرآن توان آن را دارد که اگر بر سر کوهی گران‌بار فرو فرستاده می‌شد، آن را در هم می‌کوبید و آن کوه به نشان خوف و خشیت خداوندی سر تعظیم در پیشگاه حق فرود می‌آورد.﴾^۲

به راستی دل چه قدر باید سخت باشد که از میان سنگ‌های سخت، چشمه‌های آب می‌جوشد و سر می‌زند؛ امّا پاره‌ای دل‌ها گویی از سنگ نیز سخت‌ترند^۳ و هرگز نرم و هموار و تسلیم و هم‌راه نمی‌شوند.

به هر حال، همواره این آیه در ذهنم با داستان آن طرّار چالاک

۲. حشر (۵۹): ۲۲.

۱. تفسیر اثنی‌عشری ۱۳: ۲۹.

۳. تمثیل قرآنی برگرفته از آیه‌ی ۷۵، سوره‌ی بقره.

همراه می‌شد که ترس و دلهره از او همواره دل بر مسافران بی‌نوا می‌لرزاند، تا این‌که بعدها - به هدایت آموزگاران والاقدر قرآن - دانستم که این نیز از جمله آیاتی است که به موضوع امام عصر علیه السلام و پدیده‌ی غیبت حضرتش تأویل گردیده است. نخستین بار راهنمایی مرحوم صدوق بود که این راه را بر من گشود، آن‌جا که می‌گوید: «نزلت هذه الآية في القائم»^۱. وی سند این کلام را به امام صادق علیه السلام می‌رساند. پیش از آن‌که توضیح آن امام همام را پیرامون آیه بدانم، جهت این مطلب برایم چندان روشن نبود؛ چرا که در بدو امر و در ظاهر آیه، نشانه‌ای حاکی از این مسأله به چشم نمی‌خورد؛ ولی آن‌گاه که از بیان حضرتش آگاهی یافتم، بار دیگر احساس کردم که ما در بهره‌گیری از قرآن مجید و دریافت معانی بلند آن، از چه نعمتی ارزنده و والا برخوردار هستیم. نقطه‌ی اتکا در راه‌گشایی آن حضرت، توجه و دقت در واژه‌ی «أمد» به معنی مدّت بود، آن‌هم با قیدی خاص که بعداً خواهد آمد. از این‌رو فرموده بودند: مراد از «لا یكونوا کالذین...» آنانی هستند که در دوره‌ی غیبت امام عصر علیه السلام زندگی می‌کنند و منظور از واژه‌ی «أمد» طول دوران غیبت است.^۲

با دقت در ادامه‌ی آیه و بهره‌گیری از این راه‌گشایی مشخص

۱. کمال‌الدین ۲: ۶۶۸.

۲. این مطلب در تأویل‌الآیات ۲: ۶۶۲، ح ۱۴ از شیخ مفید نقل شده است. (تفسیر کنز‌الدقائق

می‌شود که مسأله‌ی غیبت به‌ویژه به‌طول‌انجامیدن آن موضوعی است که باید به‌درستی و با حالتی دقیق به آن توجه داشت و تبعات منفی آن را نیز شناسایی و چاره نمود. در آیه به‌بروز پدیده‌ی «قساوت و سنگ‌دلی» و «پلیدی و بدکاری» تصریح شده است که این دومی دامن بسیاری را گرفته و آنان را آلوده می‌نماید.

خلاصه این که غیبت امام عصر علیه السلام - صرف نظر از این که یکی از مصادیق آزمون مردم است - می‌تواند مبنای بسیاری از تحولات مثبت و منفی در انسان قرار گیرد که در گوشه و کنار برخی مقالات پیشین، هم به برخی آثار زیان‌بار غیبت اشاره شد و هم گوشه‌هایی از دشواری‌های آن برشمرده شد و هم مواردی از ارج و قدر پایداران استوار در این عرصه بیان گردید.

واژه‌ی «أمد» به معنی مدّت و زمان در آیه، اشاره به این حقیقت - یعنی طولانی‌شدن این ایّام - دارد. امام صادق علیه السلام این مطلب را با مردم این دوران تطبیق کرده‌اند که به شدّت بیانگر حسّاسیت آن می‌باشد. از این رو باید مورد توجه دقیق قرار گیرد، به‌خصوص که در لغت، «أمد» را به معنی زمان محدود ولی مجهول الحدّ معنی کرده‌اند؛ یعنی مشخص نیست که در چه زمان به‌سر خواهد آمد.

از این جهت هم می‌توان به موضوع دیگری توجه کرد که غیبت - در عین طولانی‌بودن - هر لحظه ممکن است به‌سر آید. همین است رمز توصیه‌ی:

یک چشم‌زدن غافل از آن شاه نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

و این که با حضرتش عهد می‌کنیم که هرگز در برابر طول دوران غیبت و دوری مدت و زمان آن، تردید به خود راه نداده و تسلیم آن نخواهیم شد.^۱

به هر حال، گشوده‌شدن این دریچه به رویم در ارتباط این آیه‌ی قرآن با مولایم امام عصر علیه السلام، هشدار پیشوای ششم به این که چونان مردم دوران غیبت مباشید و توجه به دو پی‌آمد مورد اشاره، همه و همه موجب شد که تازه رمز دیگری بر من گشوده آید. نکته این است که قرآن مجید در آیه‌ی بعدی، سخن این چنین در میان می‌آورد که:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲

این جا بود که خط و ربط دو آیه بهتر و بیش‌تر در ذهنم مشخص شد. هر چند که پیش‌ترها می‌دانستم که این آیه از جمله آیات قرآنی است که به دلالت روایات، پیرامون مولایم امام عصر علیه السلام نازل گردیده است.

آری، خداوند زمین را به ظهور آن موعود گرامی زنده می‌کند. زمینی که با کفرپیشگی اهلش گویی جان باخته و از آثار حیات در

۱. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام: «لا أرتاب لطول الغيبة و بعد الأمد».

۲. حدید (۵۷): ۱۸.

آن خبری نیست، اینک به یمن ظهور آن مظهر حق و عدل، جانی تازه می‌گیرد. در روایات ما کفر زمینیان هم پای مرگ زمین، کافر چونان مرده و سرانجام عدالت پس از ستمگری، حیات دانسته شده است.^۱ این هم دست‌آورد برقراری نظام مهدوی است که زمین را طراوتی دیگر و دل‌ها را حیاتی دوباره می‌بخشد.

آن‌گاه مشخص می‌شود که چرا در نیایش از خداوند می‌خواهیم که «وَاعْمُرِ اللَّهُمَّ بِبِلَادِكَ وَأُخِي بِعِبَادِكَ»^۲ و چرا در سلام بر حضرتش این‌گونه ادای احترام می‌نماییم که: «السَّلَامُ عَلَي رَيْبِ الْأَنْبَاءِ وَنَضْرَةِ الْأَيَّامِ»^۳؛ زیرا اوست که کویر تفتیده و سرزمین‌های سوخته‌ی گیتی را از نو آبادانی می‌بخشد، دل‌های مرده را حیات دوباره ارزانی می‌دارد، بهاران را برای مردم و شادابی و خرمی را برای روزگاران به‌بار می‌آورد. این‌ها که گفته شد، همه و همه گوشه‌ای از آورده‌های آن مولای گران‌قدر است.

خدایا، «آیا وقتش نرسیده؟» که «انَّهُمْ يَرْوَنَّهُ بَعِيداً وَنَرَاهُ قَرِيباً»^۴؟ خدایا، این کافران دل‌مرده‌اند که آن حیات‌بخشی چشم‌گیر را بسی دور می‌پندارند؛ اما ما باورداران، آن را نزدیک می‌دانیم که:

﴿الْيَسَّ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾^۵

﴿آیا صبح ظهور نزدیک نیست؟﴾

۱. تفسیر صافی ۲: ۶۶۲.

۲. مفاتیح‌الجنان، دعای عهد.

۳. همان، زیارت حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام.

۴. همان، دعای عهد.

۵. هود (۱۱): ۸۲.

نعمت و منت ۲۴

جهان هستی مالا مال از نعمت‌های الاهی است که از همه سو ما را در میان گرفته به حدّی که نه توان شمارش این نعمت‌ها را داریم ز نه قادر به شکرگزاری در برابر آنها هستیم. این حقیقتی است که قرآن و روایات بر آن تأکید می‌نمایند. نکته‌ی زیبا در این مقوله، آن است که خدای متعال هیچ‌گاه در قبال این برخورداری از نعمت‌های بی‌کران خود، بر سر انسان منت نهاده است. بجاست در همین جا یادآور شوم که چه نازیباست که فرد، با استفاده از همین نعمت‌ها در جریان زندگی خویش، راه عصیان خداوند را در پیش گیرد و به گناه مبادرت ورزد که این خود بحث دیگری است و فرصتی دیگر را می‌طلبد.

اما در کمال شگفتی می‌بینیم که همین خدا با این درجه از عظمت و بزرگواری و کرامت، یک نعمت را به رخ بشر کشیده و او را

رهین منت خود قلمداد نموده است، آنجا که با صراحت و تأکید هر چه تمام تر می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱

با کمی دقت در این آیه و توجه به مقدمه‌ی کوتاهی که آورده شد، می‌توان به ارج و قدر نعمت هدایت پی برد که در مجموعه‌ی فرهنگ دینی از چه جایگاه بالا و والایی برخوردار است. همان خدایی که نعمت‌های بی‌شمار خود را کریمانه و بی‌منت به بشر عرضه داشته، در این جا سخن از منت در قبال نعمت هدایت به میان می‌آورد، مطلب چیست؟

در نقطه‌ی مقابل، قرآن مجید بر گروندگان به اسلام نمی‌پسندد که با ورود در دایره‌ی اسلام و ایمان، پیامبر خدا را مرهون منت خویش بدانند. آن‌گاه که جمعی به اشتباه چنان کردند و چنین گفتند، قرآن اظهارات منت‌آمیز آن‌ها را برنتافته و با لحن قاطعی می‌فرماید:

﴿يَمْكُرُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ: لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲

۱. آل عمران (۳): ۱۶۵ : ﴿خداوند بر مؤمنان منت نهاد، آن‌گاه که پیامبری را از (جنس و نوع) خودشان بر آن‌ها برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و ایشان را پاک نموده و کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزد، هر چند که پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند﴾.

۲. حجرات (۴۹): ۱۸ : ﴿ای پیامبر! اینان بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند. ایشان را بگوی که

بدین‌سان به بیانی دیگر نعمت هدایت را ارج می‌نهد، بی‌توجهی به این امر مهم را روانمی‌شمارد و از انسان‌ها می‌خواهد که این «نعمت و منت» را در پیشگاه خداوندی به گونه‌ای توأمان پاس بدارند.

از منظری دیگر نیز می‌توان به این موضوع نگریست. آن‌جا که قرآن می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۱

به‌راستی این کدام نعمت است که خداوند، انسان‌ها را نسبت به آن مورد پرسش و مؤاخذه قرار می‌دهد. این پرسش را امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه مطرح فرمودند. او در پاسخ مجموعه‌ای از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها را از شمار این نعمت‌ها دانست. امام به او فرمودند: «اگر چنین باشد، زمان محشر و موقف سؤال بسی به طول خواهد انجامید.» ابوحنیفه پرسید: پس این نعمت چیست؟ حضرتش فرمودند:

«ما خاندان پیامبر همان نعمتی هستیم که خداوند به بندگان ارزانی داشت. به-وجود-ما (مردم) پس از آن‌که دچار اختلاف و پراکندگی شدید بودند، بار دیگر گرد هم جمع آمدند. به ما خدا قلب‌های ایشان را به یک‌دیگر الفت داد و آنان را که پیش از این با یک‌دیگر دشمن بودند، چونان

برای اسلامتان بر من منت منهدید، بلکه این خداوند است که بر شما منت گذارده و (به وادی ایمان) هدایتان نموده است، اگر راست‌گو هستید.

۱. تکاثر (۱۰۲): ۹: ﴿سپس در آن روز، درباره نعمت‌ها سؤال خواهید شد﴾.

برادران در کنار هم قرار داد. و به ما آنان را به دامن اسلام هدایت نمود. این نعمت (هدایت) نعمتی جاری و قطع ناشدنی است. خواهند، مردم را از حق این نعمت پرسان می‌شود و این همان نعمت وجود پیامبر ﷺ و خاندان او می‌باشد.^۱

در این روایت، امام صادق علیه السلام طول زمان توقف در مدّت حساب‌رسی را نشان نفی آن تلقی نادرست ابوحنیفه دانسته و سپس به بیان توضیح درباره‌ی واقعیت امر می‌پردازند. در روایتی دیگر، امام علیه السلام موضوع دیگری را پیش کشیده‌اند. از راوی می‌پرسند:

«اگر فردی تو را دعوت نماید و خوراکی پاک و نوشیدنی خنگ و گوارایی به تو بدهد، پس آن‌گاه به خاطر این کار خود بر تو منت گذارد، تو این عمل (منت‌گذاری) او را به چه چیز نسبت می‌دهی؟»

وی در پاسخ می‌گوید: من این کار را به بخل‌ورزی او نسبت خواهم داد. آن‌گاه امام می‌فرمایند:

«آیا خدا بخل می‌ورزد؟»

راوی می‌پرسد: پس واقعیت چیست؟ حضرت در یک عبارت می‌فرمایند: «حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.»^۲

امام باقر علیه السلام نیز در مورد این نعمت خطاب به دوستان و

۱. تفسیر صافی ۲: ۸۴۹. در همین کتاب ذیل آیه‌ی مورد بحث، روایات متعددی آورده شده که با جامعیت چشم‌گیری موضوع بحث مورد موشکافی قرار گرفته است.

شیعیان‌شان می‌فرمایند:

«مراد از این سؤال، پرسش از همان (نعمتی) است که شما

اینک بر آن (متنعم) هستید.»^۱

به هر حال، روایات در این زمینه بسیار است که به همین سه نمونه اکتفا می‌کنیم. از آن چه گفته شد، این چنین به دست می‌آید که:

- خداوند، نعمت‌های بی‌شماری به بشر ارزانی داشته که هیچ‌گاه در قبال آن‌ها سخن از منت‌گذاری به میان نیاورده است.
- هدایت تنها نعمتی است که استثنا شده و مشمول مسأله‌ی منت‌گذاری شده، به طوری که همگان در این امر، رهین منت‌الاهی قلمداد شده‌اند.

- مردم نباید و نمی‌توانند ایمان آوردن خود را بهانه‌ای برای منت‌گذاری به پیامبر ﷺ تلقی نمایند، بلکه این، آن‌ها هستند که باید خویش را از هر جهت مرهون خداوند در این زمینه بدانند.

- جلوه‌گاه روشن این هدایت را در نعمت وجود پیامبر ﷺ و خاندان گرامی‌اش ﷺ باید خلاصه دید.

- به همین دلیل، این نعمت مشمول پرسش و مواخذه‌ی حق تعالی در جهان واپسین قرار خواهد گرفت.

در روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«در روز رستاخیز، فرد قدم از قدم برنخواهد داشت مگر آن‌که به چهار سؤال پاسخ‌گو باشد: اول، درباره‌ی عمرش که چگونه آن را سپری نمود. دوم، از جوانی‌اش که چه‌سان آن را

۱. بحار الأنوار ۷: ۲۶۶. (یعنی همان اعتقاد ولایی که شیعیان از آن بهره‌مند بوده و هستند.)

به پیری رسانید. سوم، از مالش که از کجا به دست آورد و در چه راه مصرف نمود. و چهارم، عَنْ حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱ روشن است که این روایت بر سرِ آن نیست که تعیین اولویّت نماید تا پرستش پیرامون دوستی خاندان پیامبر ﷺ در اولویّت چهارم قرار گیرد، بلکه بیان حسّاسیّت مسأله‌ی مورد نظر است. به قرینه‌ی روایات پیشین، این همان «نعمت و منت» است که با یک‌دیگر همراه شده و اینک بهره‌وران از آن نعمت، باید پاسخ‌گوی خدای متعال باشند که با آن چگونه برخورد کرده‌اند.

و اما امروز این نعمت را در چه کس باید خلاصه دید؟ آیا جز این است که محور این نعمت به تمام و کمال، در وجود امام عصر عجل الله فرجه قرار گرفته است؟ در این صورت رواست و باید که ما با مراجعه و تمسّک به حضرتش، قدر این نعمت را به درستی بشناسیم و آن را به جان پاس بداریم. اما این که راه و رسم صحیح و کارساز این قدردانی چیست، مطلبی است که به‌طور پراکنده در جای‌جای مقالات پیشین و هرگاه که مناسبت ایجاد می‌کرده، به آن اشاره رفته است.^۲

خلاصه این که اولیّه‌ترین وظایف را باید در «تقویت و استحکام مبانی معرفتی»، «محبت‌ورزی خالصانه»، «چشم‌به‌راهی و گوش‌به‌زنگی»، «گسترش نام و یاد آن حضرت در میان مردم»، «تلاش

۱. بحار الأنوار ۷: ۲۵۸.

۲. از جمله در مقالات محبت، چشم‌انتظاری، پیشوایی و پنهانی، حقوق پیشوایی و ...

در تفهیم واقعیت غیبت»، «چاره‌سازی غربت ایشان»، «ایجاد پیوند قلبی میان حضرتش با مردم»، «هدایت دورافتادگان از این وادی» و بیش از همه و پیش از همه‌ی این‌ها درخونست خالصانه و دردمندانه از خدای متعال برای ظهور آن بزرگوار دانست.

اگر چنین شود، ما در حدّ خود، ضمن اعتراف به کاستی‌هایمان تا حدّی حقّ نمک داشته‌ایم و نعمتی در چنین درجه از اهمّیت را - که به ازای آن منّتی سنگین از سوی خداوند بر دشمنان نهاده شده - به جان پاس داشته‌ایم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

اینک آیا ما به راستی چنین هستیم و چنان کرده‌ایم؟ پاسخ را باید در دو عرصه‌ی اندیشه و عمل خویش جویا باشیم. این کار با اندک دقّت نظر در این دو پهنه کاملاً عملی است. امید که نگرش بر این هر دو صحنه، سربلندی در این میدان را برایمان ارمغان بیاورد.

۲۵ آن نور چیست؟

واژه‌ی نور، در متون دینی ما از قرآن و روایات به فراوانی به کار رفته است؛ هر چند که لغت معنای آن را «روشنی و خلاف تاریکی»^۱ گفته و یا «ضوء منتشری که بر دیدن کمک کند»^۲ و یا «آن چه چیزها را آشکار می‌کند»^۳ و یا «آن چه فی نفسه آشکار است و غیر خود را آشکار می‌کند»^۴.

در همه‌ی این معانی، مفهوم روشنی نهفته است؛ اما کاربری آن در مدارک اسلامی - اعمّ از قرآن و روایات - به گونه‌های مختلف صورت گرفته است که فعلاً در کار واژه‌شناسی کلمه‌ی نور و ریشه‌یابی آن نیستیم. تنها کافی است بدانیم که این کلمه در قرآن و

۲. مفردات راغب اصفهانی: ۵۰۸.

۱. قاموس قرآن ۷: ۱۲۶.

۴. همان.

۳. أقرب الموارد (قاموس قرآن ۷: ۱۲۶).

روایات، هم بار مادی ظاهری بر خود گرفته و هم در مسائل معنوی به کار رفته که در این هر دو نیز، مفهوم روشنی و روشنگری لحاظ شده است.

به عنوان نمونه، این واژه در قرآن گاهی در کنار ظلمت قرار گرفته^۱ و گاهی بیانگر روشنی ماه و خورشید شده^۲ که امور مادی و ظاهری است. گاه نیز موضوع ایمان را شامل می‌شود^۳ که مسأله‌ای معنوی و باطنی است.

قرآن مجید می‌فرماید:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ

كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۴

اینک در همین ارتباط دو سؤال مطرح می‌شود:

۱- آن نور چیست؟

۲- سرنوشت آن چه خواهد شد؟

برای پاسخ‌یابی این دو سؤال، سری به برخی مدارک دینی

می‌زنیم:

در شب میلاد مولایمان امام عصر علیه السلام (نیمه‌ی شعبان) نیایشی وارد شده که در آغاز آن، سخن از این مولود گران‌قدر در میان می‌آید

۱. رعد (۱۳): ۱۷.

۲. یونس (۱۰): ۶.

۳. بقره (۲): ۲۵۸.

۴. صف (۶۱): ۹: ﴿می‌خواهند با دهان‌های خویش نوری را که خداوند برافروخته خاموش کنند،

حال آن‌که پروردگار نور خویش را پایدار و ماندنی می‌دارد؛ هر چند که خوش‌آیند کافران نباشد.﴾

و خدای بزرگ به آن شب و به مولود آن - که حجّت خداوندی و موعود اوست - سوگند داده می شود^۱. در ادامه ی همین زیارت، سخن از نوری به میان می آید که این ویژگی ها را داراست:

- نورك المتألق: نور درخشان تو.
- ضياءك المشرق: روشنایی تابان تو.
- علم النور في طخياء الديجور: رایت نور در ظلمت شب تیره.
- نوره الذي لا يخبو: نور خدایی که پنهان نشود.

آن نور، نور خداست؛ درخشان و تابان است؛ ستون نوری است که در شب های تیره می درخشد و خلاصه نوری خدایی است که هرگز خاموش نمی شود. این همه تعبیرات درباره ی امام عصر^{علیه السلام} است. در نتیجه، پاسخ سؤال اوّل روشن می شود که آن نور الاهی - که تابنده و روشنی بخش بوده و دل تاریکی ها را می شکافد و خاموشی ناپذیر می باشد - همان نور وجود امام عصر^{علیه السلام} است.

و اما سؤال دوم که سرنوشت این نور، چه خواهد بود؟

در نیایشی دیگر می خوانیم:

«اللَّهُمَّ أَحْيِي بَوْلِيكَ الْقُرْآنَ وَ أَرِنَا نوره سَرْمَدًا لَا لَيْلَ

فِيهِ.»^۲

«خدا! با! به (ظهور) ولی ات قرآن را حیاتی (دوباره) بخش و

نور جاودانه ی آن را به ما بنمایان؛ نوری که تاریکی شب را

۱. مفاتیح الجنان، دعای شب نیمه شعبان منقول از شیخ طوسی و سید ابن طاووس: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ

لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَ مَوْلُودِهَا وَ حُجَّتِكَ وَ مَوْعُودِهَا...».

۲. مفاتیح الجنان، دعای در غیبت.

در آن راهی نباشد.»

یعنی این نور، سرانجام در کار احیای مجدد قرآن فعال خواهد شد و سهورش احیاگر آیین اسلام است.
در نیایشی دیگر چنین آمده:

«السَّلَامُ عَلَى شَمْسِ الظَّلَامِ وَبَدْرِ التَّمَامِ»^۱

«درود بر خورشید فروزان در دل تاریکی‌ها و درود بر ماه نورافشان شب‌های بدر.»

مراد از این هر دو تعبیر نیز، امام عصر علیه السلام است که جلوه‌ی تامّ و تمام این درخشش پس از ظهور و پایان دوره‌ی غیبت حضرتش نمایان خواهد شد. این درخشش، جهان و جهانیان را در میان گرفته و بساط ظلمت را بر می‌چیند.

در نیایشی دیگر، از حضرتش به «نورَ الله الَّذِي لَا يُطْفِئُ»^۲ تعبیر شده است؛ نور الاهی که خاموشی در آن راه ندارد. این بیان دقیقاً همان حقیقت قرآنی را به یاد می‌آورد که در آغاز مقال بدان اشاره رفت. یعنی کسی تاب و توان رویارویی با حضرتش نخواهد داشت. ایشان مصداق تامّ و تمام همان نوری است که قرآن آن را خاموش‌نشدنی تعبیر کرده و هرگونه تلاش را در بی‌فروغ‌کردن آن محکوم و بی‌اثر دانسته و نیز خداوند را - علی‌رغم ناخوش‌آیندی کافران، پشتیبان و روشنی‌افزای آن نور می‌داند. چنین است که:

۱. همان، زیارت حضرت صاحب‌الامر علیه السلام.

۲. بحار الأنوار ۹۹: ۱۱۷.

چراغی را که ایزد برفروزد هر آن کس پُف کند، ریشش بسوزد و چه بسا که ریشه‌اش بسوزد. جاهلانه در مقابل کسی قد علم کرده که خلاصه و عصاره‌ی تمامی انبیا و اولیای سلف است و آن‌گاه که قد برافرازد و نهضت آغازد، کسی را تاب و توان رویارویی با او نیست. به فرمان الاهی، ناکامی‌های آن مردان خدایی - که در دل اعصار و قرون پیشین درخشیدند؛ امّا همواره با نامرادی و مخالفت و آزار و روی‌گردانی روبه‌رو بودند^۱ - در این دوره چاره می‌شود. آن‌گاه برای یک‌بار هم که شده، جهان جلوه‌گاه کامل و آینه‌ی تمام‌نمای طرح‌های الاهی خواهد شد.

عزیزان! به یقین بدانید که - چه بشر بخواهد و چه نخواهد - این نور سرانجام طالع می‌شود و از افق گیتی سر خواهد زد. آیا شایسته نیست که باورداران حضرتش پیش از پیش در کار تدارک و زمینه‌سازی طلوع این خورشید جهان‌تاب و آن ماه شب‌افروز باشند؟ بیاید تا به جان و به جدّ، از خدا بخواهیم که:

«أَحِينَا فِي دَوْلَتِهِ نَاعِمِينَ وَ بِصَحْبَتِهِ غَانِمِينَ وَ بِحَقِّهِ قَائِمِينَ وَ

مِنَ السَّوِّءِ سَالِمِينَ.»^۲

در این بخش از نیایش، از خداوند جهان‌چهار ارزش والا را

۱. بقره (۲): ۸۸ ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ آیا هر پیامبری که از جانب خدا اوامری برخلاف هوای نفس شما آورد، از حکمش

سر می‌پیچید؟ از راه حسد گروهی را تکذیب می‌کنید و جمعی را به قتل می‌رسانید؟ ﴿

۲. مفاتیح الجنان، دعای شب نیمه‌ی شعبان.

می‌طلبیم:

● حیات و برخورداری از بی‌کران نعمت‌ها در دولتش

● اغتنام فرصت برای هواخواهی و جانب‌داری، و در یک

کلام همراه‌شدن با آن حضرت

● ایستادگی در راه حق

● راه سلامت‌گزیدن از پلیدی‌ها

دو خواسته‌ی اوّل و چهارم در ارتباط با خود ماست. در

آغازین درخواست از خدای می‌خواهیم که آن دولت را درک نموده و به

مفهوم کامل کلمه متنعم باشیم. و در جمله‌ی پایانی سلامت از گزند هر

بدی و پلیدی را برای خود می‌طلبیم.

دو خواسته‌ی دوم و سوم، به نقش ما در نسبت با آن حضرت

مرتبط است، به گونه‌ای که فرصت را غنیمت شمرده و تا سر حدّ امکان

و توان شیوه‌ی جانب‌داری حضرتش را پیش‌گیریم. در سومین

خواسته، سخن از ایستادگی و استواری و پای‌مردی و پایداری بر

حق او در میان می‌آوریم. این هر دو، می‌تواند هم در غیبت و هم در

ظهور برای ما مطرح باشد؛ یعنی این دو عرصه‌ی خدمتی تنها مربوط

به یکی از این دو دوره نیست، بلکه می‌تواند و باید که در هر دو مقطع،

شیوه‌ی جاری زندگی کسانی باشد که با نامش آشنا و با یادش

زنده‌اند و امید که ما در این زمره باشیم. حیات را جز در کنار او برای

خویش نخواهیم که:

بروای طایر میمون همایون آثار

پیش عنقا سخن زاغ و زغن باز رسان

سخن این است که ما بی تو نخواهیم حیات

برو ای پیک خبرگیر سخن باز رسان
و نیز همواره جای خالی حضرتش را در میان خود احساس
کنیم که:

ز هر گذر که گذشتم به هر کمر که نشستم
به آب دیده نوشتم که دوست، جای تو خالی
و زندگی را تنها و تنها با او و در کنار او برای خود روا بشماریم

که:

ای باد صبا اگر توانی از راه وفا و مهربانی
از من ببری خبر به یارم کان سوخته‌ی تو در نهانی
می‌مرد ز اشتیاق و می‌گفت کای بی تو حرام زندگانی
آمین یا ربّ العالمین

۲۶ راه میانه

«اعتدال» راهی ارزشی و شیوه‌ای اجرایی است که قرآن و روایات، به کارگیری آن را در نوع عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی توصیه کرده‌اند، تا جایی که اساساً بر مبنای کلام الهی:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ
وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۱

این ارزش والا، از ویژگی‌های آیین اسلام بر شمرده شده است. در این جا بحث تفسیری آیه مورد نظر نیست که مراد از امت وسط کیان‌اند و گواه واقع شدن چه کسانی مطرح شده و پیامبر ﷺ بر چه گروهی شاهد می‌باشد.

آن چه در این مقاله دنبال می‌شود، ابتدا پرداختن به توضیح

افزون تر این ارزش در عرصه های گوناگون است و سپس به روال این مجموعه، این ارزش را در ارتباط با مولایمان امام عصر ارواحنا فداه پی می گیریم.

● انفاق را در نظر بگیرید که چه آموزه ی مهم، اثرگذار، مفید و زیبای دینی است؛ امّا با این همه، مشی اعتدال و میانه روی بر آن حاکم شده است، آن جا که می فرماید:

﴿وَ انْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ﴾
﴿در راه خدا انفاق کنید و به دست خویش خود را به مهلکه
میندازید.﴾^۱

یعنی میانه روی پیش گیرید. هرچند که انفاق قدر و والایی بسیاری دارد؛ امّا خود را نیز فراموش نکنید و مشکل ساز نشوید.
● گشاده دستی ارزشی است که اسلام آن را مهم دانسته، ولی در عین حال روا نمی شمارد که در این راه افراط حاکم شود. از این رو قرآن می فرماید:

﴿وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً اِلَى عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ
الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾^۲

یعنی ثمره ی افراط پیشگی در گشاده دستی، چیزی جز ملامت و سرزنش خود و حسرت زدگی نیست. پس باید در این زمینه نیز راه میانه را پیمود.

● در همین زمینه قرآن در وصف مؤمنان و شیوه ی آنان در

زندگی می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۱

همان میانه‌روی مورد اشاره در این جا نیز مورد تأکید قرار گرفته است. با همه‌ی ارج و قدری که موضوع انفاق دارد، پیش‌گرفتن راه میانه در آن توصیه می‌شود و قرآن از این مشی اعتدال تعبیر به "قوام" - به معنی میزان، استوار و میانه - می‌نماید.

● نماز عبادتی است که در بلندای ویژه‌ای قرار گرفته است.

قرآن در آداب ادای این فریضه می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾^۲

نه در نماز خواندن صدای خود را بلند نما و نه آن‌چنان آهسته نماز را ادا کن. و راه میانه پیش‌گیر. یعنی اعتدال باید حتی در خواندن نماز، از جهت میزان صدا نیز حاکم باشد.^۳

● قرآن مجید از زبان لقمان خطاب به فرزندش چنین

می‌فرماید که:

۱. فرقان (۲۵): ۶۸: ﴿مُزْمِنًا أَنْهَنگَامَ كِهَ انْفَاقِ مِی‌نَمَایند، اسراف‌پیشگی و خشک‌دستی پیش

نمی‌گیرند، بلکه در این زمینه راه استوار میانه را پیشه می‌کنند.﴾

۲. اسراء (۱۷): ۱۱۱.

۳. در این جا قصد بیان مسأله‌ی فقهی نیست. تکلیف دقیق را باید از رساله‌ی علمیه جویا شد؛ آنچه در این مقاله مورد نظر است، نماد اعتدال در عرصه‌های گوناگون دینی است.

﴿وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾^۱

در این آیه به روشنی موضوع راه میانه در پیش گرفتن در عرصه‌های زندگی، مورد تأکید قرار گرفته است. واژه‌ی قصد در لغت به معنی متوسط و معتدل و راست به کار رفته است.^۲ مقتصد کسی است که این راه میانه را پیش گرفته و پیش می‌رود. اقتصاد، دانش و بینش و علم و عمل و به‌طور کلی روش اجرایی این کار با ارزش است. از این رو در روایت آمده که «لا هلاك مع اقتصاد: با میانه‌روی هلاکتی در کار نیست»^۳ و این امر تا بدان جا مهم شمرده شده است که در روایت چنین آمده است:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَمَهُ الْأَقْتِصَادَ.»^۴

«هرگاه خدای متعال اراده‌ی خیرسانی به بنده‌ی خویش نماید، پیش‌گرفتن مشی معتدل و میانه را در زندگی به او الهام می‌نماید.»

● محبت و عداوت، اگر از حد مجاز خود خارج شد و راه افراط در پیش گرفت، فاجعه به بار می‌آورد و فرد را تا سر حد هلاکت پیش می‌برد. از این روست که حضرت امیر علیه السلام فرمود:

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مَحَبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَال.»^۵

«دو گروه دربارهی من به هلاکت فرو می‌افتند: دوستی که راه

۲. قاموس قرآن ۶: ۸.

۱. لقمان (۳۱): ۲۰.

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام، غرر و درر، ح ۱۰۵۳۶.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار شماره‌ی ۱۱۷.

۴. همان، ح ۴۱۴۸.

غلو در پیش گرفته و دشمنی که راه بدخواهی، علو و سرکشی و از حد گذراندن را پیشه‌ی خود ساخته است.»

اگر دوست‌دار علی علیه السلام حضرتش را به واقع - آن سان که بودند - بشناسد و دوست بدارد، هرگز در دام غلو نمی‌افتد؛ چه رسد که آن بنده‌ی والای خداوند را به غلط خدا بنامد. دشمن علی علیه السلام نیز اگر راه اعتدال - حتی در همان دشمنی خویش - پیش گیرد و به دام سرکشی نیفتد، هرگز حضرتش را مستوجب لعن و طرد و سب نخواهد دانست. در این صورت، علو و غلو در دو سوی میانه‌روی قرار دارد؛ ارزشی که به آن توصیه شده‌ایم و ضد ارزش‌هایی که به شدت از آن‌ها منع گردیده‌ایم.

به هر حال، این مقوله - یعنی مطالعه و ملاحظه‌ی مشی اعتدال در زمینه‌های گوناگون - امری نیست که به همین مختصر پایان یابد، بلکه می‌طلبد که با دقت و در تمام عرصه‌ها مورد مطالعه قرار گیرد، تا آن‌گاه مشخص شود که حکمت آیه‌ی ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ چیست و چرا از اسلام و امت اسلام با این ویژگی بارز تعبیر شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مِضْلَةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ هِيَ

الْجَادَّةُ.»^۱

«گرایش به چپ و راست موجب گم‌راهی شده و جاده همان

راه میانه است.»

اما قصد از این مقدمه - که کمی هم به طول انجامید - چه بود؟
از ویژگی های امام عصر علیه السلام و نظامی که حضرتش در میان
مردم جوامع مختلف برپا می دارد، همین مشی اعتدال و میانه روی
است، تا آن حد که این موضوع همانند معیاری ارزنده و مهم تلقی
شده که همگان موظف به انطباق خویش با آن می باشند. در یکی از
نیایش های مربوط به آن حضرت، از خدا چنین درخواست می نمایم:
«اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِنَا عَلِيٍّ يَدَيْهِ مِنْهَاجِ الْهُدَىٰ وَالْمَحْجَةِ
الْعُظْمَىٰ وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَىٰ الَّتِي يَرْجِعُ إِلَيْهَا الْغَالِي وَالْغَالِيَّةُ
يَلْحَقُ بِهَا التَّالِي.»

این جمله به خوبی راه و رسم امام عصر علیه السلام را نشان می دهد که
حضرتش چگونه با ضد ارزش هایی از ردیف اسراف و تبذیرها،
تندروی ها و گندروی های بی مورد، گشاده دستی های بیهوده و
خست های ناروا و اساساً تمامی نمادهای مخالف اعتدال و میانه روی
روبه رو شده آن ها را در هم می کوبد. در مقابل، بساط و بنیان عدل و
اعتدال در تمامی عرصه ها را گسترانیده و بنا می نهد. یعنی بار دیگر
همان ویژگی «أُمَّةً وَسَطًا» را که قرآن روی آن تأکید اکید به عمل
آورده بود، حیاتی تازه بخشیده از نو زنده می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بر این واقعیت به شدت پای
می فشارند، آن جا که می فرمایند:

«نَحْنُ النُّمُرُقَةُ الْوَسْطَىٰ بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَالْغَالِيَّةُ يَرْجِعُ

الغالی»^۱

«ما راه و جایگاه میانه و حدّ وسط (مسیر هموار و نرم) هستیم که دنبال افتادگان باید به ما ملحق شوند و پیش افتادگان باید به سوی ما بازگردند.»

روشن است که تنها این چنین تشیّع و پیروی است که می‌تواند ما را به مقصد رساند.

به هر حال، اینک که امام عصر علیه السلام در زمان ظهور، با برنامه‌های خویش ما را به این راه میانه خواهند کشید، چه بهتر که ما پیش از آن، با الهام از آیات و روایات و سیره‌ی پیشوایان دین، خود را آماده‌ی چنین اصلاح ساختاری در هر دو عرصه‌ی فکر و عمل بنماییم و بکوشیم تا همواره مشی اعتدال بر ما حاکم گردد. نباید اجازه ندهیم که دو حالت نابه‌جای افراط و تفریط بر افکار و اعمال ما سایه بیندازد، به طوری که از میانه‌روی بازمانیم و در نتیجه فرصت کوتاه عمر را در آزمایش اندیشه‌های چپ و راست و گرایش‌های فکری و عملی به این سوی و آن سوی تباه کنیم.

اگر یقین داشته باشیم که امام عصر علیه السلام راه اعتدال پیش خواهند گرفت و با هرگونه تندروی و کندروی برخورد خواهند نمود - که قطعاً چنین خواهد شد - به یقین ما نیز به هیچ دلیل و بهانه‌ای با امواج خروشان ناشی از این افراط و تفریط‌ها هم‌راه نخواهیم شد و هرگز به خود اجازه نخواهیم داد که گامی فراتر از «راه میانه»، «راه

قصدها، «راه وسط» و «راه عدل» برداریم؛ چرا که به جدّ باور داریم که راه و رسم پیشوایمان چنین است. به امید آن روز که خود از نزدیک، شاهد این عمل کرد زیبا در پهنه‌ی گیتی باشیم.

پیشوای عادل - پدر صالح

● اصطلاح «مستجاب الدعوه» را شنیده‌ایم. فردی که دارای این ویژگی است، خواسته‌هایش در پیشگاه خدا جایگاهی دارد و معتبر است و به اصطلاح تیر دعایش به هدف می‌نشیند. عرصه‌ی نیایش، پهنه‌ی بسیار گسترده‌ای است که شناخت و دست‌رسی به تمامی کرانه‌های آن دشوار می‌نماید. در مجموعه‌های روایی شیعه بخش‌های مفصلی به موضوع دعا اختصاص یافته که در مباحث مختلف مربوط به آن، سخن به میان آورده شده است.^۱ ملاحظه‌ی فهرست ابواب مربوط در این مجامیع روایی، خود نشان‌دهنده‌ی جایگاه والای نیایش در ساحت دین می‌باشد.

۱. به عنوان نمونه، کتاب الدعاء کافی و مجلدات ۹۱ و ۹۲ مجموعه‌ی ارزنده‌ی بحار الأنوار را می‌توانید بنگرید.

در میان این عناوین، دو سر فصل به چشم می خورد: «آنان که دعایشان مستجاب می شود» و «آنان که دعایشان راه به جایی نمی برد و مستجاب نمی گردد». هر دو گروه در روایات، دسته بندی و نام برده شده اند.^۱ پرداختن به آن، خود بحث مفصلی می طلبد که خارج از حوصله ی این مختصر و موضوع این مجموعه می باشد. آنچه در این مقال دنبال می شود، آن است که بنا به روایات، از جمله کسانی که تیر دعایشان به دقت تمام به هدف می نشیند و مستجاب می شود، دو گروه زیرین می باشند:

۱- الإمام المقسط

۲- الوالد الصالح

«پیشوای عادل و پدر صالح» در شمار کسانی هستند که درخواست آنان در پیشگاه خدای متعال مستجاب می شود و به فرموده ی امام باقر علیه السلام:

«از خدای بزرگ مخفی نمی ماند و حایل و حجابی میان دعای این دو و پروردگار متعال قرار نمی گیرد.»^۲

با کمی دقت می توان دریافت که امام عصر علیه السلام این هر دو ویژگی را با هم دارا می باشند.

● از امام علیه السلام در روایات به عنوان «الوالد الشفیق» تعبیر شده است^۳ و این در حالی است که بنا به روایت معروف «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا

۱. مشروح این بحث را می توانید در کتاب بر بساط نیایش، تألیف همین نویسنده، صفحات ۷۲ - ۷۹

مطالعه نمایید. ۲. کافی ۲: ۵۰۹، ح ۲.

۳. امام رضا علیه السلام. اصول کافی ۱: ۲۸۶، مجموعه ی ۴ جلدی مترجم.

هَذِهِ الْأُمَّةُ»^۱، پیامبر ﷺ و علی عليه السلام - و بالتبع تمامی ائمه‌ی طاهرین عليهم السلام بنا به صریح بیان رسول اکرم ﷺ - نقش پدر را برای این امت عهده، ار می‌باشند. در روایات گاهی تصریح به این امر - یعنی نقش پدری - برای پیامبر ﷺ به عمل آمده، آن جا که می‌فرماید:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَبَ لِكُلِّ أُمَّةٍ»^۲

گاهی با مددگیری از بیان قرآنی پیرامون همسران پیامبر ﷺ که آنان را مادران مؤمنان قلمداد کرده، پیشوایان دین چنین فرموده‌اند که «أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَهُوَ أَبُو لَهُمْ»^۳ و گاهی دیگر به استناد موضوع اولویتی پیامبر ﷺ بر مؤمنان گفته شده است که: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ... وَهُوَ أَبُو لَهُمْ»^۴.

به هر حال، این که پیامبر و علی عليه السلام و نیز ائمه‌ی معصومین عليهم السلام نقش پدر را بر امت عهده دارند، موضوعی نیست که نیاز به ارائه‌ی سند چندانی داشته باشد. این موضوع آن قدر روشن بوده که مردم نیز چنین تلقی داشته‌اند.

به عنوان نمونه پیامبر اکرم ﷺ گروهی از اهالی یمن را در میان صفوف مردم مسلمان می‌فرستد و از آن‌ها می‌خواهد که بین ایشان جانشین حضرتش را بیابند. این گروه هیچ گونه شناختی نسبت به حضرت امیر عليه السلام نداشتند، اما با ارائه‌ی طریق‌هایی که حضرت رسول ﷺ - به استناد آیات قرآن و به صورت کلی و نه مصداقی - به

۲. بحار الأنوار ۱۶: ۹۵، ح ۷.

۱. بحار الأنوار ۲۳: ۲۵۹.

۴. تهذیب الاحکام ۴: ۱۴۹.

۳. همان ۹۲: ۶۲، ح ۸.

عمل آورده بود، سرانجام علی علیه السلام را در میان جمعیت شناسایی کرده و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. آنان در بیان مبنای این انتخاب صحیح خود اظهار داشتند که:

«كَأَنَّهُ لَنَا أَبٌ وَ نَحْنُ عِنْدَهُ بَنُونَ.»^۱

«گویی او پدر ما است و ما نزد وی چونان فرزندان می باشیم.»

خلاصه این که در منطق دین، از پیامبر و امامان علیهم السلام به عنوان پدران امت یاد شده است. امروز عهده دار این نقش نسبت به امت اسلامی، امام عصر علیه السلام است که در جایگاه پدر امت استقرار دارد. شاید یکی از رمزهای نامیده شدن شیعه در دوران غیبت به «ایتام آل محمد» نیز همین قطع شدن ارتباط ظاهری میان فرزندان با پدر گرامی شان در دوره ی پنهانی آن حضرت می باشد؛ همان طور که روایات نیز به روشنی گویای این مطلب می باشند.^۲

● بنا به معرفی هایی که مدارک دینی از امام عصر علیه السلام به عمل می آورند، حضرتش رهبری الهی است که در اوج عدل پروری و ظلم ستیزی قرار دارند. استقرار در بلندای دادگری و قسط، از عمده ترین ویژگی های آن حضرت است؛ چندان که نیازی به توضیح افزون ندارد. همه جا مشخصه ی نظامی که آن حضرت بنیان می نهند، قسط و عدل بیان گردیده است. آن حضرت با پشتوانه ی الهی

۱. مشروح این روایت را در تفسیر برهان ۱: ۳۰۵ و نیز کتاب قرآن خاستگاه ولایت، تألیف همین

نویسنده، صفحات ۳۳ - ۳۸ بنگرید. ۲. بحار الأنوار ۲: ۶، ح ۱۱.

طرحی نو درمی‌اندازد و جهانی را - کران تا کران - از داد و دادگری آکنده می‌نماید، تا آن‌جا که هیچ نمادی از ظلم و ستمگری در جامعه‌ی انسانی به چشم نخواهد خورد و برجای نماند. بدین‌سان یک‌بار دیگر «عدل علی علیه السلام» نه تنها در خاطره‌ی انسان‌ها شکل می‌گیرد، که تمامی آن در خارج نیز محقق می‌شود.

● اینک ماییم و این «پیشوای عادل و پدر صالح» که در آغاز مقال گفتیم خداوند دعای این گروه را پذیراست و اگر آنان دعایی کنند، به یقین به هدف اجابت خواهد رسید. امام عصر علیه السلام یک تنه، هم پیشوایی عادل و هم پدری صالح برای قاطبه‌ی امت می‌باشند. این دو ویژگی در ایشان جمع آمده است. آیا می‌توان بلندای دو واژه‌ی عدل و صلاح را جز در شخص و شخصیت آن حضرت متجلی دید؟ و آیا عدالت و صلاحیت به مفهوم کامل خود، تنها و تنها در این «پیشوای عادل - پدر صالح» خلاصه نمی‌شود؟

اگر چنین است - که هست - پس چه بهتر که خویش را در معرض دعای حضرتش قرار دهیم؛ چرا که بی‌تردید اگر او برای ما دعا کند، اوجی وصف ناشدنی در پیشگاه قرب حق - تعالی - خواهیم یافت. به‌راستی آیا می‌توانیم نهال این امید را در سرزمین دل‌های خویش پیروانیم، تا آن‌جا که به بار بنشیند و برگ و بر و شاخه و ثمر دهد؟

باروری این نهال، آن‌جا ممکن است که در یک نگاه و اقدام واقع‌بینانه ملاحظه‌ی آلودگی و تهی‌دستی که عرصه‌ی زیست را بر بسیاری از ما تنگ کرده، سبب نشود که خویش را به دست خود، از

این خیر کثیر محروم نموده و در معرض قرار ندهیم؛ چرا که اگر آلودگی ظاهری و باطنی بخواهد سدّ راه شود، زبان حال و قالمان این است که:

گر من آلوده دامن‌ام، چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست
و چنان چه تهی دستی مادّی و معنوی پای در میان گذارد،
خواهیم گفت:

فقر ظاهر مبین که حافظ را سینه، گنجینه‌ی محبّت اوست
سپاس خدا را که از این گنجینه در درون خویش برخورداریم.
از این رو اگر به جدّ و جهد بر سر آن باشیم که خویش را در منظر او
قرار دهیم، چه بسا که این خود باعث شود که راه صلاح و اصلاح و
آراستگی و پیراستگی پیش گیریم تا آن جا که محبوب او شویم. این
امر چندان بعید نیست، ضمن این که سخن نه بدان معنی است که ما
ارزش یافته‌ایم، بلکه اوست که کانون مهر و محبّت و عاطفه و
انسانیت است، به شرط آن که ما صدق نشان دهیم و صلاح پیشه کنیم.
آیا به واقع چنین هستیم؟ اگر تاکنون چنین نبوده‌ایم، آیا اینک کاری
خواهیم کرد که جلب نظر و عنایت ویژه‌ی حضرتش را بنماییم؟ تا
آن جا که حتّی یک بار برای ما هم از خدا بخواهد که: «اللَّهُمَّ اِنَّ شَيْعَتَنَا
مَنَا...»^۱

۱. اشاره به داستان تشرّف سیدابن طاووس در سرداب سامرا به حضور آن حضرت و گزارش مناجات امام عصر علیّه السلام. (محدّث نوری، الجنة المأوی، حکایت ۵۵. رجوع شود: بحار الانوار ۵۳: ۳۰۲).

گزارش ۲۸

” آن روز در کنار امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودیم. خانه‌ی ایشان پُر از جمعیت بود. در این هنگام پیرمردی عصا زنان وارد شد و در آستانه‌ی در ایستاد. ابتدا به آن حضرت سلام کرد و آرام گرفت. امام علیه السلام پاسخ سلام او را دادند. آن‌گاه پیرمرد فرتوت روی به جمعیت آورد و به همه‌ی حاضران سلام کرد و ساکت شد. مردم نیز پاسخ سلام او را دادند. وی سپس روی به امام باقر علیه السلام نمود و از ایشان درخواست نمود که او را نزدیک خود آورند.

آن‌گاه چنین گفت: خدا مرا فدای شما کند، من شما را دوست می‌دارم و دوست‌دار دوستان شما نیز هستم و - به خدا سوگند - این دوستی و علاقه‌مندی من، چه به شما و چه به دوستانتان به انگیزه و طمع دنیوی نیست؛ هم‌چنین کینه‌ی دشمنان شما را در دل دارم و از آنان بیزار می‌جویم و - به خدا سوگند - این دشمنی هم به خاطر

خصومت شخصی میان من و آنان نیست. به خدا قسم من حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می‌شمارم و چشم‌انتظار برپایی امر شما هستم. ای به فدایت، آیا بر من امیدی می‌رود؟

حضرت فرمودند: «نزد من بیا.» او چنین کرد و تا آن جا پیش آمد که حضرت او را در کنار خود نشانند. آن‌گاه به او فرمودند: «پیرمرد، همین سؤال را که تو امروز با من مطرح کردی روزی دیگر فردی با پدرم علی بن الحسین علیه السلام مطرح نمود. پدرم در پاسخ به او گفت: تو اگر با چنین حالتی چشم از جهان فروبندی، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان و حسنین علیهم السلام و بر من وارد خواهی شد، در حالی که قلبت را اطمینان و آرامش و راحت و سُورور و آسودگی فرا گرفته و چشمت روشن می‌شود و آن‌گاه که جانت به لب رسد ملائکه خداوندی با روح و ریحان به استقبال تو خواهند آمد. و اگر بر همین منوال که گفتی، باشی و زنده بمانی، خود روشنی چشم خویش را می‌بینی و سرانجام هم با ما در بالاترین درجات بهشت جای خواهی گرفت.»

پیرمرد از سرِ شگفتی، بار دیگر جویای پاسخ سؤال خود شد و حضرتش نیز دیگر بار همان سخنان خود را تکرار فرمودند. این بار پیرمرد با حالت استفهامی گفت: یعنی اگر من بمیرم، بر پیامبر و امیرمؤمنان و حسنین و علی بن الحسین علیهم السلام وارد خواهم شد و قلبم آرامش و اطمینان می‌یابد و هنگام جان‌به‌لب‌رسیدن با روح و ریحان مورد استقبال فرشتگان بلندمرتبه‌ی خداوند قرار می‌گیرم و اگر در این جهان بمانم، روشنی چشم خواهم یافت و سرانجام با شما در بالاترین درجات بهشت جای خواهم گرفت؟

حضرت باقر علیه السلام سخنان او را تأیید فرمودند. وقتی پیرمرد از این مسأله اطمینان یافت، صدای خود را به گریه بلند نمود و آن چنان های‌های کریست که بر زمین افتاد. با دیدن این صحنه فریاد گریه‌ی حاضران، مجلس را فرا گرفت. در این هنگام حضرت باقر علیه السلام پیش آمد و با دست خویش پلک‌ها و مژه‌های پیرمرد را از قطرات اشک پاک نمود.

آن‌گاه پیرمرد سر بلند نمود و از حضرت باقر علیه السلام درخواست کرد تا دستشان را به او بدهند. وقتی حضرت چنین کردند او دست حضرت را گرفته و بوسید و بر چشم و چهره‌ی خویش نهاد و پیراهنش را به کناری زد و دست امام علیه السلام را بر صدر و سینه‌ی خود نهاد. پیرمرد پس از بازیافتن آرامش برخاست و خدا حافظی کرد و به آرامی راه خود را پیش گرفت، در حالی که امام علیه السلام با نگاه خویش او را بدرقه می‌نمودند. آن‌گاه حضرتش روی به حاضران کرده و فرمودند: «اگر کسی دوست دارد فردی از اهل بهشت را بنگرد، این مرد را نظاره کند.»^۱

روایتگر این گزارش، حکم بن عتیبه است، که آن را از یکی از نشست‌های خود و جمعی دیگر با امام باقر علیه السلام روایت کرده و در پایان آن می‌گوید: من هرگز چنین مجلسی پر احساس ندیده بودم. این سخن حاکی از حال و هوای روحانی حاکم بر آن جمع می‌باشد. به نظر شما، جان کلام و نقطه‌ی اصلی این گزارش را در کجا

۱. بحار الأنوار ۴۶: ۳۶۱ (مرحوم مجلسی این روایت را از کتاب شریف کافی نقل می‌نماید).

باید جست و جو کرد؟ این همه تکریم از این پیرمرد، به چه انگیزه و در ارتباط با چه مسأله و یا مسائل مهمی صورت می‌گیرد؟ بار دیگر خلاصه‌ی متن گزارش را بنگرید تا پاسخ این پرسش‌ها را بیابید.

- دوستی خاندان پیامبر ﷺ «أَحَبُّكُمْ»
- دوست‌داریِ دوستان ایشان «أَحَبُّ مَنْ يَحِبُّكُمْ»
- نفی انگیزه‌ی طمع دنیوی در این دوستی «وَ اللَّهُ مَا أَحَبَّكُمْ وَ أَحَبُّ مَنْ يَحِبُّكُمْ لَطَمِعَ فِي دُنْيَا»
- دشمنی با دشمنان این خاندان «وَ أَنِّي لَأَبْغُضُ عَدُوَّكُمْ»
- بیزاری‌جستن از آنان «وَ أBRَأُ مِنْهُ»
- نفی انگیزه‌های شخصی در این دشمنی «وَ اللَّهُ مَا أَبْغَضَهُ وَ أBRَأُ مِنْهُ لَوْ تَرِ كَان بَيْنِي وَ بَيْنَهُ»
- پای‌بندی به حلال و حرام دین بر مبنای تعیین خاندان پیامبر ﷺ «وَ اللَّهُ إِنِّي لِأَحَلُّ حلالِكُمْ وَ أَحْرَمُ حرامِكُمْ»
- انتظار امر خاندان پیامبر (برپایی دولت کریمه‌ی ایشان) «وَ أَنْتَظِرُ أَمْرَكُمْ»

بدین ترتیب پیرمرد در ارائه‌ی اعتقاد خویش به پیشگاه امام علیؑ روی هشت نکته‌ی بارز دست گذاشته است. موضوع پایانی از این مجموعه، مسأله‌ی انتظار فرج و چشم‌به‌راهی است که بی‌نسبت به آینده‌ی اسلام و جهان ابراز می‌دارد.

از منظر دیگر، جامعیت این مجموعه‌ی اعتقادی را می‌توان از ترسیمی که امام باقر علیؑ از پی‌آمد چنین باورهایی ارائه فرموده‌اند نیز به‌دست آورد، تا آن‌جا که بنا به فرموده‌ی ایشان، این مجموعه‌ی

اعتقادی حیات و ممات فرد را پوشش می‌دهد و از دنیا تا آخرت او را فرا می‌گیرد، وی را بر این بلندای زیبا جای می‌دهد که چنین فردی از چنان قرب جواری با پیشوایان دین بهره‌مند می‌شود که به بیان ایشان، پیرمرد «تَكُونُ مَعَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى: با ما در بالاترین درجات بهشت خواهد بود.»

به‌راستی محبت‌ورزی خالص و به‌دور از طمع دنیوی و دوستی خالصانه، چه کیمیای ارزشمندی است که اگر به پای این بزرگواران نثار شود، چنین بار و بری می‌دهد؟ و مگر بیزاری جستن خالصانه - آن‌هم بی‌هیچ انگیزه‌ی شخصی - از دشمنان سوگندخورده‌ی آنان چه می‌کند که سرانجام جایگاهی چنین والا هم در دنیا و هم در آخرت برای فرد تدارک می‌بیند؟ آری، «هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ؟»^۱ آیا ایمان جز دوستی و دشمنی است؟ جز محبت‌ورزی و عداوت خالصانه در را، خداست؟

حرام اهل بیت را حرام دانستن و حلال ایشان را حلال دانستن نشانه‌ی شناخت امام و موضوع امامت در جایگاه واقعی آن است، چنان که چشم‌انتظاری برقراری دولت حقّه‌ی آنان موضوعی کلیدی در باورهای اساسی شیعی است. دو موضوع دوستی با تبار رسول خدا ﷺ و بیزاری از دشمنان خاندان پیامبر ﷺ تجلّی دل‌سپردن به آن‌همه توصیه‌های حضرتش در این زمینه است. دو موضوع بعدی نیز یعنی شناخت امام در جایگاه واقعی و چشم‌انتظاری برای برپایی

دولت کریمه‌ی این خاندان، دقیقاً ساختار اعتقادی و بینش اجتماعی و آینده‌نگری شیعه را شکل می‌دهد. رواست که ما به عنوان شیعه‌ی منتظر این هر دو را مهم شمرده و روی آن سرمایه‌گذاری کنیم و تنها در این صورت است که راه و رسم تشیع را به‌جا آورده‌ایم.^۱

پیرمردی که گزارش حالش را شنیدید، مجموعه‌ای را به عنوان عقاید خویش ارائه می‌دهد و امام روی آن‌ها صحّه می‌گذارد که دو بُعد احساس و عاطفه از یک سو و عقل و منطق دینی از سوی دیگر در این مجموعه به خوبی و روشنی تام و تمام متجلی است. این مطلب به ما می‌آموزد که ساختار فکر و احساس ما چگونه باید شکل بگیرد. نکته‌ی جالب توجه دیگر نیز همان «زمینه‌سازی»^۲ است که امامان علیهم‌السلام درباره‌ی حضرت مهدی علیه‌السلام و اشاعه‌ی فرهنگ انتظار، از سال‌ها پیش از تولّد ایشان بدان اهتمام داشته‌اند که داستان پیرمرد، نمونه‌ی گویا و روشنی از این اقدام می‌باشد.

راستی آیا ما نیز امام زمانمان را دوست داریم؟

ما نیز دوستان ایشان را دوست داریم؟

ما نیز دشمنان ایشان را دشمن می‌داریم؟

مانیز از آنان که آگاهانه و از ره‌گذر عداوت، پاس امامت

۱. رجوع دوباره به برخی مقالات پیشین مرتبط با موضوع این مقاله از جمله گفتارهای: محبت،

چشم‌انتظاری، زمینه‌سازی، حقوق پیشوایی، زمینه‌ی درک بهتر و بیش‌تر این مقاله را فراهم می‌آورد.

۲. مقاله‌ی شماره‌ی ۱۲ زیر همین عنوان، به تفصیل ناظر به همین زمینه‌سازی است که پیشوایان دین،

از دیرزمان در موضوع انتظار امر امام عصر علیه‌السلام آن را شیوه‌ی تربیتی خود در ارتباط با مردم قرار داده

حضرتش را نداشته‌اند بیزاری می‌جوئیم؟

ما نیز در این میدان، خالص و خالی از هر طمع و حساب
شخصی گام برمی‌داریم؟

ما نیز در زیارت آل یاسین خطاب به حضرتش می‌خوانیم:
«من دوست دار شمایم، از دشمنانتان بیزاری می‌جوئیم. حق آن است
که شما بر آن رضایت دهید و باطل آن است که شما از آن خشمگین
باشید. معروف آن است که شما امر کنید و منکر آن است که شما از آن
نهی نمایید.»^۱ آیا در هنگام بیان این کلمات، به یاد می‌آوریم واقعه‌ای
را که حکم بن عتیبه از دوران امام باقر علیه السلام گزارش کرده است؟

و آیا تاکنون فرصت کرده‌اید که عرض اعتقادی این چنین در
پیشگاه امام عصر علیه السلام داشته باشید؟ و ای کاش که آن چه را پیرمرد از
امام پنجم علیه السلام شنید، شما نیز به گوش جان نیشیده باشید.

گوارایتان باد!

۱. مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین، بخش پایانی قسمت اول.

حیرت چرا؟ ۲۹

در جای جای این مجموعه هرگاه فرصت و مناسبتی یار راه شد، سر در میان نیایش‌ها بردیم و از آن میان، جمله‌ای را بیرون کشیده و از سرِ دقت آن را نگرستیم؛ باشد که راه یابیم و به راه آییم. در این مقاله نیز چنین شده و کار روی یکی از بخش‌های زیارتی دیگر صورت گرفته است. در آغاز، این قسمت را خطاب به امام عصر علیه السلام با هم می‌خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ الْحَقُّ الثَّابِتُ الَّذِي لَا عَيْبَ فِيهِ وَ أَنْ وَعَدَ اللَّهُ
فِيكَ حَقًّا، لَا أَرْتَابُ لِطَوْلِ الْغَيْبَةِ وَ بَعْدِ الْأَمَدِ، وَ لَا أَتَحَيَّرُ
مَعَ مَنْ جَهَلَكَ وَ جَهَلَ بِكَ، مُنْتَظِرٌ مُتَوَقِّعٌ لِأَيَّامِكَ.»^۱
«شهادت می‌دهم که شما حق ثابتی هستید که هیچ عیب و

۱. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام.

کاستی در آن راه ندارد و به یقین که وعده‌ی خداوندی
 درباره‌ی شما حق است. من تردیدی در درازی دوران غیبت
 و طول مدّت آن ندارم و با آنان که تو را نشنخته و به جایگاه
 ولایت آگاهی ندارند همراهی نمی‌کنم و دچار حیرت و
 سرگردانی نیستم. همواره منتظر و لحظه‌شمار دوران ظهور
 شما هستم.»

در این بخش، حقایق چندی به چشم می‌خورد:

● ابتدا سخن از چگونگی باوری است که شیعه‌ی خالص و
 ناب به آن حضرت باید داشته باشد و به تمام وجود گواهی دهد که
 حضرتش در بلندای حق - بی‌هیچ عیب و نقص و در کمال ثبوت -
 قرار دارد. این سخن ساختار اعتقادی و باور فرد را شکل می‌دهد که
 سزا و رواست تا پیشوای خود را در چه درجه‌ای از اوج و کمال ببیند.
 آنگاه باید بکوشد تا در حدّ امکان، خود او نیز پرواز یابد، روی دل
 به دل‌دار نماید، سر بر آستان وی ساید و در حدّ خویش اوج گیرد.

● سخن دیگر، یادآوری این حقیقت است که فرد، پیشوای
 خود را تجلی و مصداق وعده‌ی حقّ خداوندی بداند. از این رو، به او
 می‌پردازد، با حضرتش سخن می‌گوید، راز دل بر ملا می‌کند و قصّه‌ی
 دل پُرغصّه‌ی خود باز می‌گوید. این حرکت، تنها در حال و هوای
 احساسی شاعرانه و پرواز در پهنه‌ی خیال نیست، که به ملاحظه‌ی
 قدرت پردازش شاعر، هر چه بیش‌تر و بیش‌تر اوج گیرد تا آن‌جا که
 گاهی از سر گشاده‌دستی امّا به واقع در نهایت تهی‌دستی و ناتوانی «به
 خال هندویش بخشد سمرقند و بخارا را»

نه، چنین نیست و سخن از خیال‌پردازی در میان نیست، بلکه سخن از واقعیتی ملموس و انکارناپذیر است که وعده و اراده‌ی خداوندی را به عنوان دو عامل قوی و کارساز در جهان هستی پشتوانه‌ی خود دارد. و کدام قدرت است که بتواند به معارضه با این دو حقیقت الاهی قد برافرازد و کمر راست نماید؟

● این سروده‌ی دل‌های مشتاق حضرتش می‌باشد که:

هرگز گمان مبر ز خیال تو غافل‌ام گر مانده‌ام خموش خدا داند و دلم
و این ترنم باور ریشه‌دار آنان است که: من و تردید؟ خدا
نکند. بلکه فراتر از این‌ها که گفته شد، اساساً:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را؟ کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را؟
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را^۱
بدین سان و با چنین باور و احساسی دیگر جایی برای
پدیده‌ی تردید و دودلی نسبت به آن عزیز باقی نمی‌ماند؛ هر چند که
دوره‌ی هجران به طول انجامد. این جاست که می‌گوییم: «حیرت
چرا؟»

● حیرانی میوه‌ی تلخ نادانی است. آنان که او را در جایگاه
والایش به درستی شناخته و مبانی معرفتی خود را سامان داده‌اند،
فرشیانی هستند که اینک پای بر عرش نهاده‌اند و در آن بلندا دیگر
جایی برای حیرانی باقی نمی‌ماند. این است که به جدّ می‌گویند:

«من هم‌پای ناآشنایان به شما و ناآگاهان از قدر و منزلت شما
دچار سرگردانی نیستم.»

● در نتیجه اعتقاد به شخصیتی والا بی‌هیچ عیب و کاستی،
باور به این حقیقت که او تجلی‌گاه تحقق وعده‌ی الهی است، برای
باورمندان راستین آن‌چنان ظهور و بروز آشکار دارد که غیبت را
نزد ایشان در جایگاه ظهور نشانده^۱ و دیگر هیچ جایی برای تردید و
حیرانی باقی نگذاشته است. از این رو، چنین انسان‌هایی والا قدر، از
سر جان می‌گویند که:

«منتظر متوقع لِأَيَّامِك.»

«چشم‌به‌راه‌ام و برای رسیدن دوران شما لحظه‌شماری
می‌کنم.»

خلاصه آن‌که اگر با دقت بنگریم، خواهیم یافت که دست‌آورد
روشن و گران‌قدر نیایشی که بدان اشاره رفت، شکل‌گیری باوری
ریشه‌دار در عمق وجود است، به طوری که هیچ عامل مخرب و
تهدیدکننده‌ای یارای آسیب‌رسانی به ریشه‌های آن ندارد. بدین‌سان
از شخص، منتظری استوار و چشم‌به‌راه و گوش‌به‌زنگ، به مفهوم
واقعی آن، می‌سازد و تحویل می‌دهد. امروز جامعه‌ی ما مردان و
زنانی این‌چنین را می‌طلبد تا مشتاقانه و با تلاشی پی‌گیر فضای
جهان را آماده‌ی شنیدن آن سروش غیبی نمایند. اینک آیا شما با این

۱. اشاره به قسمتی از حدیث اباخالد کابلی از امام سجّاد علیه السلام که می‌فرمایند: «چشم‌به‌راهان واقعی
امام عصر علیه السلام دارای آن‌چنان عقل و بینشی خداداد هستند که: ما صارت بِه الغیبة عندهم بِمَنْزِلَةِ
المشاهدة: غیبت نزد آنان مانند ظهور و دیدار آشکار شده است.» (کمال‌الدین ۱: ۳۲۰)

حیرت چرا؟/ ۱۸۷

خیل مشتاق هم گام شده اید؟

مشاقتی و مہجوری



ما درد فراق دیدہ بودیم
افسانہی غم شنیدہ بودیم
اما غم تو جگرگداز است
دردی است کہ قصہاش دراز است

● لقب ویژه‌ی امام عصر علیہ السلام را همه می‌دانیم؛ همان واژه‌ای کہ با شنیدنش از جای برمی‌خیزیم و بہ ساحت آن عزیز ادای احترام می‌نماییم. پیشوایان دین، کلمہ‌ی «قائم» را نشان آن دانستہ‌اند کہ:
«او بعد از آن کہ یادش از خاطره‌ها محو شد و بسیاری از قائلین بہ امامتش از این موضوع دست شستند، قیام خواهد نمود.»^۱

۱. امام جواد علیہ السلام: «لأنَّه يقوم بَعْدَ مَوْتِ ذِکْرِهِ وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ.» (کمال‌الدین ۲: ۳۷۸).

(در همین جا شاید بتوان با کمی دقت در تفاوت بار فرهنگی کلمہ‌ی «قائل» با واژه‌هایی همانند

البته در تفکر شیعی - بنا به اراده‌ی طریقی که از سوی امامان بزرگوار به عمل آمده - این واژه در کلیت خود به تمامی معصومین اطلاق می‌شود؛ چرا که خود فرموده‌اند:

«هیچ یک از ما نیست، مگر آن که قائم به امر خداوندی است

و راه‌نما به سوی دین پروردگار می‌باشد.»^۱

اما با توضیحاتی که خود در روایاتی از این دست داده‌اند کاربرد اختصاصی این واژه برای امام عصر علیه السلام را - به ملاحظه‌ی مأموریت سنگینی که حضرتش عهده‌دار می‌شوند - بیان کرده‌اند.

● واژه‌ی «منتظر» نیز وضعیتی مشابه دارد. در ادامه‌ی همان

روایت که در آغاز مقال بدان اشاره رفت، به بیان چرایی کاربرد این کلمه درباره‌ی حضرت مهدی علیه السلام پرداخته شده و این چنین آمده که:

«زیرا او دارای غیبتی است که دوران آن بسیار به درازا

می‌انجامد. مردم پاک‌نهاد و خالص، قیامش را انتظار

می‌کشند و اهل تردید، او را منکر می‌شوند. مخالفان، یادش

را به سخره می‌گیرند. دروغ‌پردازان به دروغ تعیین وقت ظهور

می‌کنند. شتاب‌زدگان در این میدان هلاک می‌شوند و آنان که

تسلیم خدا هستند نجات خواهند یافت.»^۲

دقت در این بخش حدیث، بیانگر چگونگی عکس‌العمل

گروه‌های مختلف و موضع‌گیری‌های آنان در قبال مسأله‌ی غیبت

«مؤمن»، «موقن» و نظایر آنها نتیجه گرفت که این بازگشت، ثمره‌ی تلخ ریشه‌نداشتن این باور در

عمق وجود فرد می‌باشد. به همین جهت است که امام علیه السلام واژه‌ی «فائل» به معنی گوینده - و نه موقن

به مفهوم صاحب یقین و مؤمن به معنی صاحب ایمان - را در کلام خود به کار برده‌اند.

۲. همان.

۱. همان؛ کافی ۲: ۴۸۶ - ۴۸۷.

می‌باشد. ابتدا در یک تقسیم‌بندی کلی، سخن از دو گروه معتقد و ناباور در میان می‌آید؛ با این ترتیب که باورداران غیبتش را خالصانه و از سر تسلیم به امر خداوند پذیرفته و ظهورش را بی‌صبرانه انتظار می‌کشند و بدین‌سان راه یافته و از این معرکه جان سالم به‌در می‌برند. اما ناباوران خود به گروه‌های چهارگانه‌ی «مرتایون»، «جاحدون»، «وقآتون» و «مستعجلون» تقسیم می‌شوند. گروه اوّل با ردّ و انکار، گروه دوم با مسخره و استهزا، گروه سوم با دروغ‌پردازی با این مسأله روبه‌رو می‌شوند و گروه چهارم با این شتاب‌زدگی که پیش گرفته‌اند، سرانجام به ورطه‌ی هلاکت درمی‌افتند.

● در روایت است که امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

«آن‌گاه که خداوند بر خلقش خشم گیرد، ما را از جوار آنان

بیرون می‌برد.»^۱

چه‌بسا بتوان موضوع غیبت امام عصر علیه‌السلام را از مصادیق بارز این مطلب دانست؛ چرا که حضرتش بنا به روایات در میان مردم زندگی می‌کنند؛ اما عدم توان بهره‌وری کامل و دست‌رسی سهل و آشکار به ایشان، شاید به‌نوعی نشان از این فاصله‌افتادن میان مردم و آن حضرت باشد که شمول غضب خداوندی را بیان کند. از این‌رو ضروری است که همواره از خداوند بخواهیم تا به مصداق آیه‌ی قرآنی ﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾^۲ با ما رفتار نموده و هر

۱. کتاب کافی ۲: ۱۴۵: «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحْنًا عَنْ جَوَارِهِمْ.»

۲. دخان (۴۴): ۱۳: ﴿خَدَايَا! ابْنِ عَذَابٍ رَا از مَا بِرَطْرَفٍ فَرَمَا كَه مَا مُؤْمِنَانِ اِيْمِم.﴾

چه زودتر و زودتر سایه‌ی سنگین این عذاب را از سر ما بردارد و حضرتش را آشکار فرماید.

● شکر و سپاس بی‌کران، خداوندی را که چون به خویش می‌نگریم، به لطف و عنایت حضرت او همواره بر آن‌ایم تا خود را در صف باورداران امام عصر علیه السلام در هر دو عرصه‌ی غیبت و ظهور جای دهیم و می‌کوشیم تا به شدت از آن چهار گروه منکر - که پیش از این شرح احوال آنان آورده شد - فاصله بگیریم. این نه از سر خودستایی که نشان شکرگزاری و باور و پای‌بندی بر این حقیقت قرآنی است که:

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^۱

اگر بدانیم که «مهجوری» از آن عزیز، نشان خشمی است که خدا بر ما گرفته، به یقین که با «مشتاقی» ظهورش را از خداوند طلب می‌کنیم تا آن‌جا که می‌گوییم:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید^۲

و سرانجام به گونه‌ای عمل می‌کنیم تا این «مشتاقی و مهجوری»، بر پهنه‌ی حیات ما - آن‌هم در هر دو عرصه‌ی اندیشه و عمل - سایه افکند.

مؤمنان راستین با صبوری تمام، رنج جان‌کاه ایّام غیبت را با سرشک دیده به جان خود می‌خرند و هم‌چنان از سر درد و اشتیاق

۱. ابراهیم (۱۴): ۸: ﴿اگر راه شکر و سپاس پیش گیرید، من (نعمت‌های شما را) فزونی خواهم

۲. حافظ

روزگاران ظهور را انتظار می‌کشند. برای آنان، دوران مهجوری جلوه‌ی «لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ است و ایّام «مشتاقی» گاهی است که آن آفتاب عالم تاب از پس ابرهای تیره‌ی غیبت طالع می‌شود و نقاب از رخ به یک سو می‌افکند. «وَ نَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲

بیاید تا بر این باور پای بفشاریم، در راه باروری آن گام برداریم، موانع را از سر راهش دور کنیم، همه‌چیز و همه‌جا را آماده‌ی ظهور او کنیم و دعا کنیم که خداوند به او «جهانی کران تا کران داد و دادگری به بار آورد و بدین سان وعده‌ی مؤمنان را جامه‌ی عمل پوشاند»^۳

و رواست که از سر درد و رنج خطاب به حضرتش زمزمه کنیم که:

«مشتاقی و مهجوری» دور از تو چنان‌ام کرد

کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی^۴

و امید که هرگز زمام صبوری را در این صحنه‌ی سخت آزمون از دست ندهیم. این‌شاء‌الله

۱. امام صادق علیه السلام، کافی ۲: ۱۳۳: «دیدم‌های مؤمنان بر او گریان است.»

۲. مفاتیح‌الجنان، دعای ندبه.

۳. سیدابن طاووس، بخشی از زیارت حضرت صاحب‌الأمر علیه السلام.

۴. حافظ.

۳۱ یاد باد آن روزگاران یاد باد^۱

● سال‌ها پیش در نوشته‌ی یکی از نویسندگان مسیحی خواندم که درباره‌ی حضرت علی علیه السلام گفته بود:

ای دنیا، تو را چه می‌شد اگر تمام نیروهایت را جمع می‌کردی و در هر زمان کسی همانند علی علیه السلام با عقلش، با قلبش، با زبانش و با ذوالفقارش به ما می‌دادی.^۲

به راستی که دانش و بینش، احساس و عاطفه، زبان گویا و بازوان قدرتمند، همه و همه عواملی هستند که وقتی دست در دست هم نهاده و در انسانی الهی چون آن حضرت جمع شوند، معجزه به بار

۱. حافظ.

۲. جُرح جرداق، صوت العدالة الإنسانية : وَ مَاذَا عَلَیْكَ يَا دُنْيَا لَوْ حَشَدْتَ قَوَاكِ فَأَعْطَيْتِ فِي كُلِّ زَمَنٍ عَلِيًّا بِعَقْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ ذِي فَقَارِهِ.

می‌آورند؛ آن‌سان که در آن دوران با همه‌ی مشکلات توان‌فرسا و نامرادی‌ها معجزه آفرید و بر صفحات چندی از تاریخ درخشید؛ امّا افسر س که «خوش درخشید؛ ولی دولت مستعجل بود»^۱.

همان دوران پنج ساله چنان شد که بعدها یکی از مدعیان نظام علوی - که خود غاصبانه بر آن مسند جای گرفته بود - از سر شگفتی و ناباوری در هنگام ارزیابی این حکومت در یک جمله‌ی کوتاه جان کلام را آورد و گفت که علی علیه السلام چنان بود که: «أَنْسَى مَنْ قَبْلَهُ وَ أَتَعَبَ مَنْ بَعْدَهُ»^۲.

● از آن خاطره که در آغاز نوشته بیان گردید، سالیانی گذشت. شنیدم دل‌آگاهی در محفلی از شیفتگان علی علیه السلام و فرزندان پاک‌نهادش، خطاب به آن نویسنده‌ی مسیحی مقاله‌ای را فراهم آورده و در آن یادآور شده بود: نه دنیا، بلکه خدای خالق هستی این کار را کرد و گوهرهای تابناکی از همان سنخ و جنس طیّ سه قرن یکی پس از دیگری به بشر نشان داد؛ باشد که مردم قدر بشناسند و سر در راه پیروی آنان نهند و از زندگی خود به مفهوم درست آن کام‌گیرند تا خود پُرآوازه شوند و سرآمد دیگران باشند؛ امّا چنین نشد. در طول این سال‌ها، خداکار خود را کرد؛ ولی خلق، آن‌سان که باید و شاید به میدان نیامدند و از همان آغاز، همان علی علیه السلام را به گم‌نه‌ای تنها

۱. حافظ

۲. این سخن از عمر بن عبدالعزیز - که در فاصله‌ی سال‌های ۹۹ تا ۱۰۱ خلافت کرده - مشهور است که می‌گفت: علی علیه السلام راه و روشی در حکمرانی پیش گرفت که: پیشینیان خود را به دست فراموشی سپرد و آیندگان را به رنج اندر انداخت.

یاد باد آن روزگاران یاد باد/ ۱۹۵

گذاشتند که بعدها دوستانش قصه‌ی این غربت را این‌چنین سرودند
که خطاب به حضرتش بگویند:

گاهی از فرط بی‌کسی در چاه سر فرود آری و فغاز بزنی

مردم، پس از او فرزندان‌ش امام حسن و امام حسین
علیهما السلام را، و پس از آنان دیگر امامان عزیز را، نه تنها قدر
نشناختند و بر صدر نشان‌دند، بلکه راه‌کینه و دشمنی با آنان را پیش
گرفتند. در نتیجه فاجعه‌هایی به‌بار آوردند که اوراق تاریخ را سیاه
کرده است.

چنین شد که به فرمان خداوندی آخرین فرزند گران‌قدر
علی علیه السلام پس از سه قرن آزمون مردم، سرانجام چونان ماه شب‌افروز
در محاق غیبت فرونشست و از دیده‌ها پنهان شد. بدین سان واپسین
دانه‌ی مروارید از این سلسله‌ی زرّین، رخ در نقاب و چهره در
حجاب کشید و در صدف غیبت جای گرفت و او نیز این‌چنین تنها
ماند.

● وقتی در کلامی از مولایمان علی علیه السلام این‌چنین خواندم که
امام عصر علیه السلام سرانجام در فرداهای هجر بر افق تاریخ ظاهر خواهد
شد:

«و به شما راه و رسم داد و دادگری را دیگر باره نشان می‌دهد
و کتاب و سنت را حیاتی دوباره می‌بخشد.»^۱

۱. بحار الانوار ۳۱: ۵۴۹؛ نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۸: «أَلَا وَ فِي غَدٍ وَ سَيَأْتِي غَدٍ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ...
فِيرِيكُمْ كَيْفَ عَدَلَ السَّيْرَةَ وَ يَحْيِي مِيتَ الْكِتَابِ وَ السَّنَةِ.»

دلم آرام گرفت و چشمم روشن شد. کلام آن نویسنده‌ی مسیحی، سخن آن خلیفه‌ی اموی، مقاله‌ی آن شیفته‌ی خاندان علوی همه و همه در ذهنم کنار هم قرار گرفت و با خود گفتم: «یاد باد آن روزگاران، یاد باد»؛ روزگاری که یاد و نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دیگر بار در خاطره‌ها زنده می‌شود. چنین شد که سر در میان برخی روایات بردم. دیدم به‌راستی که چنین است. او چون نیای والایش عمل خواهد کرد. در آغاز - به نشان این همراهی و هم‌گامی - کوفه را مرکز حکومت قرار می‌دهد تا یک بار دیگر انوار حق و عدل از این کانون بر جهان و جهانیان بتابد^۱ و به زودی یاد جدش پیامبر ﷺ و سیره و روش او را زنده خواهد نمود. خواندم که:

«إِذَا قَامَ لِبَسِ ثِيَابِ عَلِيٍّ وَ سَارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ»^۲

«آن هنگام که قیام نماید لباس علی علیه‌السلام را در بر

می‌گیرد و سیره‌ی وی را پیشه می‌کند.»

و نیز خواندم که:

«إِذَا قَامَ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ»^۳

«چون برخیزد، سیره‌ی رسول خدا ﷺ را پیش گیرد.»

نکته‌ی ظریفی که از ترکیب این دو روایت به دست می‌آید، آن

است که پیامبر ﷺ و علی علیه‌السلام به واقع یک روح‌اند در دو بدن؛ زیرا

فرزندشان سیره‌ی این هر دو را یک جا پیش می‌گیرد. یعنی یک راه و

۲. مکیال‌المکارم ۱: ۱۰۲، از امام صادق علیه‌السلام.

۱. بحارالانوار ۵۲: ۳۱۸.

۳. همان: ۱۰۴.

یاد باد آن روزگاران یاد باد/ ۱۹۷

روش هم آهنگ پیشه می‌کند که همان راه و رسم پیامبر ﷺ و
علی علیهما السلام است.

درباره‌ی امام عصر علیهما السلام خواندم که:

«يَصْنَعُ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ وَيَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ، كَمَا هَدَمَ

رَسُولُ اللَّهِ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً.»^۱

تازه فهمیدم چرا نویسنده‌ای از نویسندگان عرب معاصر، نام
اثرش را «جاهلیة القرن العشرين» نهاد و سخن از جاهلیت قرن بیستم
در میان آورد. یعنی گویا همان راه و رسم جاهلی بار دیگر در لباسی
نو و دل‌فریب ظاهر می‌شود و فضای جامعه را فرا می‌گیرد. از این رو،
امام عصر علیهما السلام چونان نیای والایش اساس این جاهلیت جدید را در
هم می‌کوبد. در این حال بهتر دانستم که چرا پیامبر ﷺ - آن هنگام
که شیوه و عمل کرد این فرزندش را بیان می‌فرماید - روی این نکته
دست می‌گذارد که:

«المهدي يقفو أثري و لا يخطئ.»^۲

به هر حال، آن‌گاه که این دست روایات را از این سوی تاریخ
نگاه می‌کنیم، در دل نام و یاد علی علیهما السلام زنده می‌شود و شوق دیدار
مهدی علیهما السلام فزونی می‌گیرد تا توفیق یابیم که علی مجسم را نظاره کنیم.

۱. بحار الأنوار ۵۲: ۳۴۲ - ۳۵۳، از امام صادق علیهما السلام: «می‌سازد همانند ساختن پیامبر ﷺ، و در هم
می‌کوبد آنچه که پیش از او بنا شده، آن‌سان که پیامبر ﷺ با ساخته‌های دوران جاهلی چنان کرد. و
اسلام را به صورتی نوین به اصلش باز می‌گرداند.»

۲. منتخب الأثر: ۴۹۱ از پیامبر اکرم ﷺ: «مهدی پای در جای پای من می‌نهد و هرگز خطا
نمی‌کند.»

و آن‌گاه که از آن سر تاریخ به این سو می‌نگریم، صدای دل‌نشین همان علی علیه السلام را به گوش جان می‌شنویم که می‌فرماید:

«آگاه باشید که مثل خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله همانند ستارگان:

آسمان است. گاهی که ستاره‌ای افول می‌کند، ستاره‌ای دیگر

طالع می‌شود.»^۱

بدین‌سان مولای متقیان به ما می‌نمایاند که رشته‌ی زرّین امامت و ولایت به‌عنوان حقیقتی زنده و انکارناشدنی در تاریخ بشر جاری است، به‌طوری‌که حتی در دوران تیره و تار و پُررنج غیبت نیز «ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد» و امام عصر علیه السلام گام در جهان نهاد و ذخیره‌ای الهی شد، تا آن روز که خدا خواهد پای در میان گذارد و آن کند که آن باید.

● اینک ماییم با آن گذشته که علی علیه السلام را در آغاز داریم و این آینده که مهدی را در انجام. گاهی که به آن آغاز اندیشه می‌کنیم زیر لب می‌گوییم «یاد باد آن روزگاران یاد باد» و آن‌گاه که به این فرجام می‌نگریم، دل خوش می‌داریم که «بار دگر روزگار چون شکر آید»، و شیعه میان این آغاز و انجام است که حیات دارد. با دستی، از گذشته‌ی پُر نور خویش الهام می‌گیرد و توشه می‌اندوزد و با دیگر دست، در کار زمینه‌سازی برای آینده‌ای است که پیشاپیش خود را وظیفه‌دار حضور مؤثر و چشم‌گیر در آن عرصه می‌داند و از خدای می‌خواهد که:

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۹: «أَلَا إِنَّ مَثَلِ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَثَلِ نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ إِذَا خَوِيَ نَجْمٌ طَلَعَ

یاد باد آن روزگاران یاد باد/ ۱۹۹

«وَتَجْعَلْنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةَ إِلَى سَبِيلِكَ
وَتَرْزُقْنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»^۱

آمین رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح: «خدایا، (در آن نظام) ما را در شمار فراعوانان (مردم) به طاعت و پیش تازان (ایشان) در راه خود جای ده. و از این راه، سربلندی دنیا و آخرت را نصیبمان فرما.»

۳۲ مہدی علیہ السلام

قرآن می فرماید:

﴿آیا آن کس که به ساحت حق راه می برد، سزاوارتر است تا پیروی شود؟ یا آن دیگری که تنها با دست گیری و راه نمایی فردی دیگر، می تواند گام بردارد و پیش رود؟ شما را چه می شود که این چنین حکم می کنید؟﴾^۱

در این که چرا امام عصر علیہ السلام «مهدی» نامیده می شود چنین

آمده که:

«چون او (مردم را) به هر موضوع پنهان و ناشناخته ای هدایت می نماید.»^۲

۱. یونس (۱۰): ۳۶ ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟﴾

۲. بحار الأنوار ۵۱: ۳۰، از امام صادق علیہ السلام: «لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى كُلِّ أَمْرٍ خَفِيٍّ.»

برای آن که اطمینان خاطر کاملی در این زمینه به بار آید، به کلام نورانی امام امیرالمؤمنین علیه السلام توجه می‌کنیم:

«در میان هیچ امتی از امت‌ها «مهدی» جز او مورد انتظار نیست.»^۱

همان‌طور که پیش از این در تبیین لقب ویژه‌ی امام عصر علیّه السلام گفته آمد، در مورد واژه‌ی «مهدی» نیز چنان است که می‌توان آن را در کلیت خود برای تمام پیشوایان دین به کار برد؛ زیرا تمامی آنان هدایت یافتگانی بودند که به هدایت الاهی مهدی و ممتاز شده و به درستی و شایستگی در جایگاه هدایتگری جای داشتند؛ اما خود آنان، این لقب را نیز از اختصاصات حضرت صاحب‌الزمان بر شمرده‌اند.^۲

بعد از این مقدمه به بیانی از امام علی علیّه السلام دقت می‌نماییم که پس از ذکر پاره‌ای وقایع و خبردهی از آینده، پیرامون حضرتش می‌فرمایند:

«آگاه باشید آن کس از ما (مهدی ما) که آن فتنه‌ها را دریابد، با چراغی روشنگر در آن گام می‌نهد و بر همان سیره و روش صالحان (پیامبر و ائمه علیهم‌السلام) رفتار می‌کند تا گره‌ها را بگشاید؛ بردگان و ملت‌های اسیر را آزاد سازد؛ جمعیت‌های گمراه و ستمگر را پراکنده و حق‌جویان پراکنده را گرد هم آورد. این رهبر سال‌ها در پنهانی از مردم به سر می‌برد

۱. منتخب‌الأثر: ۱۷۱: «لَمْ يَكُنْ فِي أُمَّةٍ مِنَ الْأُمَّةِ مَهْدِيٌّ يُنْتَظَرُ غَيْرَهُ.»

۲. بحار‌الانوار ۵۱: ۸۰ و ۵۲: ۲۸۰.

آن چنان که پی‌جویان اثر قدمش را نبینند؛ گرچه بسیار در یافتن رد پای او جست‌وجو کنند. سپس گروهی برای در هم کوبیدن فتنه‌ها آب دیده می‌گردند، چونان آماده‌شدن شمشیر به دست آهنگر. دیده‌های آنان به نور قرآن جلا داده شده و تفسیر در گوش‌هایشان جای گرفته، شب‌هنگام جام حکمت به آنان خورانیده می‌شود، بعد از آن که بامدادان نیز از آن سیراب شده باشند.^۱

حضرت علی علیه السلام در این بخش از کلام گهربار خویش، به طور کلی اصول اساسی یک حرکت موفق اجتماعی را تبیین می‌فرماید. دقت در این مطالب، می‌تواند ما را در راستای شناخت هر چه بیش‌تر امام عصر علیه السلام و آگاهی از برنامه‌های آن حضرت یاری نماید؛ ضمن آن که ما را در تدارک شخصیت منتظر فرج نیز مدد می‌رساند. اگر بخواهیم این اصول را فهرست نماییم، می‌توانیم آن را به صورت زیرین خلاصه کنیم:

● رهبری

مقدمات بحث را در زمینه‌ی موضوع هدایت و نیز لقب ویژه‌ی آن حضرت در نظر داشته باشید و این که جز او کسی در جایگاه «مهدی» در میان هیچ امتی قرار ندارد.

آن‌گاه آن حضرت - که از تبار همان هدایتگران پیشین است - گام پیش می‌نهد و «یسری بسراج منیر». در آن تاریکی ناشی از بروز فتنه‌های گوناگون، حضرتش در موضع رهبری، آگاهانه با چراغ

پُرفروغ و روشنگر امامت و ولایت خویش حرکت می‌نماید؛ یعنی رکن اوّل و ضرور در یک حرکت ریشه‌دار اجتماعی محقق می‌شود و رهبری راه‌یافته و دل‌آگاه، زه‌ام را در دست می‌گیرد.

«و یحذو فیها علیٰ مثال الصّالحین». این نیز پشتوانه‌ی دیگری است؛ بدین معنی که این رهبر همانند نیاکان والای خویش (پیامبر و ائمه علیهم السلام) - که مصادیق بارز و روشن برای صلاح و اصلاح اند - عمل می‌کند. آن حجّت الهی در رویارویی با ابر تیره‌ی فتنه‌هایی که فضای جامعه‌ی بشری را تیره و تار ساخته، گام بر جای گام آنان می‌نهد. بدین‌سان اصل اوّل این حرکت به‌درستی شکل می‌گیرد و موضوع رهبری در چنین بلندایی محقق می‌گردد.

● برنامه‌ی کار

«لِيُحَلَّ فِيهَا رِيقًا وَيَعْتَقَ فِيهَا رِقًا وَيَصْدَعُ شَعْبًا وَيَشْعَبُ صَدْعًا.»
در نخستین گام، آن رهبر والا بندهای اسارت و گم‌راهی را گشوده و اسیران زیادی را از این مهلکه آزاد می‌نماید. اگر کمی در دو واژه‌ی «ریق و رِق» به معانی قید و بند و اسیر بیندیشیم، آن‌گاه گوشه‌ای از این برنامه‌ی امام علیه السلام را درمی‌یابیم. با نگاهی به جامعه‌ی به‌اصطلاح پیش‌رفته‌ی انسانی، هم‌اینک بار سنگینِ ناشی از این اسارت را که در عرصه‌های مختلف به واقع پشت انسان‌ها را خم نموده به‌خوبی مشاهده می‌نماییم. سرفصل برنامه‌های آن حضرت، این آزادسازی است تا بندها را بگسلد و انسان‌ها را برهاند. لازمه‌ی اجرای عملی این برنامه آن است که در جمله‌ی دیگر بدان پرداخته شده آن‌جا که می‌فرماید: «و يَصْدَعُ شَعْبًا وَيَشْعَبُ صَدْعًا.»

آن حضرت، در این حرکت سامان بخش خویش با دو گروه روبه‌رو هستند: اول، گروه منسجم ستم‌پیشه‌ای که حضرت جمعشان را پراکند، ساخته و کانون ایشان را متلاشی نموده و در هم می‌کوبد. دوم، گروه حق‌پیشه‌ای که دست روزگار و چه بسا آثار عمل کرد و برنامه‌های منفی همان گروه اوّل، ایشان را پراکنده داشته و حضرت اینان را گرد هم می‌آورد و سامان می‌بخشد. می‌توان این برنامه‌ی کار را در برخورد جدّی با اسارت - به مفهوم گسترده و مصادیق مختلف آن - و نیز از هم پاشیدن کانون‌های فساد و تباهی و تدارک مرکزیت‌های قوی و یک‌پارچه صلاح و روشنایی خلاصه نمود.

● آماده‌سازی

در این بخش، امام علی علیه السلام سخن را به عرصه‌ی غیبت باز می‌گرداند و این حقیقت را به یاد می‌آورد که آن حضرت در دوران پنهانی این چنین زندگی دارد: «فِي سُرَّةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثْرَهُ وَ لَوْ تَابَعُ نَظْرَهُ» امام در این دوران، آن‌چنان در پنهانی از مردم زندگی می‌کند که کسی را یارای پی‌جویی اثر و نشانه‌ی او نیست؛ هر چند که تمامی توان خویش را در این زمینه به کار می‌گیرد.

شیفتگان آن حضرت، این دوران را - علی‌رغم سختی آن - به میدانی برای آماده‌سازی خویش مبدّل می‌نمایند؛ موضع منفی و انفعالی در قبال غیبت نگرفته از کار نمی‌افتند، بلکه «ثُمَّ لِيُحْشَدَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ الْقَيْنَ النَّصْلَ» در این دوره جمعی فرصت را مغتنم شمرده نه تنها تسلیم پدیده‌های زیان‌بار ایّام غیبت نمی‌شوند، بلکه در کار صیقل به جان و روح خویش می‌افتند. همان‌گونه که آهنگر، شمشیر

را در کوره‌ی آتشین نهاده و آن را صیقل می‌دهد، اینان نیز در این دوره، خویش را آب‌دیده و آماده می‌نمایند. آن وقت است که:

«تُجَلَىٰ بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارَهُمْ وَيُرْمَىٰ بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ

و يُغْبِقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصُّبُوحِ.»

بدین‌سان، تلاش آن‌ها در این دوره‌ی آماده‌سازی و خودسازی به‌بار می‌نشیند و نهال انتظار در عمق وجود آنان به‌بار می‌نشیند و بر می‌دهد، به‌طوری‌که چشمانی نورانی منور به نور قرآن می‌یابند، در گوش‌هایشان حقایق تفسیری قرآن دمیده می‌شود و هر صبح و شام شربت حکمت به ایشان خورانیده می‌شود، کنایه از این‌که دم‌به‌دم فهم و بینش آنان نسبت به حقایق دین افزوده می‌شود.

افعال مجهولی که در این بخش از فرمایش مولایمان علیّ علیّه السلام به‌کار گرفته شده، نشان‌دهنده‌ی آن است که این هدایا به آنان داده می‌شود؛ چرا که آنان در این دوره‌ی آماده‌سازی، مهیای یاری پیشوای الاهی خود شده‌اند و باید که به‌همه‌ی توانمندی‌های لازم مجهز شوند.

اینک آن رهبر، آن برنامه‌ی کار و این آماده‌سازی نیروها را بنگرید. و ورای این همه، خدای متعال را ببینید که قاطعانه فرموده:

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَكُمُّ

الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنُدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱

و این حقیقت مسلم را به گوش همگان رسانیده که:

﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

«مهدی علیه السلام» کاری پیامبرگونه می‌بندد. خدای حکیم نیز او و یاران پاک‌نهادش را یاری می‌رساند تا در تحقق اهداف الهی خویش توفیق یابند و این یاری‌رسانی را خود بر خویش فرض نموده است.

و اینک ما در دورانی هستیم که پرده‌ی غیبت در میان افکنده شده و میان ما و حضرتش جدایی انداخته است. آیا در این اندیشه هستیم که می‌توان این دوره را در راستای ایّام آمادگی به کار گرفت و آب‌دیده شد، به گونه‌ای که در هنگامه‌ی ظهور مولا یمان، از هر جهت شایسته‌ی همراهی و هم‌کاری با آن عزیز باشیم؟ پس: «فَجِدُوا وَانْتَظِرُوا هَنِيئًا لَكُمْ أَيُّهَا الْعَصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ.»^۲

۱. روم (۳۰): ۴۸.

۲. امام صادق علیه السلام، غیبت نعمانی: ۴۹۷. «پس بکوشید و انتظار کشید! گوارایتان باد! ای گروه مشمول رحمت.»

کشتی نجات

رَكِبْتُ عَلَيَّ اسْمِ اللَّهِ فِي سُفْنِ النَّجَا
وَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَاتَمِ الرُّسُلِ^۱

● ابوذر، این صحابی نامی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در راست گویی چنان

شهره بود که حضرتش درباره‌ی او فرمود:

«آسمان بر سر کسی صادق‌تر از ابوذر سایه نیانداخته
است.»^۲

این پیر روشن ضمیر، روزی کنار خانه‌ی خدا آمد و - در

۱. مشروح این قصیده در جلد حدیث سفینه از مجموعه‌ی ارزنده‌ی خلاصه عبقات الأنوار تألیف علامه‌ی نامی مرحوم میرحامد حسین هندی، تلخیص و تعریب آیه‌الله سید علی میلانی ترجمه‌ی دکتر سید حسن افتخارزاده، صفحه‌ی ۳۹ به نقل از محمدبن ادریس شافعی پیشوای شافعیان آمده است. (به نام خدا در کشتی‌های نجات - که اهل بیت حضرت مصطفی خاتم پیامبران باشند - سوار

۲. بحارالانوار ۲۲: ۴۰۴؛ ۳۱: ۱۸۵.

شدم.)

حالی که حلقه‌ی در کعبه را گرفته بود - چنین گفت:

ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد، من همان کسی هستم که
 می‌شناسید و کسی که مرا نمی‌شناسد، من ابوذر هستم. از
 رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «همانا مثال اهل بیت
 من در بین شما مثال کشتی نوح است. هر کس داخل آن شود
 نجات می‌یابد و هر کس از آن تخلف ورزد نابود می‌شود.»^۱
 این سخن از پیامبر اکرم ﷺ آن چنان مشهور و مسلم است که
 جای هیچ‌گونه تردیدی در آن نیست. داستان حضرت نوح علیهِ السلام و قوم
 او نیز در قرآن مجید آمده است.^۲ در خلال این داستان، موضوع
 پهلو گرفتن کشتی در ساحل امن، نجات کشتی‌نشینان، همچنین
 نابودی آن‌ها که ایمان نیاوردند و در نتیجه راهی نیز به این سفینه‌ی
 نجات پیدا نکردند (حتی فرزند نوح) به تفصیل آمده است. آنچه مهم
 است، این که در این تمثیل، پیامبر اکرم ﷺ خاندان خویش را همانند
 کشتی نوح دانسته و سرنوشت محتوم دو گروه مؤمنان و کافران به
 ایشان را یادآور شده است که گروه اول، رستگاری و نجات خواهند
 یافت و گروه دوم را جز غرق و هلاک نصیبی نخواهد بود.

● تعبیر «سفینه النجاة» برای نوع امامان ما به کار رفته است تا

جایی که گفته شده:

«ای خاندان پیامبر! شما همگی کشتی‌های نجات هستید.»^۳

۱. ترجمه‌ی خلاصه عیقات الأنوار، مجلد سفینه: ۳۸.

۲. هود (۱۱): ۲۶ - ۵۰.

۳. بحار الأنوار ۴۵: ۲۶۶. «یا آل احمد، أنتم سفن النجا.»

بر همین اساس در نیایش با خدای متعال، از او چنین درخواست می‌کنیم که:

«خدایا، ما را بر کشتی‌های نجات خود سوار نما.»^۱

در تعبیر زیبای دیگری آمده است:

«آگاه باشید! دنیا بحر عمیقی است که مردم زیادی در آن غرق

شده‌اند و کشتی نجات در آن دریای ژرف، خاندان

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشند.»^۲

و در زیارت حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام چنین می‌خوانیم:

«شهادت می‌دهم که شما و امامان از تبار شما (جملگی)

کشتی نجات می‌باشید.»^۳

به هر حال، این امر از نظر مدارک شیعی کاملاً مستند بوده و در

روایات متعدّد از همه‌ی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام به کشتی نجات تعبیر به عمل

آمده است و نکته‌ی قابل توجّه در این باب آن است که تصریح به این

نقش در میان ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام برای حضرت امیر، حضرت امام حسین و

حضرت مهدی علیهم السلام در زیارات این بزرگواران بیش‌تر به

چشم می‌آید.

● امروز ما در عصر غیبت مولایمان امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام زندگی

می‌کنیم. دوری از آن حضرت، ما را در خطر سقوط در ورطه‌ی

هلاکت قرار می‌دهد. بنا به همان تعبیر که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بدان

۱. مناجاة المطيعين، امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلَام، بحار الأنوار ۹۱: ۱۴۷. «اللَّهُمَّ احملنا في سفن نجاتك.»

۲. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، بحار الأنوار ۱۷: ۲۴۲.

۳. همان ۱۰۰: ۳۴۲.

اشاره رفت، دنیا چونان دریایی است که انسان‌های زیادی را به کام خویش می‌کشد. چه بسا ما نیز در معرض این خطر قرار داشته باشیم و ای وای که اگر کار از این احتمال گذشته باشد و ما به درون این دریای ژرف سقوط کرده باشیم، آن وقت است که به تمام وجود درمی‌یابیم:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها؟^۱

و بر حال و روزگار نجات‌یافتگان و ساکنان ساحل امن و امان غبطه خواهیم خورد.

راستی آیا هیچ‌گاه از خود پرسیده‌اید که مأموریت کشتی نجات چیست؟ همه می‌دانند که در صدر مأموریت این کشتی، نجات کسانی است که در آستانه‌ی هلاکت قرار گرفته و در میان امواج خروشان دریا دست و پا می‌زنند و کمک می‌طلبند. در این جا این سؤال نیز قابل طرح، توجه و دقت است که آیا این کشتی، گزینشی عمل می‌کند و از میان به آب افتادگان کسانی را بر می‌گزیند و نجات می‌دهد؟ یا صرف‌نظر از این که فرد غریق دارای چه خصوصیات است به محض دیدن او، اقدام به نجات می‌نماید؟

به یقین که کار اخیر با تعریف کشتی نجات و مأموریت آن سازگار است و عمل‌کرد گزینشی با این مأموریت چندان راست نمی‌آید.

حال، توجّه کنید که ما امام زمانمان را کشتی نجات می خوانیم و می دانیم و در سلام بر حضرتش این چنین می گوئیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ»^۱. در این صورت، با همه ی پلیدی ها و زشت کاری ها، اینک که در غرقاب معصیت گرفتار آمده ایم، می توانیم امیدوار باشیم که حضرتش ما را از این مهلکه برهاند. آخر «خواجه مگر بنده ی سیاه ندارد؟» روشن است که این سخن، نه بدان معنی است که دل خوش داریم و از این موضوع مجوّز معصیت کاری به دست آریم و به تاخت و تاز پیردازیم، هرگز! بلکه ما با این سخن می خواهیم امید نجات خود را از دست ندهیم و هم چنان قلبمان به نور محبّت امام عصر علیه السلام روشن بماند تا چه بسا «دستی از غیب برون آید و کاری بکند» و سرانجام این امید به بار نشیند و راه نجاتی فراهم آید.

اگر می خواهیم همانند فرزند نوح پیامبر نباشیم که به خاطر عصیانگری، مَهر ﴿اِنَّهٗ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهٗ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٌ﴾^۲ بر پیشانی وی حک گردید، یقیناً برای تدارک اهلّیت انتساب به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - و در این زمان، در شمار دوستان امام عصر علیه السلام قرار گرفتن - باید تلاشی همه جانبه و جهد و کوششی وافر در زمینه ی صلاح و اصلاح داشته باشیم؛ امّا در عین حال منکر واقعیّات هم نمی توان شد؛ چرا «که بشرگناه کار است و کندگناه گاهی»^۳.

از این رو باید بر سر آن باشیم که در عمل کردهایمان دقّت کنیم

۱. بحار الأنوار ۹۹: ۲۱۵ (زیارت مخصوص حضرت مهدی علیه السلام در روزهای جمعه).

۲. دکتر ناظرزاده ی کرمانی.

۳. هود (۱۱): ۴۷.

و این احساس را در درون خود تقویت کنیم که همواره زیر دید نافذ پیشوای گران‌قدرمان قرار داریم. اما با این دقت، اگر در دام فریب شیطان افتاده و مرتکب خطا شدیم، امید آن را داشته باشیم که کشتی نجات همواره در حال انجام مأموریت الهی خویش است و در راستای نجات غریق عمل می‌نماید، امید که دست ما را نیز بگیرد و از غرقاب برهاند. بیایید تا می‌توانیم ضمن مراقبت تامّ و تمام در حوزه‌ی عملی، نگذاریم شعله‌ی این امید در دل‌مان خاموشی گیرد و خطاب به آن عزیز عرضه‌ی بداریم که:

«هر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر»^۱

یأس و نصر ۳۴

● یعقوب پیامبر علیه السلام پس از تحمل آن همه رنج دوری فرزند دل‌بندش یوسف علیه السلام - که در غم هجر او بینایی خود را از دست داد - باز هم به فرزندانش توصیه می‌نماید که:

﴿بروید و از حال یوسف و برادرش تحقیق کرده و جوینا شوید. و از رحمت بی‌منت‌های خداوند نومید مباشید که جز کافران، هیچ‌کس از رحمت الاهی مأیوس نیست.﴾^۱
در منطق قرآن، یأس از رحمت خداوندی سیره‌ی گم‌راهان دانسته شده، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿قَالُوا بَشْرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾^۲

۲. حجر (۱۵): ۵۶ - ۵۷.

۱. یوسف (۱۲): ۸۸.

آیات قبل ناظر به این مطلب است که مأموران فروریختن عذاب الاهی عازم دیار قوم لوط بودند. آنان در مسیر خود به صورت ناشناس بر حضرت ابراهیم علیه السلام وارد شدند و ضمن گفت: گوی با آن حضرت به وی مژده دادند که به زودی صاحب فرزند خواهد شد. ابراهیم، از سرِ شگفتی گفت: در حالی چنین مژده‌ای به من می‌دهید که گرد کهولت و پیری بر چهره‌ام نشسته است؟ آنان گفتند: ما تو را به درستی و حق نوید داده‌ایم، پس در زمرهٔ مایوسان از رحمت خدا مباش. در این حالت حضرت ابراهیم علیه السلام به نشان باورمندی به این مطلب می‌فرماید: کسی از رحمت خدا مایوس نمی‌شود، مگر آن‌که به ضلالت و گمراهی افتاده باشد.

توجه دارید که سنّ پیری و شرایط نامساعد ظاهری، به‌طور طبیعی هر انسانی را از داراشدن فرزند مایوس می‌نماید؛ اما منطق دین چنان است که می‌خواهد، درست در همین وضعیّت - که همه‌ی عوامل به ناامیدی انسان دامن می‌زند - از بروز پدیده‌ی یأس مانع شده و زمینه‌ای فراهم آورد تا فرد، هم‌چنان به خدای خویش امید بندد. از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«خداوند در روز قیامت، مردمی را که مایوس از رحمتش باشند، به گونه‌ای محشور می‌فرماید که سیاهی بر سپیدی در چهره‌ی آنان غلبه کرده است. بدین‌سان انگشت نما می‌شوند که: ایشان افراد مایوس از رحمت خداوند می‌باشند.»^۱

امام صادق علیه السلام سرمای ناشی از یأس از رحمت خدا را به

مراتب شدیدتر از سرمای «زمهریر» می‌دانند.^۱ خلاصه آن‌که یأس از رحمت خدا، راه و رسمی کافرانه و گمراهانه است که حتی در نبود ابزار مادی برای تحقق امری، نمی‌توان قدرت و رحمت و خواست الاهی را نادیده گرفت و نسبت به آن امر، امیدی نداشت؛ چرا که ثمره‌ی این نومیدی سیه‌رویی و سیه‌روزی در محشر است.

● طول دوران غیبت امام عصر علیه السلام این پدیده‌ی منفی را در جمع زیادی از انسان‌ها نتیجه می‌دهد. این موضوعی است که روایات مربوط به آن بزرگوار در این مبحث روی آن دست گذاشته‌اند. به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«این امر (ظهور حضرت مهدی علیه السلام) واقع نخواهد شد، مگر پس از بروز پدیده‌ی یأس. نه، به خدا سوگند، تا آن‌که شما از یک‌دیگر جدا شوید...»^۲

و در قسمتی از روایتی دیگر می‌فرمایند:

«نه، به خدا سوگند، آن‌چه که شما چشم به راه آن هستید (یعنی ظهور امام عصر علیه السلام) جز به دنبال یأس محقق نخواهد شد.»^۳

امام رضا علیه السلام در قسمتی از گفت‌وگویی که در زمینه‌ی «فرج» به عمل آوردند، توصیه به شکیبایی در زمینه‌ی انتظار ظهور موعود نمود. به آیاتی از قرآن اشاره می‌کنند که ناظر به داستان حضرت

۱. همان، ح ۱. (واژه‌ی زمهریر که در قرآن مجید طی آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی انسان به کار رفته، خود به

معنای سرمای شدید است. به کتاب قاموس قرآن ۳: ۱۸۰ مراجعه نمایید.)

۲. بحار الأنوار ۵۲: ۱۱۱، ح ۲۰. ۳. همان: ۱۱۲، ح ۲۳.

شعیب و حضرت هود علیهم‌السلام می‌باشد. آنگاه اظهار می‌دارند:

«فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّهُ أَمَّا يَجِيئُ الْفَرْجَ عَلَى الْيَأْسِ؛ وَ قَدْ
كَانَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ.»^۱

«صبوری پیشه کنید که فرج و گشایش به دنبال بروز
پدیده‌ی یأس به بار خواهد آمد. و پیشینیان شما به مراتب از
شما شکیباتر بودند.»

به هر حال رابطه‌ی طول زمان غیبت و پیدایش حالت یأس در
نوع مردم، امری است که مورد تأکید روایات اهل البیت قرار گرفته
است. در پاره‌ای موارد، همین یأس موجب می‌شود که جمعی، از
اصل اعتقاد دست شسته و بدان کافر گردند. در بیان امام صادق علیه‌السلام
یکی از حکمت‌های طول زمان غیبت، تمییز و تمحیص دانسته شده
است.^۲

● نصر خداوندی چه زمان در می‌رسد؟ پیش از پاسخ به این
سؤال باید توجه داشت که موضوع نصر الاهی، امر شریفی است که از
جهت اعتقادی باید به شدت به آن پای‌بند بود و در مقابل، وارهانیدن
خداوند نیز موضوعی است که باید از آن بسی واهمه داشت. این اصل
به روشنی در قرآن مجید به چشم می‌خورد:

﴿إِنْ يَنْصَرِكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا
الَّذِي يَنْصَرِكُمْ مِنْ بَعْدِهِ﴾^۳

۱. همان: ۱۱۰، ح ۱۷. ۲. همان: ۱۱۱، ح ۲۰.

۳. آل عمران (۳): ۱۶۱: ﴿اگر خدا شما را یاری کند، محال است کسی بر شما پیروز گردد و اگر شما
را وارهند، کیست که پس از آن باری‌تان نماید؟﴾

این واقعیت اعتقادی به ما می‌فهماند که جز به خداوند، نباید به یاری‌رسانی دیگری دل‌بندیم. وجود این روحیه سبب می‌شود که با تمام وجود از خداوند طلب کمک نماییم و هیچ‌گاه اجازه ندهیم این شعله‌ی امید در درون ما فرو نشیند و از کار بیفتد و به خاموشی رود. وقتی چنین شد، آن وقت است که می‌گوییم: تجربه نشان داده که درست در همان لحظه‌ی گمان‌نومیدی، دست قدرت خداوندی به کار می‌افتد، کارهای به‌ظاهر ناشدنی به وقوع می‌پیوندد، در فقدان ابزار ظاهری کار به خوبی هر چه تمام‌تر سامان می‌گیرد، نهال امید دوباره بارور می‌شود و هجوم لشکر یأس بی‌اثر می‌گردد.

حضرت نوح در چنین حالتی از خدای متعال تقاضای یاری می‌نماید.^۱ حضرت هود نیز در چنین شرایطی طلب یاری از خداوند بزرگ می‌نماید.^۲ حضرت لوط هم در وضعیت مشابه اقدام به یاری‌جستن از حق تعالی می‌کند.^۳

به فرموده‌ی قرآن، حضرت نوح علیه‌السلام مورد انواع ستم و آزار قوم خود قرار گرفت، نسبت‌های ناروایی را از ناحیه‌ی آنان متحمل شد، در آستانه‌ی مغلوبیت قرار گرفت و همه‌ی راه‌ها را بر خود بسته دید. آنگاه دست به دعا برداشته و به فرموده‌ی قرآن:

﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِر﴾^۴

خلاصه، همین واقعیت خارجی است که در مورد نوع پیامبران

۱. مؤمنون (۲۳): ۲۷.

۲. همان: ۴۰.

۳. عنکبوت (۲۹): ۳۱.

۴. قمر (۵۴): ۱۱.

خدا مصداق پیدا نموده، تا آن‌جا که یأس - از عوامل ظاهری - بر آن‌ها چیره می‌شد و درست در همین زمان، یاری خدا آن‌ها را در میان می‌گرفت. ز این رو قرآن می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ
نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ
الْمُجْرِمِينَ﴾^۱

● بنا به آنچه گذشت، رابطه‌ی دو موضوع «یأس و نصر» روشن گردید. پاسخ آن سؤال هم معلوم شد که نصر خداوندی آن زمان در می‌رسد که یأسی فراگیر، همه را در میان گرفته باشد. چنین است موضوع ظهور امام عصر علیه السلام که با یأس مردم گره خورده است. درست در همان شرایط حسّاس و بروز پدیده‌ی نومیدی است که اگر مردم صبوری پیشه کنند و تحمل نمایند، به مصداق

«صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم‌اند بر اثر صبر نوبت ظفر آید»

به زودی نصر خداوندی آشکار می‌گردد و در اوج آن، مفاهیم مطرح در سوره‌ی نصر قرآن مجید، تجلّی عینی و بیرونی دوباره پیدا می‌نماید. همان‌طور که می‌دانیم جلوه‌ی اوّلیّه‌ی این حقیقت، در فتح

۱. یوسف (۱۲): ۱۱۱: ﴿مردم با انبیا چندان ضدّیت کردند تا آن‌جا که رسولان مایوس شده و گمان کردند که وعده‌ی نصرت خدا خلاف خواهد شد. در آن حال نزدیک نومیدی هنگام یاری ما آنان را فرا رسید. هر که را خواهیم نجات بخشیم و فخر و انتقام ما از بدکاران عالم باز نخواهد گردید﴾
براساس حدیث امام رضا علیه السلام: پیامبران، از ایمان آوردن قوم خود نومید شدند، مردم نیز گمان بردند که پیامبران (در مورد وعده نصرت الهی به خودشان) دروغ گفته‌اند. در این حال، یاری الهی به پیامبران می‌رسد. (عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱: ۲۰۱، ج ۱).

مکه صورت گرفت. لحن آیات این سوره، به گونه‌ای بود که پیامبر، پیام رحلت خویش را از آن دریافت. از این رو، همگان را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ أَنْ تَأْتِيَنِي رَسُوْلُ رَبِّي فَاَجِيْب. وَ اِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللهِ فِيهِ الْهُدَى وَ النُّوْر، فَخُذُوْا بِكِتَابِ اللهِ وَ اسْتَمْسِكُوْا بِهِ وَ بِاَهْلِ بَيْتِي. وَ اذْكُرْكُمْ اللهُ فِيْ اَهْلِ بَيْتِي، وَ اذْكُرْكُمْ اللهُ فِيْ اَهْلِ بَيْتِي، وَ اذْكُرْكُمْ اللهُ فِيْ اَهْلِ بَيْتِي.»^۱

«ای مردم! من (هم‌چونان شما) بشری هستم. نزدیک است که رسول پروردگار من (ملک‌الموت) بیاید و من او را اجابت کنم. میان شما دو چیز سنگین در قدر و منزلت می‌گذارم: کتاب خدا که در آن هدایت و نور است. پس آن را فراگیرید و بدان تمسک جوید و دیگری اهل بیت من می‌باشند. (آن‌گاه حضرتش سه بار فرمودند:) من شما را در رعایت اهل بیتم متذکر به خدای متعال می‌نمایم.»

چه بسا این تکرار به منظور تأکید بر نقش اساسی خاندان پیامبر در کنار کتاب خدا صورت گرفته باشد. به هر حال، این سوره در فتح مکه نازل شد. امید است که نمود جهانی آن هم با ظهور مولا یمان امام عصر علیه السلام متجلی گردد که او نیز کار خویش را از مکه آغاز خواهد نمود.

راستی ما تا چه حد رعایت این بازمانده از عترت رسول خدا

۱. تفسیر اثنی عشری ۱۴: ۳۷۴ (نقل از احقاق الحق ۹: ۳۱۸ و به همین مضامین کمال‌الدین ۲: ۲۳۵).

را کرده‌ایم؟ تا چه حد بر این سفارش پیامبر پای بندیم؟ این یادگار او را - که جلوه‌ی کامل نصر خداوندی است - تا چه مایه ارج می‌نهیم و قدر می‌شناسیم و بر صدر می‌نشانیم؟ آیا اجازه می‌دهیم که در این عرصه پدیده‌ی یأس، ما را از پای در آورد و یا بر سر آن‌ایم که با صبوری و تحمل، زمینه‌ی فرارسیدن نصر خداوندی را برای خویش فراهم آوریم؟

جای‌گزینی ۳۵

گاهی در آیات و روایات، سخن از یاری‌رساندن به خدا، پیامبر، دین و دیگر ارزش‌های مطرح در عرصه‌ی باور دینی به میان می‌آید. در این حال، ممکن است امر بر برخی مردم کم‌ظرفیّت و از‌گونه جلوه نماید و در این میدان برای خویش شأنی قائل شوند و کار بر ایشان مشتبه گردد، حال آن‌که چنین نیست. ما باید به دقت این مطلب را دریابیم که اگر این نصرت از مقوله‌ی بندگی و عبادت خداوندی است، همواره پیدایش آفت فخر فروشی و عُجب آن را تهدید می‌کند. این آفت به جان عبادت می‌افتد و آن را از درون متلاشی می‌گرداند. از این رو امام سجّاد علیه السلام از خداوند می‌خواهد که:

«و عبّدتني لك و لا تفسد عبادتي بالعُجب.»^۱

۱. صحیفه‌ی سجّادیه، دعای مکارم الأخلاق.

«خدایا، مرا به بندگی خویش بدار و عبادتم را به آفت خودبینی تباه مکن.»

به هر حال، هرگز نباید در آن عرصه‌ی مورد اشاره، خویش را مطرح نماییم و دچار عجب شویم، بلکه باید شکرگزار خداوند باشیم که به ما توفیق انجام کاری را عطا فرموده است. مهم‌تر آن است که بدانیم به فرض اگر ما تن به کار ندهیم و یا از ایفای نقش و مسؤلیت خویش سر باز زنیم، نه تنها «بر دامن کبریاش نشیندگرد»، بلکه به زودی با بلیه‌ی «جای‌گزینی» روبه‌رو خواهیم شد و خود دچار خسروانی عظیم می‌گردیم.

قرآن مجید، مؤمنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ، فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ، ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

نکته‌ی اوّل که باید دقت داشته باشیم آن است که مؤمنان، مورد خطاب آیه هستند؛ یعنی این خطر آنان را نیز تهدید می‌کند. لذا نمی‌توان به صرف ایمان آوردن، به دوام آن ایمان و ایستادگی و استواری بر مواضع مؤمنانه، بی‌مددجویی از خداوند، اطمینان خاطر داشت. اگر به جد بیابیم که ما نیز - علی‌رغم اظهار ایمان - همواره در معرض خطر روی‌گردانی از کار و تلاش و مسؤلیت‌های ناشی از

ایمان در زمینه‌ی امور دینی و سایه گذاشتن برای این مجموعه‌ی ارزشی می‌باشیم، به یقین که با مراقبت افزون‌تری عمل و اقدام خواهیم نمود.

نکته‌ی دوم مسأله‌ی «جای‌گزینی» است. به فرموده‌ی قرآن، در صورت بروز این روی‌گردانی و ارتداد، خداوند به سرعت کسان دیگری را توفیق عنایت نموده و به کار خواهد گرفت که جملگی دارای چند ویژگی اساسی هستند:

● **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ**: خدا ایشان را دوست می‌دارد و آنان نیز به خدای متعال محبت می‌ورزند.

● **أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ**: نسبت به مؤمنان، خاک‌سارند.

● **أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ**: در مقابل کافران، جدی و سخت‌گیر

هستند.

● **يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**: در راه خدا پیکار و مجاهده می‌کنند.

● **وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ**: از سرزنش هیچ ملامت‌کننده‌ای به

خود هراس راه نمی‌دهند.

و در پایان هم این گزینش، توفیقی از ره‌گذر فضل خداوند

توصیف شده که هر کس را بخواهد عطا فرماید.

به راستی اگر ما بدانیم که «توفیق رفیقی است به هرکس ندهندش»

در این صورت روشن است که امکان یاری‌رسانی به دین و

ارزش‌های والای آن را دقیقاً از این مقوله می‌شماریم، این انتخاب

الاهی را مغتنم می‌دانیم و قدر می‌شناسیم، همواره شکرگزار پیشگاه

حضرت حق خواهیم بود و از این مختصات هم که در آیه‌ی قرآنی

بدان اشاره رفته درس می‌گیریم؛ چرا که این ویژگی‌ها می‌تواند به عنوان عوامل مفید در دوام برخورداری از این توفیق مؤثر واقع شود. در مقابل نیز باید بدانیم که کاستی در یکی از این زمینه‌ها چه بسا موجبات سلب توفیق را برای ما در پی داشته باشد. پس بکوشیم تا محبوب خدا شویم و خدا را دوست بداریم. بکوشیم تا با اتخاذ مواضع صحیح در مقابل دو گروه مؤمن و کافر، نسبت به جمع اول، خاک‌ساری و تواضع و مهربانی و مودت و مروّت پیشه کنیم و در قبال گروه دوم، بسیار جدّی و سخت‌گیر باشیم و هرگز از در مصالحه و معامله با آنانی در نیاییم که بر این کفرپیشگی سوگند پای‌بندی وفادارانه و غیرقابل‌تغییر یاد کرده‌اند.

بکوشیم تا مجاهده و تلاش و کوشش خاضعانه در راه خداوند داشته باشیم و جز او هیچ انگیزه‌ی دیگری را اجازه ندهیم که بر عمل ما سایه بیفکند. در نهایت باید بکوشیم تا چنان‌چه در جریان این کار و تلاش با سرزنش و ملامتی هم روبه‌رو شدیم، هرگز نهراسیم و تردید در مشی آگاهانه‌ی خود نداشته باشیم. بدانیم که اگر به یقین راه، راه خداست و عاملی جز انجام وظیفه در میان نیست، در این صورت ملامت دیگران تأثیری نخواهد داشت. این همان ویژگی والایی است که همواره بر مشی مولایمان حضرت امیر علیه السلام در رویارویی با کافران حکم فرما بود که «لَا تَأْخُذْ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^۱ که هیچ‌گاه سرزنش ملامت‌کننده‌ای حضرتش را از انجام وظیفه و کار و

تلاش باز نمی‌داشت.

با توجه به این مطالب، به یاد آورید که در یکی از نیایش‌ها در ارتباط با امام عصر علیه السلام - که ناظر به یاری‌رسانی به دین خدا و ولیّ خدا می‌باشد - چنین عرضه می‌داریم:

«وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهٖ لَدَيْنَكَ وَ تَعَزُّ بِهٖ نَصْرًا وَلِيَّكَ. وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِنَا غَيْرَنَا، فَاِنَّ اسْتِبْدَالَكَ بِنَا غَيْرَنَا عَلَيْكَ يَسِيرٌ وَ هُوَ عَلَيْنَا كَثِيرٌ»^۱

در آغاز از خدا می‌خواهیم تا ما را در زمره‌ی کسانی قرار دهد که گام در مسیر ارزشمند یاری‌رسانی دین او نهاده‌اند و عزّت یاری‌رسانی به ولیّ خود، امام عصر علیه السلام، را نیز به آن‌ها نصیب فرموده است. آن‌گاه می‌خواهیم که خداوند، در این عرصه‌ی خدمتی، دیگری را «جای‌گزین» ما نکند، که این تبدیل و تغییر و «جای‌گزینی» هر چند برای او بسیار آسان است؛ امّا برای ما بسیار گران خواهد بود.

با کمی دقّت در این مضمون و آنچه که در مقدمات بحث بیان شد، از یک سو جایگاه خطیر یاری‌رسانی به دین و دیانت و اولیای دین مشخص می‌گردد که انسان باید با چه خلوص و پاک‌نهادی در این عرصه حاضر باشد. از سوی دیگر باید خطر جای‌گزینی را به‌درستی بشناسد و در نتیجه بکوشد تا به‌گونه‌ای عمل نماید که هم‌چنان تا عمر دارد از آن آفت برکنار باشد. انسان باید تلاش کند که به توفیق الاهی در پست خدمتی خویش باقی و پابرجا بماند و هرگز

۱. امام رضا علیه السلام، دعا برای امام زمان علیه السلام (مفاتیح الجنان).

خطر «جای‌گزینی» دیگری و بازداشتن و راندن وی از حوزه‌ی خدمت، او را تهدید نکند.

آیا تاکنون از این منظر به موضوع مورد بحث نگریسته‌اید؟ که ﴿الَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ...﴾^۱ آن هم با سرعت، با کسانی دیگر و به جای شما؟

و آیا نعمت ولایت را چنان دیده و شناخته‌ایم که از هشدار الهی بر خود بلرزیم:

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ، ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾^۲

و امام صادق علیه السلام فرمود:

«هیچ یک از شیعیان ما نیست که از حریم پیروی ما گام خود بیرون

نهد، مگر اینکه خداوند، بهتر از او را برای ما جایگزین می‌دارد.»^۳

۱. توبه (۹): ۴۰.

۲. محمد صلی الله علیه و آله (۴۷): ۳۹؛ اگر (از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام) سر پیچید،

خداوند گروهی دیگر را به جای شما جایگزین می‌دارد که مانند شما نباشند. (این ترجمه با استفاده از

تفسیر جناب علی بن ابراهیم قمی نوشته شد. تفسیر قمی ۲: ۳۰۹).

۳. تائویل الآیات ۲: ۵۸۵ ح ۱۱.

معرفت و یقین ۳۶

● چه بسیارند کسانی که به موضوعی معرفت و آگاهی همه‌جانبه دارند؛ امّا آن را به حقیقت باور ندارند؛ یعنی «معرفت و یقین» دو مقوله‌ی ممتاز از یک‌دیگر است و لزوماً هر آگاهی به باور واقعی منتهی نمی‌گردد. کافی است به اطراف خود بنگریم و مصادیق روشنی از این موضوع را دریابیم.

به عنوان نمونه آیا شما پزشکان متخصصی را نمی‌شناسید که هنگام ادای توضیحات پیرامون مضرّات نیکوتین و الکل، آن‌چنان آگاهانه سخن می‌گویند که هرگونه راه‌فایر را بر مبتلایان به این دو بلای خانمان‌سوز می‌بندند؛ امّا خود برای رفع خستگی به نیکوتین و برای خودفراموشی گاهی به الکل نیز پناه می‌برند؟

این مطلب نشان‌دهنده‌ی درستی آن سخن است که در آغاز مقاله به آن اشاره رفت که هر معرفتی لزوماً به باور و یقین

ختم نمی‌گردد.

نمونه‌ی دیگر را می‌توانید در کسانی ببینید که هنگام گفت‌وگو در مسأله‌ی معاد، آن‌چنان از سرِ آگاهی ابعاد مسأله را می‌شکافند و توضیح آگاهانه ارائه می‌نمایند که هر شنونده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ اما ملاحظه‌ی رفتار خارجی آن‌ها، جدا از آن مبانی معرفتی، به گونه‌ای است که گویی خود، این صحنه‌ی پُر اضطراب را اساساً باور ندارند؛ چرا که اگر پای‌بند به معاد و معتقد به قیامت بودند، چنین عمل‌کرده‌ای ناپسندی از خود نشان نمی‌دادند.

در نقطه‌ی مقابل کم نیستند کسانی که مبانی معرفتی چندان عمیقی نسبت به یک مقوله ندارند؛ اما چنان باور قطعی نسبت به آن موضوع دارند که گویی تمامی جان و روح آن‌ها را به تسخیر خود درآورده است، مثلاً در زمینه‌ی اعتقاد به قیامت، چنان‌اند که گویی به چشم خود آن را می‌بینند و به تمام وجود آن را لمس می‌کنند، گرچه هنگام ادای توضیحات علمی و معرفتی نسبت به آن، چندان به شیوه‌ی مطلوب از عهده‌ی کار برنمایند.

چه بسیارند کسانی که قرآن را تلاوت می‌نمایند و بهره‌ی زیادی از درک مفاهیم آن نمی‌برند؛ اما یقین دارند که این کار در ارتقای روحی و معنوی آنان اثرگذار می‌باشد. البته مقصود از این، مثال، ترویج راه و رسم تلاوت قرآن بدون درایت و اندیشیدن و تعمق در آن نیست، بلکه تنها نشان‌دادن تفاوت دو موضوع معرفت و باور است؛ ضمن آن‌که مشخص شود که هر معرفتی نه تنها ضرورتاً به باور قطعی نمی‌انجامد، بلکه بنا به فرموده‌ی حضرت علی علیه السلام: «چه بسا

معرفتی که به گمراهی منتهی می‌گردد»^۱. ظاهراً مراد از این معرفت، همان آگاهی است که به تعهد و عمل و باور و یقین منجر نگردد که در این صورت بلای جان شده و به حال صاحب خود سودی نخواهد داشت.

اساساً ما در مقولات دینی نیازمند باوری هستیم که خاستگاه معرفتی داشته باشد؛ چرا که ثمره‌ی چنین اعتقادی، برکنارماندن از هرگونه تزلزل و تردید می‌باشد؛ همان باوری که اگر برای کسی فراهم آید، «زالت الجبال قبل ان یزول»^۲ کوه‌ها می‌لرزند؛ اما دارنده‌ی چنین اعتقادی سرشار - همراه با پشتوانه‌ی معرفتی بالا - هرگز تزلزلی در خود نخواهد یافت. ای کاش که این شیوه بر فضای کار تعلیم و تربیت دینی ما سایه بیندازد.

● مسائل مربوط به امام عصر علیه السلام - به ویژه موضوع غیبت - از جمله مواردی است که باید نسبت به آن باوری این چنین - یعنی همراه با پشتوانه‌ی معرفتی - داشته باشیم تا اعتقادمان راست آید و استوار گردد و در درونمان ریشه گیرد. در غیر این صورت بسا که با اندک شبهه و ورود در مسیری مختصر لغزنده، دچار لغزش شده و سقوط نماییم. تعالیم دینی در این زمینه می‌کوشد تا ما را آن چنان بسازد و پردازد.

در این میان، طول دوران غیبت از جمله موارد مهمی است که

۱. میزان الحکمة، ح ۱۱۸۱: «ربّ معرفة أدت إلى تضلیل.»

۲. امام صادق علیه السلام، بحار الأنوار ۲۳: ۱۰۳.

اگر فرد، پیشاپیش آمادگی‌های لازم را - از راه سامان‌دهی مبانی معرفتی و تدارک باوری قطعی در این زمینه - برای خود فراهم نیاورده باشد، بی‌تردید در این میدان از پای در خواهد آمد. به این عبارت که در نیایشی آمده، دقت نمایید و آن‌گاه خود را محک بزنید:

«فَلَوْ تَطَاوَلَتِ الدُّهُورُ وَ تَمَادَتِ الْأَعْمَارُ لَمْ أَزِدْ فِيكَ إِلَّا يَقِينًا...»^۱

یعنی باید یقینی در چنین بلندا، جان و روحمان را سیراب کند به گونه‌ای که همان عوامل مخرب - که می‌تواند دیگران را از پای درآورد - در مورد ما معکوس عمل نماید و تهدید، تبدیل به فرصت شده و در نتیجه یقین‌افزا گردد.

وقتی باور نمودیم که «ثبات الدّین بقوّة اليقین»^۲ (ماندگاری و استواری دین در ارتباط تنگاتنگ با نیرومندی عنصر یقین است) آن‌گاه به یقین و همه‌ی زمینه‌هایی که به بروز آن منتهی می‌گردد، بها خواهیم داد و می‌کوشیم تا این ارزش را در خود به‌بار آوریم. آن وقت است که آن‌چه در دنباله‌ی همان نیایش مورد اشاره آمده، یکی پس از دیگری دل و روح ما را فرا می‌گیرد. آنگاه به حضرتش عرضه می‌داریم که استقرار در بلندای یقینی این چنین، موجب می‌گردد که دربارهی شما این مراحل برای من فراهم آید و فزونی یابد:

۱. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب‌الأمر علیه السلام: «گذر زمان‌های طولانی و به درازا کشیده شدن

عمرها، جز بر یقینم دربارهی شما نمی‌افزاید.»

۲. علی علیه السلام، غرر و درر، ح ۴۷۰۲.

— لَكَ الْاِحْتِجَابُ: محبت و رزی نسبت به شما
— وَ عَلَيْكَ الْاِمْتِنَانُ: بروز اتکال و اعتماد
— وَ لِيُظْهِرَكَ الْاَمْتِنَانَ وَ مَنَظَرًا: چشم انتظاری و لحظه شماری
برای ظهور

— وَ لِجِهَادِي بَيْنَ يَدَيْكَ الْاَمْتِنَانَ: آمادگی برای رزمی نمایان در
پیش روی پیشوا

آن چه بدان پرداخته شد، تحقق عینی نتایج همان باور
برخاسته از معرفتی است که بدان اشاره رفت.

اینک گاه محک زدن بر خویش است.

— آیا ما بدان مبانی معرفتی — آن طور که باید و شاید —

پرداخته ایم؟

— آیا یقینی مبتنی بر این آگاهی برای خود فراهم آورده ایم؟

— آیا آثار این معرفت و یقین در ما جلوه می کند؟

اگر چنین است که خوش بر احوالمان. و اگر چنین نیست،

بکوشیم تا گام گذار این راه شویم و در این باب، از خدا و ولیّش

استعانت جوییم.

صَبُورِي

در متون دینی ما، این سخن از حضرت مسیح عليه السلام روایت شده که حضرتش فرمود:

شما به آن چه دوست دارید نخواهید رسید مگر از راه «صَبُورِي» بر آن چه که شما را ناخوش آیند است.^۱

و در روایت است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طیّ سفارشاتى به ابن عباس فرمود:

«بدان که در شکیبایی نسبت به آن چه تو را ناپسند می باشد، خیر فراوانی نهفته است. پیروزی با صبر، گشایش و فرج با ناملایم، کرب و سختی با گشادگی همراه می باشد.»^۲

۱. بحار الأنوار ۷۹: ۱۳۷: «انکم لاتدرکون ما تُحِبُّونَ إِلَّا بِصَبْرِكُمْ عَلٰی ما تکرهونَ.»
۲. همان: ۱۳۸: «و اعلم انّ فی الصبر علی ما تکره خيراً كثيراً و انّ النصر مع الصبر و انّ الفرج مع الکرب و انّ مع العسر يسراً.»

اولین بار این شعر را از استاد شنیدم که در زمینه‌ی بردباری و
تحمل در قبال شداید دنیا برایم خواند که:
إِذَا ضَاقَتْ لَكَ الدُّنْيَا تَفَكَّرْ فِي أَهْلِ نَشْرَحِ
تجد یسرین مع عسر تذکرُ ذلک فافرح

- آن‌گاه که دنیا به تو تنگ شد، در سوره‌ی انشراح قرآن اندیشه کن. دو
گشایش را همراه با یک تنگنا در آن بین. این را به خاطر بسیار و شادمان باش!
بیان شیوای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (در زمینه‌ی همراه‌شدن و به‌بار
آمدن مراد و کام در دنبال نامرادی و ناکامی)، کلام حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام
(در ضرورت شکیبایی و تحمل تا رسیدن به آنچه مورد علاقه است)
و کلام شاعر در عسر و یسر، همه بیانگر یک حقیقت است و آن
این‌که: صبر و انتظار فرج با یک‌دیگر گره خورده است؛ به‌طوری‌که
یکی مقدمه‌ی دیگری است و منتظر فرج نمی‌تواند صبور نباشد، تا
آن‌جا که:

«ما أحسن الصّبر و انتظار الفرّج!»^۱

گاهی به غلط، صبر جلوه‌ی منفعلانه در رویارویی با مسائل و
حوادث به خود می‌گیرد و معنی استقامت و خویش‌داری از آن
سلب می‌شود. طبعاً از این ره‌گذر، مفهومی منفی در ذهن‌خاطر
می‌کند، و حال آن‌که چنین نیست.

۱. اشاره شاعر به کلمه "عسر" است که در میان دو کلمه "یسر" قرار گرفته است، در این دو آیه متوالی

سوره انشراح: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾

۲. امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام، کمال‌الدین ۲: ۶۶۵: (چه نیکوست صبر و انتظار فرج)

صبر در لغت به معنای کلی «خویشتن‌داری در تنگناها»^۱ آمده و جلوه‌های مختلف آن چنین است: صبر بر مصیبت که واژه‌ی جزع در مقابل آن نشسته و بیانگر ناآرامی است. صبر در جنگ آوری دُء به شجاعت تعبیر شده و ضدّ آن جُبْن است. صبر در قبال حوادث مختلف، سعی صدر نامیده شد که ضدّ آن ضجر به معنی ناآرامی و بی‌شکیب‌بودن است. روزه را صبر تعبیر کرده‌اند؛ چرا که لازمه‌ی آن مقاومت و تحمّل می‌باشد.^۲

وجه مشترک تمامی این معانی، همان استقامت و استواری و خویشتن‌داری است که جملگی بار مثبت و فعّال دارند و در آن‌ها خبری از معنی انفعال و ناچاری به چشم نمی‌خورد.

از سوی دیگر، بحث همراهی صبر و انتظار با صراحت مورد تأیید لغت می‌باشد، تا آن جا که گفته شده است:

از انتظار به صبر تعبیر شده است؛ چرا که حقّ انتظار، جدایی‌ناپذیر بودن آن از موضوع صبر می‌باشد و خود نوعی از صبر است.^۳

در روایت است که:

«خداوند بر قومی نعمت ارزانی داشت. آنان شکرگزاری پیشه نکردند. در نتیجه، همان نعمت‌ها موجب وبال ایشان شد و گرفتاری به‌بار آورد. اما قومی دیگر را به مصیبت و رنج گرفتار نمود و بیازمود. آنان صبوری پیش گرفتند. به

۱. مفردات راغب: الصبر: الامساک فی ضیق.

۲. همان، توضیحات ذیل واژه‌ی صبر. ۳. همان.

زودی این رنج و درد و بلا برای آنان به نعمت بدل شد.^۱ یعنی می‌توان با شکیبایی سر از پهنه‌ی آزمون به سلامت و سربلندی به‌ر آورد، تا آن‌جا که خداوند، همان رنج‌ها و دردها را به عافیت و گشایش و نعمت مبدل نماید.

پی‌جویی آیات صبر در قرآن مجید و هم‌چنین روایات متنوع در این باب، دریچه‌های فراوانی به سوی دریافت حقایق فرهنگ اسلامی در این مقوله می‌گشاید. این خود بحث مستقل و مفصلی است که از حال و هوای این مجموعه‌ی مختصر به‌دور است. خلاصه‌ی آنچه در این مقاله بدان پرداخته شد، این بود که بنا به آنچه در فرهنگ دینی مطرح گردیده:

۱- تحمّل نامرادی، زمینه‌ساز گشایش و رسیدن به مراد خواهد گردید.

۲- نصر و صبر با یک‌دیگر به هم آمیخته و گره خورده‌اند.

۳- صبر نه تنها حامل بار منفی و منفعلانه نیست، که پیام‌آور استقامت و استواری و خویش‌داری مثبت و فعالانه است.

۴- صبر و انتظار فرج، هم‌پا و هم‌راه یک‌دیگرند.

۵- صبوری، نعمت‌زا و ناشکیبایی، نعمت‌زا خواهد بود.

حالا، با این مقدمه، سراغ موضوع امام عصر علیه السلام می‌رویم و

رابطه‌ی انتظار فرج و صبر را کمی بیش‌تر می‌گشاییم و پی‌می‌گیریم. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

۱. امام صادق علیه السلام، میزان الحکمة، ح ۱۰۰۵۷.

«لا یعدم الصّبور الظّفر، و ان طال به الزّمان.»^۱

«شخص صبور، پیروزی را از دست نخواهد دارد هر چند که زمان به طول بینجامد.»

اگر نگاه ما به مسأله‌ی ظهور امام زمان علیه السلام این چنین نگاهی باشد، قطعاً طول زمان غیبت به ما آسیبی نمی‌رساند؛ چرا که ایستادگی و استواری در این میدان، رسیدن به پیروزی و فرج را نوید می‌دهد و قطعاً آن را در پی خواهد داشت. این صریح روایات ماست که:

«بالصّبر یتوقّع الفرّج. و من یدمن قرع الباب یلج.»^۲

«از ره گذر صبر، فرج و گشایش انتظار می‌رود. و آن کس که پی‌گیرانه دری را بکوبد، سرانجام آن در به رویش بازخواهد شد.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیان راه و رسم «صبوری»، در قالب سه علامت اساسی، ابتدا شخصیت صابر را ترسیم می‌نماید و سپس پی‌آمد منفی فقدانِ هر یک از آن علائم را برمی‌شمارد، آن‌جا که می‌فرماید:

«علامة الصّابر فی ثلاث: أوّلها أن لا یکسل و الثّانية أن لا یضجر و الثّالثة أن لا یشکو من ربّه عزّ و جلّ؛ لأنّه إذا کسل ضیع الحق، و إذا ضجر لم یرد الشّکر، و إذا شکا من ربّه عزّ و جلّ فقد عصاه.»^۳

«صابر کسی است که در جریان صبوری خویش خسته و کسل،

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۳.

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بحار الأنوار ۶۷: ۹۶.

۳. همان: ۸۶.

بی قرار و نالان و شاکی از خدا نگرده؛ زیرا آن‌گاه که خسته و کسل شود، حق راضایع سازد. و آن‌گاه که بی‌قراری پیشه‌نماید، شکر به جای نمی‌آورد و آن‌گاه که زبان به شکوه و شکایت از خدای گشاید، راه عصیان او را در پیش گرفته است.»

این بیان زیبای رسول خدا ﷺ دقیقاً به ما می‌آموزد که در قصه‌ی فراق امام عصر علیه السلام و هجران حضرتش در دوران غیبت چگونه باید عمل کنیم و اگر می‌خواهیم به واقع «صبری» پیشه کرده باشیم، چگونه گام‌گذار این وادی سخت باشیم. باید یقین داشته باشیم که: هر رنج و محنتی سرآمدی دارد و خلاصه «یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور!»^۱ درد و رنج غیبت نیز از این دست است. مهم آن است که ما به گونه‌ای عمل کنیم که زمام «صبری» خویش را در این میدان، از دست ندهیم. شیوه‌ی پیشنهادی پیامبر ﷺ در این زمینه، بهترین راه عملی برای فائق آمدن بر این درد و رنج است. نه آن‌که غم غیبت را مهم نشماریم، هرگز! مگر شیعه می‌تواند به بهانه‌ی «صبری» غم دوری یار را به هیچ انگارد. او همواره خطاب به محبوب خویش می‌گوید:

غم عشقت بیابان پرورم کرد فراق مرغ بی‌بال و پرم کرد
 به من گفתי صبوری کن صبوری صبوری طرفه‌خاکی بر سرم کرد^۲

اما به کارگیری راهنمایی عملی پیامبر ﷺ در این صبوری، می‌تواند ما را به درستی به مقصد برساند؛ ضمن آن‌که ضایعاتی هم در پی نداشته باشد. دل می‌سوزد و چشم می‌گرید؛ اما زبان نه تنها به

شکوه باز نمی‌شود که اگر هم شکایتی دارد نزد خود او می‌برد، به مصداق «وَالِيكَ اسْتَعْدَىٰ فَعِنْدَكَ الْعُدْوَىٰ» عمل می‌کند، در حالی که به این حقیقت مترنم است: *ه: خدایا،*

«أنت كشاف الكرب و البلوى»^۱

و دردمندانه دست نیاز به درگاه بی‌نیاز برمی‌دارد که:

«فَأَغْثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ عَيْدَكَ الْمَبْتَلَىٰ.»

و از او می‌خواهد که:

«و ااره سیّده یا شدید القوی و ازل عننه به الاسی و

الجوی و برد غلیله یا من علی العرش استوی.»

ای خدا، ای فریادرس فریادخواهان، این کمین‌بنده‌ی گرفتار خود را دریاب. پیشوای بزرگوارش را - ای خدای قوی شوکت - به او بنمایان. او را از غم و اندوه و سوز دل برهان و آتش درونش را فرو نشان. ای خداوندی که بر عرش سیطره داری. و این است راه و رسم آن «صبوری» که ما در قصّه‌ی پُردرد و رنجِ فراقِ غم‌بارِ پیشوایمان امام عصر علیه السلام بدان نیازمندیم و در مورد چنین شکیبایی است که می‌گوییم:

حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مهرو

باز آید و از کلبه‌ی احزان به‌در آیی

عالمان عصر غیبت

تا کنون در جای جای این مجموعه، از موضوع غیبت به مناسبت‌های مختلف سخن به میان آمد و از دیدگاه‌های گوناگون بدان پرداخته شد. فصل مشترک تمام این گفت‌وگوها در چند مسأله شامل وقوع آن، سختی و حساسیت آن، طول مدت آن، آزمودن مردم به آن، اجر وافر صبوری در آن و سرفصل‌های دیگری از این ردیف خلاصه می‌شود، تا جایی که به زبان حال و قال، خطاب به آن عزیز سفر کرده می‌گوییم:

در تیره‌شب هجر تو جانم به لب آمد

وقت است که همچون مه تابان به در آیی

اینک، در این مقال، سخن از بار سنگین وظیفه و تبیین راه و روش و نیز جایگاه عالمان متعهدی است که در دوران وانفسای غیبت عهده‌دار مسؤولیت زمام‌داری شیعه می‌باشند. روشن است که

فقدانِ دالمانی از این دست، پیمودن راه را در دوران غیبت - مهر چه بیش‌تر و بیش‌تر - با دشواری مواجه می‌دارد و عرصه را از هر جهت بر پویندگان راه به‌ویژه ناآشنایان تنگ‌تر می‌نماید. مردم در این دوران چه حالی دارند؟ آن عالمان چه شیوه‌هایی را پیش می‌گیرند؟ و سرانجام خود چه جایگاهی دارند؟ در روایات به این سه موضوع پرداخته شده و به خوبی طرح و بحث گردیده است.

۱- وضعیت مردم در دوران غیبت

جمعی معدود به یاری خدا و ولیّش بر مشکلات دوران غیبت فائق آمده، مغلوب عوامل و مسائل کوبنده‌ی آن نشده، به یمن ولای امام عصر علیه السلام و بهره‌مندی از توفیق الاهی به بی‌راهه نیفتاده و سرافراز از میدان آزمون به‌در آمده‌اند؛ اما متأسفانه عامه‌ی مردم در این مواجهه دچار مشکل شده و می‌شوند، از این‌رو ایشان در روایات به «أیتام آل محمد المنقطعین عن إمامهم» وصف گردیده‌اند. این یتیمی و دورافتادن از دامان پُرمهر و محبّت امام و پیشوایی که نقش پدر را برای آنان عهده‌دار است، سبب شده که اینان در این دوران، این‌گونه توصیف شوند:

المتحرّین فی جهلهم: در عرصه‌ی حیات خود، دچار جهل و سرگردانی و حیرانی شده‌اند. روشن است که به‌هم‌آمیختگی جهل و حیرت، کار را بر آنان بسیار مشکل‌تر می‌کند؛ ضمن این‌که اثر این دو با ویژگی اثرگذاری متقابل روی یک‌دیگر تشدید می‌شود و افزایش یکی، افزونی دیگری را در پی خواهد داشت.

الاسرى في أیدی شیاطینهم: اینان اسیران دست شیطان‌هایی هستند که به جان ایشان افتاده و عقایدشان را هدف قرار داده‌اند. پیش از این در مقاله‌ی «رهایی از دام ابلیس» به تفصیل بیان شده که از جمله موضوعات و میادینی که شیطان و کارگزارانش در آن به شدت جولان داده و تاخت و تاز می‌نمایند، عرصه‌ی دوران غیبت و موضوع امام عصر علیه السلام است. آنان در این دوره به جان مردم ناآگاه حیرت‌زده افتاده، هرچه بیش‌تر و بیش‌تر موجبات جدایی میان ایشان و پیشوایشان را فراهم می‌آورند و فضای نادانی و حیرانی را برایشان به‌بار می‌آورند.

و في أیدی النّواصب من أعدائنا: شیطان در این کار (اضلال و اغوا و جداسازی مردم از امام علیه السلام) از ابزار دست‌هایی نیز سود می‌برد، از جمله دشمنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر اعمال این عداوت و کینه‌توزی سوگند یاد نموده و همواره به‌شدت پای می‌فشارند و می‌کوشند تا هرچه بیش‌تر و بیش‌تر بر جمع اسیران در بند خویش بیفزایند. روشن است که آن ایتمام جداافتاده از امام - که در باتلاق جهل و حیرت فرو رفته و دست و پا می‌زنند - بهترین متاع دام این صیّادان شیّاد هستند.

۲- شیوه‌ی عالمان

در چنین وضعیت بحرانی که بدان اشاره شد، عالمانی پارسا و متعهد به کار و تلاش همه‌جانبه می‌پردازند. کار آنان چنان اثرگذار است که اگر اینان در میدان فعالیت حضور نداشته باشند، «لما بقی أحد

الّا ارتد عن دین الله»، احدی باقی نمی‌ماند مگر آن‌که از دین خدا روی‌گردان شود. راه و روش آنان در ارتباط با پیشوای غایب نیز، در روایات بیان شده است، به طوری که آنان:

الدّاعین إليه: در گام اوّل مردم را به آن امام همام فرا می‌خوانند. این عالمان نسبت به انسان‌هایی که جاهلانه از حضرتش روی برتافته و دچار حیرت شده‌اند غم‌خواری می‌کنند و می‌کوشند تا به هر قیمتی شده، آن آب رفته را به جوی بازگردانند. لذا به گونه‌های مختلف به فراخوان مردم به سوی آن حضرت می‌پردازند.

الدّالین علیه: مردم را به آن حضرت دلالت و راه‌نمایی می‌کنند؛ یعنی می‌کوشند تا مبانی فکری آن‌ها را در زمینه‌ی این اعتقاد اساسی دوباره شکل و سامان دهند و آن‌ها را به جمع باورمندان راستین بازگردانند.

الذّابین عن دینه بحجج الله: اینان با استدلال و منطق قوی خود، از دین خدا و آیین الاهی امام عصر علیه السلام نگاهبانی و دفاع می‌نمایند. در این مسیر، می‌کوشند تا بنیان‌های عقیدتی مردمی را که به بی‌راهه افتاده و اسیر دست جهل و حیرت شده‌اند، دیگر بار سامان دهند، از نو شالوده‌ای محکم و نو بریزند و به صورت اساسی فکر و اعتقاد آنان را شکل دهند.

و المنقذین لضعفاء عباد الله من شباك ابليس و مردته و من فحاخ النّواصب: ابلیس و مریدان او، همواره در کار دام‌گستری در راه خدا و ولیّ او هستند. دیگر ابزار دست‌های شیطان - از جمله «نواصب» - نیز در این کار، بر یک‌دیگر پیشی می‌گیرند، تا هر چه پیش‌تر و

بیش تر بر شمار سپاه جهل و ظلم بیفزایند و از عدد سپاهیان عدل و قسط بکاهند. این عالمان متعهد و دل آگاه، با شیوه‌هایی که به کار می‌گیرند، به «انقاذ» یعنی نجات از غرقاب می‌انزیشند و می‌کوشند تا با طرح‌های خود، آنانی را که فریب این عناصر اهریمنی را خورده‌اند و لغزیده‌اند و به مهلکه فرو افتاده‌اند، نجات بخشند. در گام قبلی اینان حافظان مردم بودند، در این گام ناجیان مردم می‌شوند و در گام نهایی چنان عمل می‌کنند و برنامه‌ریزی می‌نمایند که:

«یَمْسُكُونَ اِزْمَةَ قُلُوبِ الضَّعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يَمْسُكُ صَاحِبُ

السَّفِينَةِ سَكَّانَهَا.»^۱

کشتیبان سگان کشتی را به دست می‌گیرد تا کار هدایت و رسانیدن آن را به ساحل نجات عهده‌دار شود. این عالمان پاک‌نهاد نیز زمام قلوب ضعفای شیعه را در دست می‌گیرند، ایشان را از میان امواج سهمگین به سلامت عبور می‌دهند و به ساحل امن، ره‌نمون می‌گردند.

خلاصه آن‌که شیوه‌ی عملی و اجرایی این عالمان عبارت

است از:

● فراخوان به سوی امام عصر علیه السلام

● دلالت و راه‌نمایی و تبیین مبانی فکری مردم در موضوع

امام عصر علیه السلام

۱. متن کامل این روایت را - که از جمله بیانات امام هادی و امام عسکری علیهما السلام است - در کتاب شریف بحار الأنوار ۲: ۶، ح ۱۲ بنگرید.

● نگاهبانی و محافظت از حوزه‌ی اندیشه‌ی دینی در ارتباط

با امام عصر علیه السلام

● نجات فروافتادگان در غرقاب غفلت و ناپاوری نسبت به

امام عصر علیه السلام

● سگان‌داری فکر و اندیشه‌ی مردم در ارتباط با اعتقاد به

امام عصر علیه السلام

این مراحل پنج‌گانه، شیوه‌ی عالمانه‌ای است که این عناصر ارزشمند در دوران غیبت، برای سرپرستی از «ایتام آل محمد» پیش می‌گیرند.

۳- جایگاه و ارج و قدر ایشان

انسان‌های اندیشمند و صالحی این‌چنین، از سر حساسیت و ضرورت و داشتن عرق دینی با داشتن صلاحیت و کارایی‌های لازم در این موضع حساس به خدمت مشغول می‌شوند.

از اینان در فرهنگ دینی به‌عنوان «الافضلون عندالله عزّ و جَلَّ» تعبیر شده است؛ یعنی در شمار برترین‌ها نزد خدای متعال جای دارند و «لیفضلون علی العباد» توصیف شده‌اند که به مراتب از عابدان در پیشگاه حق تعالی برترند؛ چرا که

گفت آن گلیم خویش برون می‌برد ز موج

وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

درجه‌ی این فضیلت و برتری و درخشش «کفضل القمر لیلۃ

البدر علی أخفی کوکب فی السماء»^۱ دانسته شده است؛ یعنی آن سان که ماه فروزنده‌ی شب‌های بدر، بر پنهان‌ترین ستاره در آسمان‌ها می‌درخشد و نمود عینی دارد، چنین عالمی بر آن عابد فضل و شرف خواهد داشت.

به هر حال، بنا به روایات، خطرات دوران غیبت - به ویژه در عرصه‌های فرهنگی و اعتقادی - بسیار مهم و اساسی و اثرگذار و مخرب بر شمرده شده است. از سوی دیگر، برای عالمان استوار و متعهد نیز روش‌هایی گام‌به‌گام تعیین شده تا کار خلاصی و سامان‌دهی این اسیران ورطه‌ی جهل و حیرت را عهده‌دار شوند. و در نهایت جایگاه بلند این تلاش دینی هم نمایانده شده است.

آیا در این اندیشه هستیم که روی به این بلندا بیاوریم و به تلاش و کوشش و کشش همراه با برنامه‌ریزی دقیق و الهام از این ره‌نمودهای جانانه مبادرت ورزیم؟ اگر چنین هستیم، خوشا بر احوالمان که به لباس منتظر فرج واقعی درآمده‌ایم.

و اینک این گوی و این میدان!

۱. مشروح این روایت را که از امام عسکری و حضرت جواد علیهما السلام نقل شده در کتاب شریف بحار الأنوار مرحوم مجلسی، ج ۲، ص ۶، ح ۱۱ بنگرید.

خلوت انس ۳۹

ما محرمان خلوت انس ایم غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو^۱

پیش از این گفته شد که موضوع غیبت امام عصر علیه السلام نباید دست‌آویز برای فراموشی آن حضرت و به‌نوعی حذف ایشان از مجموعه‌ی معادلات و مسائل اجتماعی گردد. علاوه بر باور برخاسته از معرفت، باید همواره احساس حضور ایشان را در جمع داشته باشیم. مبادا بر ما بگذرد زمانی که اثر نام و یاد ایشان در میانمان کم‌رنگ شود و یا صورت تشریفاتی و تظاهر به خود بگیرد.

در این زمینه تا بدان‌جا پای فشردیم که مقاله‌ی «گزارش» در این مجموعه در زمینه‌ی عرض اعتقاد نگاشته شد. در زیارت

آل یاسین نیز می بینیم که حال و هوای حاکم بر آن، بیانگر حالت کسی است که در محضر امام زمانش قرار گرفته و به حضور ایشان عرض اعتقاد می نماید.

روشن است که اگر این راه و رسم، شیوهی غالب در ارتباط ما با امام عصر علیه السلام قرار گیرد، اساساً ابتدا فرهنگ درونی ما و سپس اعمال بیرونی ما متأثر از این حال و هوا شده و از ما عنصری «امام زمانی» می سازد و تحویل می دهد. بروز این روحیه دیگر خلوت و جلوت نمی شناسد، آرام و قرار از انسانی که راهی «خلوت اُنس» شده درمی رباید و از او شخصیتی اثرگذار در موضوع امام عصر علیه السلام می سازد؛ آن سان که پرتو شخصیت انسان های والاقدر و ولایت مداری همانند سلمان و ابوذر و مقداد و دیگرانی از این دست نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام عمل نمود.

از راه هایی که ما را به این سراپرده کشانده و بساط «خلوت اُنس» را به رویمان می گشاید، مداومت در خواندن دعای ندبه است^۱. البته منظور، خواندن همراه با درک و احساس مفاهیم بلند آن است، نه تنها روخوانی زبانی دعا؛ ضمن این که منکر نباید شد که این نیز جای و جایگاه خود را دارد.

گاهی که صبح جمعه در این خلوت کدهی اُنس نشسته ایم، از

۱. بررسی سند دعای ندبه در حوزهی هدف این مقاله قرار ندارد، بلکه نگرشی عمومی و گذرا به اصول مطرح در آن مورد نظر بوده است. طالبان اسناد می توانند به کتاب «فروع ولایت در دعای ندبه» تألیف آیه الله العظمی صافی گلپایگانی، صفحات ۲۴ - ۳۲ مراجعه نمایند.

بخش‌های اولیّه‌ی دعا گذر می‌کنیم که به نرعی بیانگر تاریخ نبوت و به دنبال آن امامت و ولایت است. آنگاه به غدیر و آشنایی با جایگاه امیر مؤمنان علیه السلام در ارتباط با پیامبر صلی الله علیه و آله و تجدید خاطره‌ی جان‌فشانی‌های حضرتش در راه اسلام و رسول‌گرامی می‌رسیم، و سرانجام در این نقطه می‌ایستیم که:

«وَالْأُمَّةُ مَصْرَّةٌ عَلَىٰ مَقْتِهِ، مَجْتَمِعَةٌ عَلَىٰ قَطِيعَةِ رَحْمِهِ وَ

اَقْصَاءِ وَلَدِهِ، إِلَّا الْقَلِيلَ مَمَّنْ وَفِي لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ.»

در این بحث اندیشه می‌کنیم که چگونه امت در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله موضع‌گرفت و کار را بدان‌جای رساند که بر «قطع رحم» حضرتش هم پیمان شد، مگر گروه اندکی که - علی‌رغم امواج شدید و بنیان‌کن اجتماعی - در آن دوران سیاه مقاومت کردند، از حق عدول نمودند و تا پای جان بر آن پای فشردند.

این جاست که خود را از هر جهت وام‌دار آنان می‌بینیم و این از جمله درس‌هایی است که از این نیایش می‌گیریم؛ درس مقاومت و پایداری و استواری و ماندن در کنار حق، هر چند که همه‌ی عوامل در جهت عکس آن فعال و برنامه‌ریز باشند. همین جاست که از خدا می‌خواهیم ما را نیز در شمار آن جمع‌قلیل وفادار قرار دهد تا در هیچ شرایطی به امامت و ولایت پشت نکنیم و همواره بر آن متعهد و پای‌بند باقی بمانیم.

در این «خلوت انس» به‌زودی نوید «إِذْ كَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ يورثها مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» مطرح می‌شود، به الهام

از آیهی قرآن^۱ بردل دور دست افق، یاد میراث داران صالح زمین به روشنی تامّ و تمام نقش می بندد. در پی آن سخن از وعدهی تخلف ناپذیر الاهی به میان می آید که ضامن تحقق قطعی این ظهور و بروز است که پیش از این طیّ مقاله‌ی «امیدواری» به طرح و بحث آن پرداختیم.

به دنبال این مطلب، یادِ یادآوران عرصه‌ی امامت و پیشوایی زنده می شود، از دو آویزه‌ی عرش الاهی، حسین علیه السلام، به نام، نام برده می شود، یاد این تبار نورانی و این سلسله‌ی زرّین در هاله‌هایی از نور و با تعبیری چون «صالح بعد صالح» و «صادق بعد صادق» در خاطره‌ها زنده می شود و به جست‌وجوی آن‌ها در قالب «أین السبیل بعد السبیل أین الخیرة بعد الخیرة...» پرداخته می شود.

این بخش با عبارت «أین بقیة الله...» راه ما را به سوی «خلوت انس» می‌گشاید و به دنبال جست‌وجوی گم‌شده‌ای می‌اندازد که از این و آن سراغش را می‌گیریم؛ نشانه‌هایش را یکی پس از دیگری بیان می‌کنیم و شائقانه در یافتنش سر از پای نمی‌شناسیم؛ شؤون فردی و اجتماعی آن حضرت را می‌گوییم؛ مأموریت‌های مهمّ و اساسی آن حضرت را بیان می‌کنیم؛ سامان‌دهی ایشان را در زمینه‌های مختلف یادآور می‌شویم.

۱. اعراف (۷): ۱۲۹: ﴿... استعینوا بالله و اضربوا انّ الأرض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتّقین: از خدا مدد جوید و صبوری پیشه کنید که زمین از آن خداست، به هر کس که بخواهد آن را به ارث می‌دهد و عاقبت از آن پارسایان پروا پیشه است.﴾

و خلاصه می‌گوییم و می‌گوییم، به این امید که کسی از آن میان، ما را در این جست‌وجوی راه‌شود و دستمان را به دامان دارنده‌ی این همه کسالات بی‌حدّ و حصر برساند و ما را صاحب‌خبر نماید. حال ما در این بخش از نیایش، حال کسی است که گم‌شده‌ای بس ارزشمند و والا دارد و بی‌صبرانه و با التهاب و درد، به هر که می‌رسد از او سراغ می‌گیرد، نشانی از نشانه‌های او برمی‌شمارد، به این امید که نشانی از او بگیرد و دریابد.

به یاد داشته باشیم که این همه دست‌آورد همان «خلوت انس» است که با خواندن آگاهانه‌ی دعای ندبه به آن راه یافته‌ایم. کار تا آن‌جا بالا می‌گیرد که به سختی می‌توان این خلوتگه راز را رها نمود. به‌ویژه در دل این نشانه‌ها عبارت «أین الطالب بدّم المقتول بکربلاء»^۱ ما را مسافر کربلای معلّی می‌کند و سیری روحانی در آن فضای معنوی می‌دهد و باز می‌گرداند.

سرانجام توفیق یار راه‌شده و با تبدیل لحن دعا از مغایب به مخاطب، نام و یاد جمعی از نیاکان آن عزیز در میان می‌آید. آنگاه با جمله‌ی «بِأبي أنتَ و أمِّي وَ نَفسي لك الوقاء و الحمی» گویی خویش را در محضر آن بزرگوار احساس می‌کنیم؛ گویی سرانجام آن پی‌جویی‌ها و سراغ‌گرفتن‌ها نتیجه داده و اینک بر شهر خیال و در سویدای دل زانو به زانوی حضرتش نشسته‌ایم. ابتدا شرم حضور مانع می‌شود که قصّه‌ی دل‌های پُر غصّه‌ی خویش باز گوییم. از این رو، یاد

۱. به مقاله‌ی شهید نینوا از این مجموعه مراجعه نمایید.

پدران و الاقدرشان را در میان می آوریم و تا آن جا که در توان داریم گوشه هایی از جایگاه الاهی آنان را در قالب عباراتی بر می شماریم، همانند «ساده المقرَّبیر»، «نَجباء الاکرمین»، «هداة المهدیین»، «خیرة المهدَّبین»، «عطارفة الانجبین»، «بدورا لمنیرة»، «أنجم الزاهرة» و دهها تعبیر مشابه؛ باشد که این یادآوری ها از پدران بلندمرتبه ی ایشان راه وصال را پیش روی ما هموار نماید و ابهت آن بزرگوار، سدّ راه عرض حال پریشانی های ما نگردد.

گویی این تلاش در آن خلوت کده ی اُنس نتیجه می دهد. و به ناگاه با لحنی صمیمانه تر، او را مورد خطاب قرار داده و می گوئیم:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى، بَلْ أَيْ أَرْضِ تَقْلِّكَ
أَوْ ثَرَى.»

«ای کاش می دانستم که کجا و چه وقت دلها به ظهور تو آرام خواهد گرفت و ای کاش می دانستم که در کدامین سرزمین اقامت گزیده ای.»

درست همین لحظه است که به مصداق «بوی گلم چنان مست نمود

که دامنم از دست برفت»^۱ سر از پای نشناخته و می گوئیم:

«بسیار سخت است بر من که خلق را بینم و تو را نبینم و هیچ صدایی از تو نشنوم. سخت است بر من که تو تنها گرفتار باشی و بلا تو را در میان گرفته باشد، در حالی که ناله و ضججه و شیکوهی من به گوش تو نرسد. به جانم سوگند، تو آن حقیقت پنهان ای که هرگز از میان ما بیرون نیستی. به

جانم قسم که هر چند از نظر دوری؛ امّا هرگز از ما جدا نیستی. به جانم قسم که تو منظور و آرمان هر مشتاقی از مردان و زنان مؤمن هستی که برتری و بهم‌ترازی نداری. قسم به جانم که تو بنیاد مجد و شرف و رکن اصیلی هستی که مانند و هم‌قطاری نداری...»

همین گونه می‌گوییم و می‌گوییم و با هر عبارت نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شویم. فضای عشق و محبت و راز دل، گویی آن‌چنان بر این «خلوت انس» حاکم می‌شود که سر از پای نشناخته، گامی جلوتر می‌نهیم و می‌گوییم:

«تا کی و تا چند، ما باید حیران و سرگردان باشیم؟»

«چگونه باید تو را بخوانم و چه‌سان راز دل با تو بگویم؟»

«مشکل است بر من که بر غم هجر تو بگریم و خلق تو را وا رهاوند.»

«سخت است بر من که بگذرد بر تو و نه بر دیگران آن‌چه که می‌گذرد.»

در این جا بار دیگر لحن عوض می‌شود. اینک، به دنبال هم‌راهانی هم‌درد هستیم که دست به دست هم دهیم و این ناله و گریه و زاری و فریاد را هم‌چنان ادامه دهیم. خلاصه، به مصداق «بیا سوت‌دلان گرد هم آییم» جویای سوختگان و شیفتگانی هستیم که خود بی‌تاب‌اند و ما نیز بر سر آن‌ایم که در این بی‌تابی آنان را همراه شویم؛ خود در پی غم جان‌گناه هجران یار، گویی خار در چشم دارند و ما نیز بر سر آن‌ایم که تا با چشم خویش در ابراز ناراحتی و ریختن اشک با آنان همراه شویم.

آن قدر حلاوت گفت و گوی مستقیم با امام زمان علیه السلام بر کام جانمان نشسته که به سرعت از هم راهانِ هم درد جدا شده و دیگر بار روی به حضرتش می آوریم و سخن دوباره آغاز می کنیم که:

«ای زاده‌ی احمد، آیا راه دیداری با تو در پیش است؟ آیا روزگار جدایی ما به فردای وصل تو می رسد تا به دیدار جمالت نایل آییم؟ کی شود بر چشمه‌های سیراب کننده‌ات بر آییم و سیراب شویم؟ کی شود از آب زلال و گوارای وصلت بهره گیریم که روزگار تشنه کامی ما بسا به طول انجامید؟ کی شود که صبح و شام به محضرت راه یابیم و چشم ما روشن گردد؟ کی شود که تو ما را بینی و ما تو را ببینیم، در حالی که پرچم نصرت و پیروزی را برافراشته و نمایان ساخته‌ای؟ آیا ما آن روزگاران را در خواهیم یافت که
نَحْفَ بِكَ وَ أَنْتَ تَأْمُ الْمَلَاءِ بِرِغْدٍ تَوْ بَاشِیْمُ وَ تَوْ زَمَامِ
پیشوایی آشکار مردم را در دست گرفته باشی و آیا...»

در این جا به ناگاه ندای «أَنْتَ كَشَّافُ الْكَرْبِ وَ الْبَلْوَى وَ إِلَيْكَ اسْتَعْدَى فَعَنْدَكَ الْعَدْوَى» ما را به خود آورده، از سراپرده‌ی «خلوت أنس» بیرون می برد و در پیشگاه حق خاضعانه بر زمین ادب می نشاند، تا بدانیم که گره کور غیبت مولایمان، تنها و تنها به دست مشکل گشای خداوند بزرگ گشوده می شود. از این رو، دردمندانه از او می خواهیم که:

«فَأَغْثَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ عُبَيْدَكَ الْمَبْتَلَى...»

آیا تا کنون - ولو برای یک بار - این چنین ندبه‌ای سر داده ایم و پای در «خلوت أنس» نهاده ایم؟ اگر چنین شده گوارایمان باد!

کیمیای مهر ۲۰

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من
آری به یمن لطف شما خاک زر شود^۱

اینک آخرین مقاله از این مجموعه در حال شکل گرفتن است. از آن جا که رشته‌ی رابط میان این مقالات، ترویج مهر و محبت‌ورزی به ساحت قدس مهدوی بود، آن را به الهام از بیت آغازین مقال، «کیمیای مهر» نامیدم تا از همین آغاز نوشته نشان داده شود که بی «کیمیای مهر»، در این عرصه راه به جایی نخواهیم برد و یقین داشته باشیم که این مهرورزی خود با مس وجود ما، کار کیمیا خواهد نمود. اگر می‌سراییم که:

شد زرد چهره‌ی من و خشکید اشک چشم

گل‌های انتظار من آخر نچیده ماند

بدانیم که این زردرویی در موارد دیگر نشان از کسالت و خستگی و بیماری و رنجوری و بی‌حالی دارد. ولی در این مورد، چونان شاعر شیرین‌سخن شیرز معتمدیم که اگر «گویند: روی سرخ تو سعدی چه زرد کرد؟» بلافاصله خواهیم گفت: «اکسیر عشق در مسم آمیخت زر شدم». یقین داریم امروزه مهر امام عصر علیه السلام مصداق تمام‌نمای کیمیاگری است که اگر به جان ما بیفتد، از مس وجودمان طلای ناب می‌سازد.

● بنا به آرائی طریق مولایمان علی علیه السلام اگر دوست دار فرد و یا چیزی هستیم، باید همواره نام و یاد او را بر زبان جاری کنیم. این امر هم فرهنگ درون ما را در راستای محبت آن فرد و یا آن چیز جهت و سامان می‌دهد و هم در خارج بر جمع محبتان او می‌افزاید. از این رو حضرتش فرموده است:

«مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا لَهْجَ بَذَكَرَهُ»^۱

امروز برای شیعه کیست محبوب‌تر از امام عصر علیه السلام که باید نام و یادش بر زبان باشد و دل سراپرده‌ی محبت او گردد، تا این کیمیا با ما آن کند که آن باید؟

● بنا به ره‌نمود امام صادق علیه السلام نشان محبت‌ورزی به کسی، آن است که انسان وی را بر دیگران ترجیح داده و مقدم شمارد، آن‌جا که می‌فرمایند:

۱. علی علیه السلام، غرر و درر آمدی، ح ۷۸۵۱.

«دلیل الحُبِّ ایثار المحبوب علی مَنْ سواه.»^۱

و چنین است که ما نیز باید محبوب الاهی خویش، امام
عصر علیه السلام را در اوجی قرار دهیم که وصف ناشدنی باشد، هدراره او را
بر دیگران ترجیح دهیم، بلکه اساساً به مصداق

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

حساب آن عزیز را از همگان جدا نماییم و از اصل، تن به این
مقایسه‌ی ناروا نداده و بر آن راضی نباشیم و اگر جویای آرامش
خاطر هستیم، تنها و تنها آن را در کنار حضرتش جست‌وجو نماییم و
چنین ترنم کنیم که:

آرام و خواب خلق جهان را سبب تویی

زان شد کنار دیده و دل، تکیه‌گاه تو

با هر ستاره‌ای سرو کارست هر شبام

از حسرت فروغ رخ هم‌چو ماه تو

یاران هم‌نشین همه از هم جدا شدند

ماییم و آستانه‌ی دولت‌پناه تو

● اگر این فرهنگ در درون ما شکل گیرد که در دوران غیبت،
اساساً تنها مکان و جایگاه شایسته برای نثار مهر و محبت ما، آستان
مقدس امام عصر علیه السلام است، آن وقت دمی آرام نخواهیم نشست و
خطابمان به آن عزیز، این است که:

۱. امام صادق علیه السلام، بحار الأنوار ۶۷: ۲۲.

تا لحظه‌ی آخر سخن از عشق تو گوئیم

تا جان به لب ماست ثناخوان تو هستیم

در این صورت هر چند هم که در دنیا به جایگاه رفیع دست

یابیم، هرگز از یاد نخواهیم برد که:

شاهان من ار به عرش رسانم سریر فضل

مملوک آن جنابام و محتاج این درم

گر بر گنم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مهر بر که افکنم؟ این دل کجا برم؟

● امروزه این مهرورزی به ساحت مقدّس مهدوی نشان از

پاکی مولد برای محبّان حضرتش دارد؛ همان موضوعی که در مقاله‌ی

«گوهر ولایت» به تفصیل بدان پرداخته شد؛ چرا که امام باقر علیه السلام

می‌فرماید:

«آن‌کس که دوست‌دار ما خاندان است، خدا را بر این

اوّل نعمت - که وی را شامل شده - شکرگزار گردد.»

و آن‌گاه که از حضرتش منظور از اوّل نعمت سؤال شد،

فرمودند: «پاکی مولد». سپس ادامه دادند:

«دوست ندارد ما را مگر آن‌کس که مولدش پاک است.»^۱

اینک، مصداق تمام‌نمای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان ما

وجود مقدّس امام عصر علیه السلام است که محبّت‌ورزی به حضرتش، نشان

از دوست‌داشتن تمامی عناصر مطرح در این رشته‌ی زرّین می‌باشد و

«طیب الولادة» را به ما خبر می‌دهد که به تعبیر امام علیه السلام اول نعمت خدادادی است.

• به مصداق کلام نورانی «المرء مع من أحب»^۱ آن که راه واقع و از سر جان دوست داشته باشیم و مهر خالصانه‌ی خویش را نثارش کنیم، با او هم‌راه خواهیم بود. اگر این واقعیت دل و روح ما را سرشار کرده باشد، آن‌گاه به انگیزه‌ی هم‌پایی با محبوب می‌کوشیم تا هر چه بیش‌تر و بیش‌تر از او دم‌زنیم، یادش را بر خاطرها نقش بندیم، نامش را بر زبان‌ها جاری سازیم تا آن‌جا که این امر فرهنگ رایج ما و اطرافیانمان گردد و همواره در گسترش این حوزه و اثرگذاری افزون‌تر آن کوشا باشیم.

● بدین‌سان در پایان مقال چندین گوهر شاه‌وار از این «کیمیای مهر» پدید آمد:

۱- نام و یاد محبوب را پُرآوازه کنیم، همه‌جا و همه‌وقت از او سخن در میان آوریم و در حدّ توان بکوشیم تا آن نخبه‌ی هستی را شهره‌ی آفاق کنیم.

۲- او را بر دیگران- هر چند هم که برایمان عزیز و دوست‌داشتنی باشند- ترجیح دهیم و بر همگان مقدم شماریم.

۳- تمامی مهر و محبت خویش را یک‌جا نثار او کنیم و به آستانش بریزیم و دیگری را در این باب انباز نگیریم.

۴- با این سرمایه‌ی گران که بدان اشاره رفت، شایسته است که

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، بحار الأنوار ۶۵: ۷۰.

همواره هم‌پایی و همراهی با او را پیشه کنیم، دمی نیاساییم و گام‌گذار و تلاشگر در راه او باشیم.

اگر چنین کردیم و چنین شدیم، آن وقت است که این عمل کرد نورانی ما - ضمن این که نشان از پاکی مولدمان دارد - خود به خود موجبات آن همراهی را هم در پی خواهد داشت.

بیا بید در این آخرین سطور، از سر مهر و محبت، وز پس درد و نیاز، خطابش کنیم که:

آنان که خاک رابه نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند؟^۱

مجال جدایی

اینک این چهل مقاله - که جملگی در غم هجر دوست فراهم آمده بود و هریک از منظری خاص بدان می‌نگریست - به پایان می‌رسد، «مجال جدایی» از خواننده‌ی هم‌راه نزدیک شده و حدیث عشق در این مجموعه به سر می‌آید. نوشته‌ای که با «غربت» آغاز شده بود، اکنون با «محبت» پایان می‌گیرد. امید که این آغاز و انجام و محتوای میانی آن، ما را در زدودن کدورت «غربت» و پیمودن عرصه‌ی «محبت» آن عزیز سفرکرده، «مولای پُر‌مهرمان امام عصر ارواحنقاد» یار راه‌گردد و مفید و مؤثر افتد که این انگیزه‌ی نویسنده بوده، تا با خواننده چه کند؟

دیده آینه‌دار طلعت اوست
گردنم زیر بار منت اوست
فکر هر کس به قدر همت اوست
همه عالم گواه عصمت اوست

دل سراپرده‌ی محبت اوست
من که سر در نیاورم به دو کون
تو و طوبی و ما و قامت یار
گر من آلوده‌دامن‌ام چه عجب

پرده‌دار حریم حرمت اوست
زان‌که این گوشه جای خلوت اوست
اثر رنگ ز بوی صحبت اوست
هر کسی پنج‌روزه نوبت اوست
هر چه دارم ز یمن همت اوست
غرض اندر میان سلامت اوست
سینه گنجینه‌ی محبت اوست

من که باشم در آن حرم که صبا
بی‌خیالش مباد منظر چشم
هر گلی نو که شد چمن‌آرای
دور مجنون گذشت و نوبت ماست
ملکت عاشقی و گنج طرب
من و دل‌گر فدا شدیم چه باک
فقر ظاهر مبین که حافظ را